



START

REEL 96

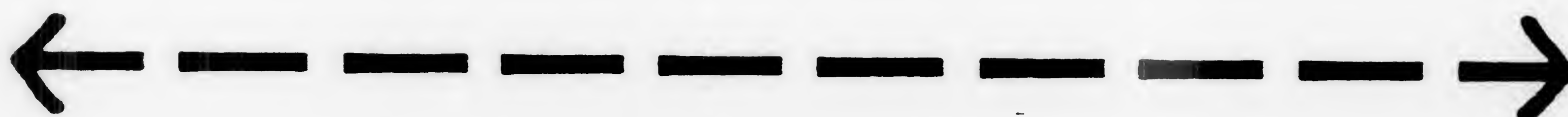


Microfilmed 1990

University of California

Reprographic Service

Los Angeles, CA 90024-151804



6 inches

Reduction Ratio 8:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

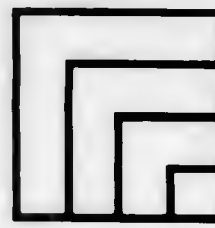
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

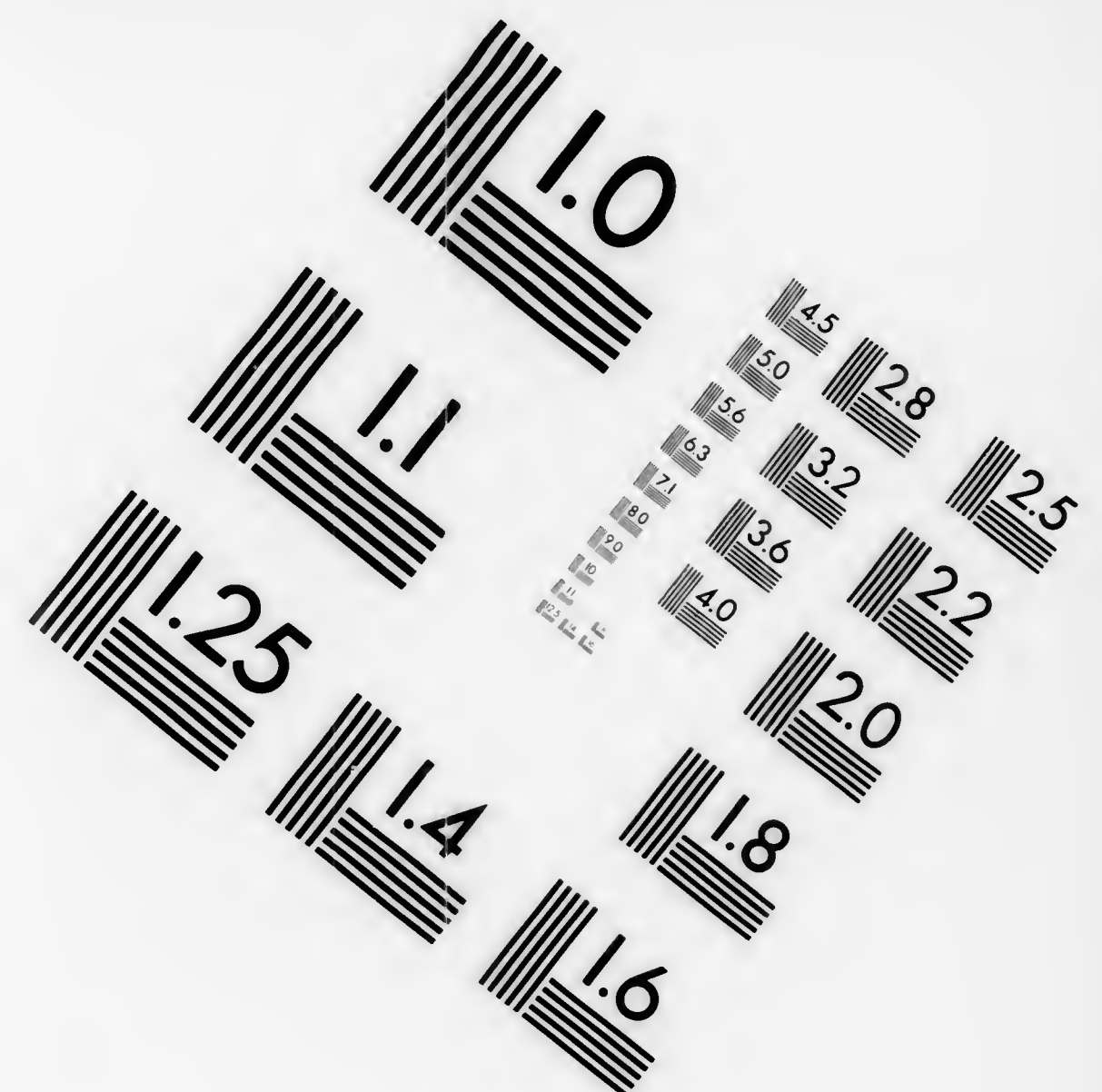
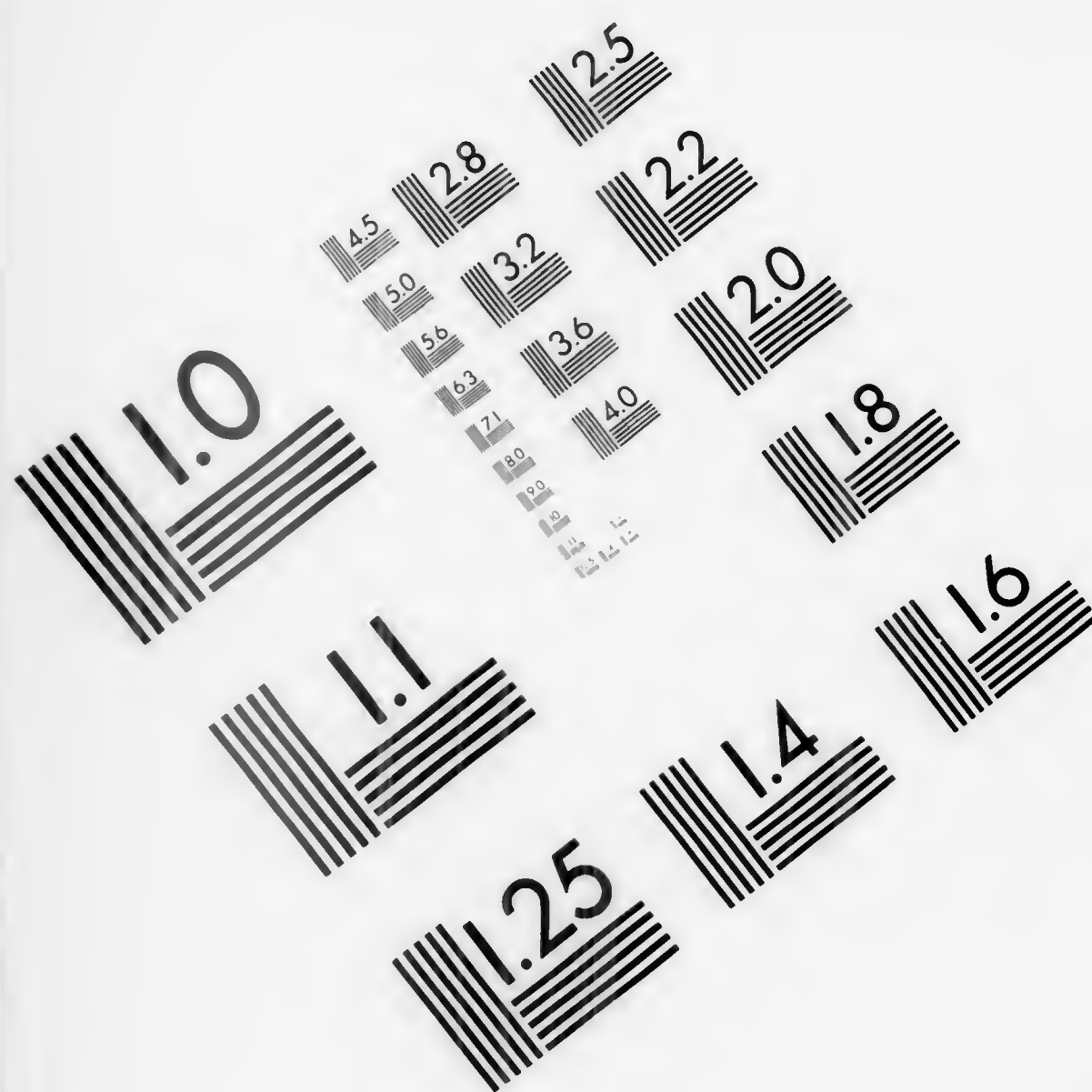


AIM

Association for Information and Image Management

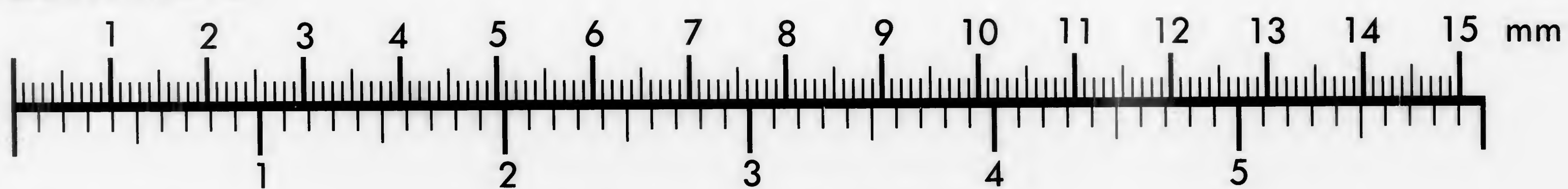
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

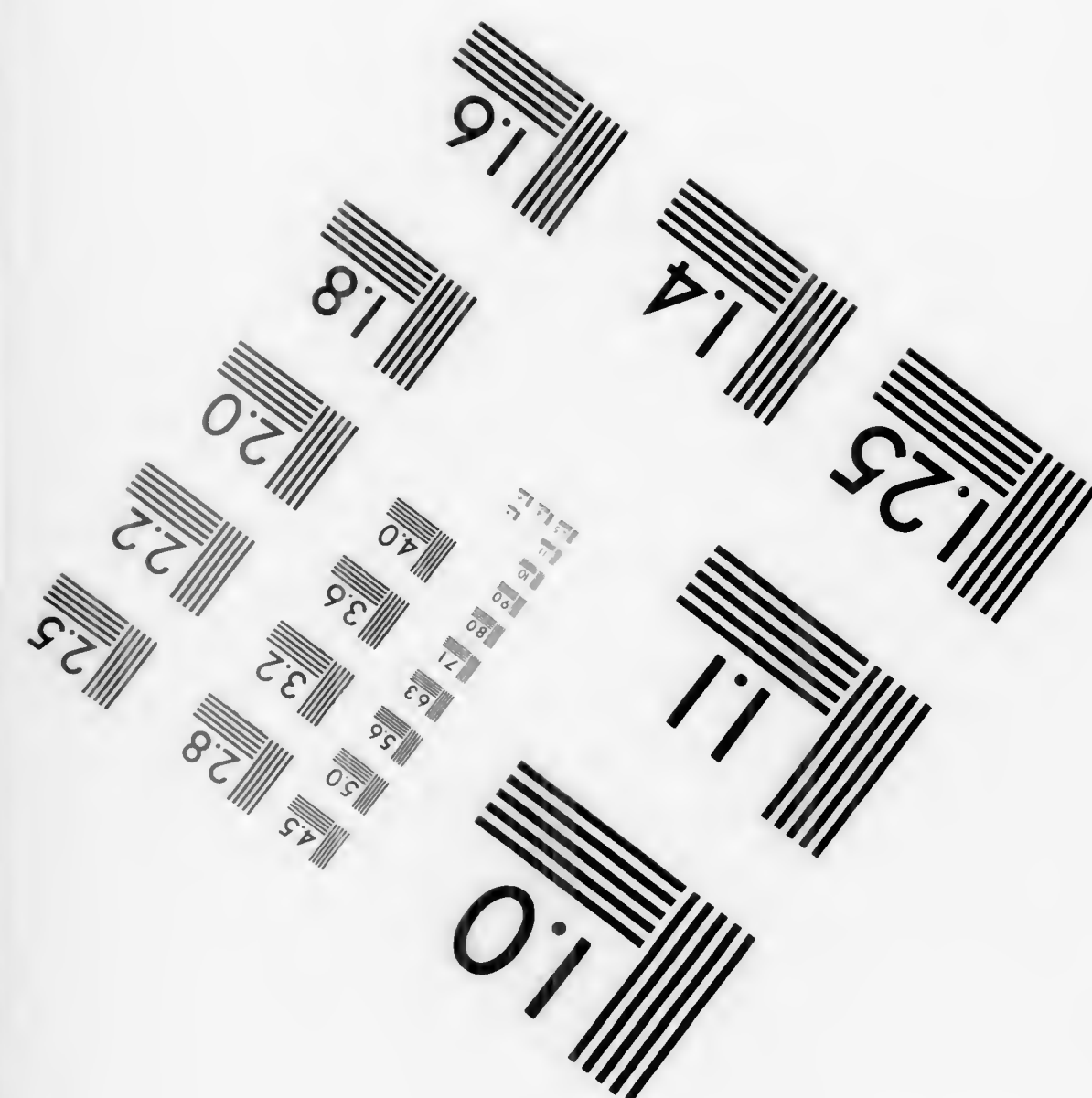
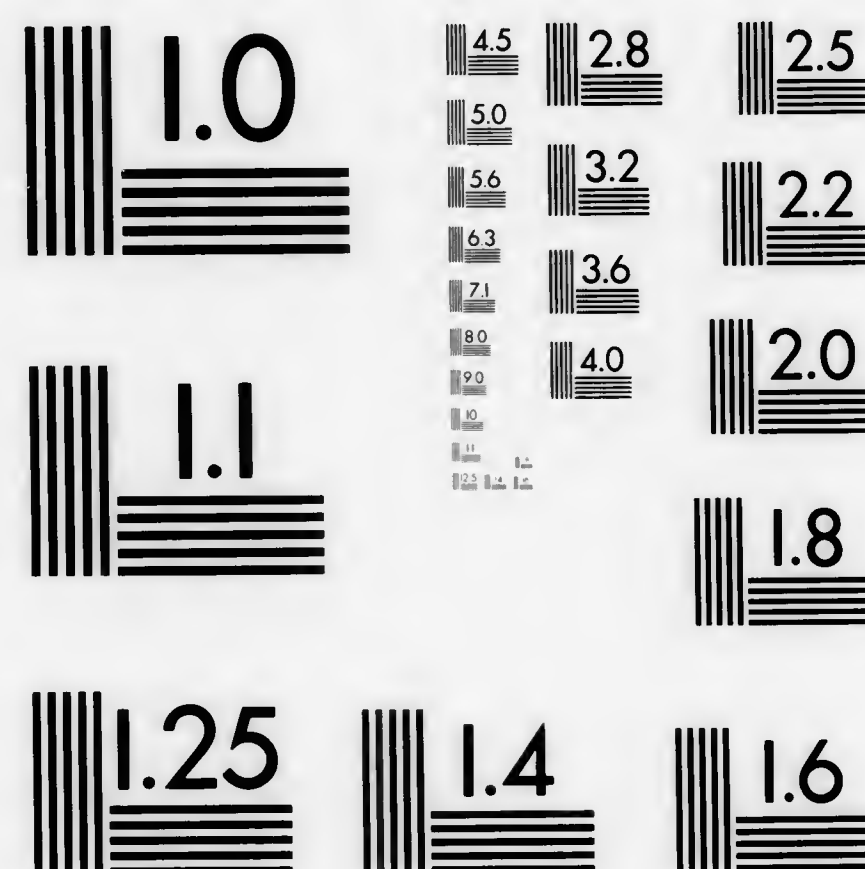


MS303-1980

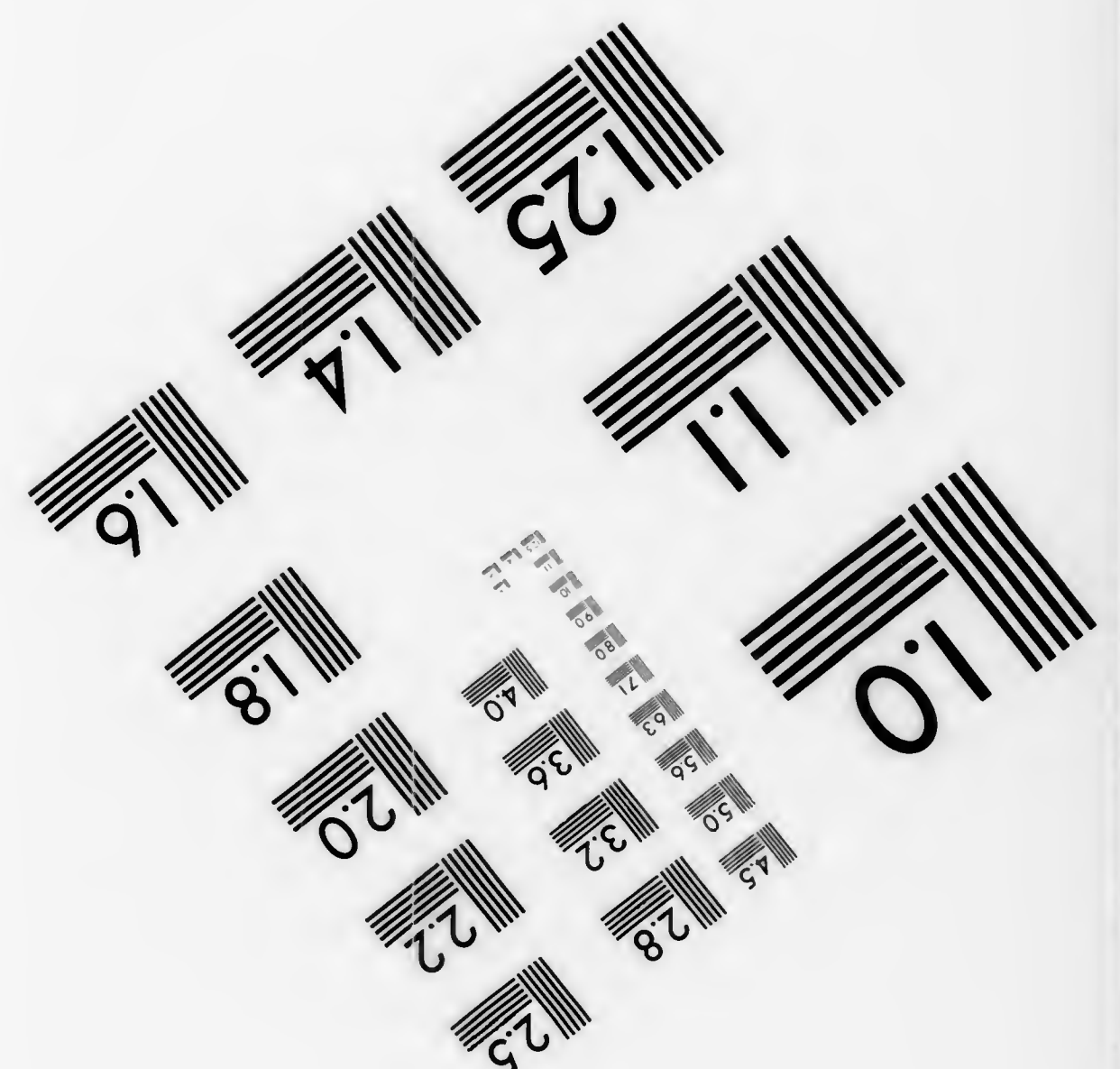
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 98

(Richter-Bernburg No. 45)

**Author: ibn an-Nafīs/Qoṭb Moḥammad
 Ṭabīb[?]**

Title: Resālā-ye Sohailīyā

114 fols., 207 x 110 mm

Loose material filmed at end of manuscript

می کند بر روز پنجمه و اگر از همه روز پیشتر فصل می کشد در روز نهمه مثلا
سه روز در پنج وقت یکی روز کمر است از نیمه روز که در اصل
می کشند بار پنج ثانی در پنج مانی که شش روز و نصف و
را فصل می کنند در پنج سیم چون نیمه روز زیاد است و آن
میدارند و ابتدا را پنج ثالث از روز هشتم می دارند و هفته دوم سیم ده
روز است و هشت یکی آن روز فصل می کشند هفته سیم و ابتدا هفته سیم از
چاردهم می کشند و آن هفته سیم سیم باشد پس روز یازدهم مندر بخاردهم باشد
و هفتم مندر به سیم باشد و مندر که ما باشد که نه و بنمایه که
عادی بخیر آن آن در چهارم باشد و عادی از هفتم کمتر منفا
در غایب کمال در چهارم منارت کند و عادی در هفتم و سیم
دن از جمل در گذر در مرض مندر باشد و آن در سیم شود و چون از شش
در گذر در آن در جمل روز باشد و در بعضی مندر مندر در هفت ماه آن
کند و بعضی در هفت سال و بعضی در جمل و سال عدد ایستادن امراض
روز اول بخیر آن منک باشد روز دوم حکم روز اول دارد و روز سیم
بخیر آن باشد چهارم بخیر آن نیک روز سیم بخیر آن واقع در و نیک باشد
روز ششم بخیر آن است اگر باشد بد باشد هفتم بخیر آن محمود ششم سکرم
هفتم بخیر آن در و سطنیک و سیم سادید یازدهم بخیر آن محمود و دوازدهم
سکرم و سیزدهم سادید چهاردهم محمود و قوی با نوزدهم میل و بیست و نهم
خندم و بیست و نهم میل نوزدهم سادید و بیست و نهم



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

بحران نیک و قوی در روز نهار که در گرفت بحران از ظاهر ندارد و قوی
 تر از آنکه در بحران هفتامی باشد چون هفتم و چهاردهم و بیستم بعد
 از آنکه در وسط خون سیم و پنجم و نهم و یازدهم پس از آن با بول
 در کرد بحران واقع در وسط در غایب ضعف باشد قسم
 سوم در ورها و بترها و جذام و بواسیر از یاهر ورم که باشد
 از احاطه می باشد چون خون و بلیغم و صفرا و سودا با سببی آن ورم مایه
 می باشد اگر سبب خون باشد آن ورم را فلفلی می گویند و اگر صفرا باشد
 سوزا و اگر مرکب باشد از صفرا و خون اگر خون غالب باشد از فلفلی
 باشد آن ورم هم فلفلی می گویند و اگر سبب ورم بلیغم
 کرده باشد آنرا ورم درخت می گویند و اگر در نفس
 عضو در زخم باشد
 و در زخم عضو در زخم باشد و در زخم در زخم باشد در زخم
 آنرا سرطان گویند و اگر در زخم باشد آنرا صلبه گویند و اگر در زخم
 زخم باشد و بظاهر عضو منبسط باشد او را سلبه گویند و اگر منبسط نباشد
 و در زیر جلد و گوشت جدا باشد آنرا عذو گویند و ورم مایه اگر عام باشد
 در جمیع اعضا مثل استفا یا خاص باشد مانند قله و ورم که سبب راجع
 در عضو نبوده کرده باشد و در لمس کردن نرم باشد آنرا نه گویند و اگر راجع
 جمع باشد از عضو جدا باشد و بلم کردن معاومه کند آنرا نه گویند و اما
 مثل اورام از خون و صفرا و بلیغم و سودا می باشد و قتل آن علامت

مزاج فصل در بیان علامات ترکیب قسم در بیان نبض
 و این فصل که قسم باشد قسم اول در توفیق نبض قسم دوم در
 سببها نبض قسم سوم در زمان حرکت نبض قسم چهارم در آنکه حرکت که
 نبض است قسم پنجم در زمان زمان سکون که میان حرکت انقباضی
 و انبساطی است قسم ششم در آنکه که فریاد است قسم هفتم در بیان
 آنکه حرف آله است قسم هشتم در مساوی بودن حرکات نبض قسم
 نهم در اختلاف نبض فصل چهارم از باب چهارم از در بیان تقییر که
 عبارت از بول است و این فصل بر هفت نوع است نوع اول در
 رنگ بول است نوع دوم در بیان قوام بول نوع سوم در بیان صفا
 و کراهه بول نوع چهارم در ریح بول است نوع پنجم در کف بول
 که آنرا از بد گویند نوع ششم در بیان بر سوب بول است نوع هفتم
 در مقدار بول است فصل پنجم از باب چهارم از جمله اول در بیان
 بر از است خوردن در میان علم عمل و این جمله شصت و دو
 باب مابین در بیان حفظ صحت و این باب شصت و شش
 فصل اول در تدبیر ماکول فصل دوم در تدبیر مشروب فصل
 سوم در تدبیر که و مکون فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری
 فصل پنجم در بیان استوار و استسار فصل ششم در تدبیر فصل
 ویم از جمله دوم شصت و دو فصل اول

در قاعده علاج این فصل شملت بر سه قانون قانون اول در اختیار
 کردن کیفیت دوا قانون دوم در زمان اختیاری کردن دوا قانون
 سوم در اختیار کردن وقت دوا در علاج سوئی مزاج فیصل در فصل
 الحامی سوم و این جمله شملت بر دو فصل اول فصل در احکام
 فصل دوا و خاصیت دوا اما چهارم فصل در مرضا خاصه و
 این شملت بر پیت و سه فصل اول فصل در مرضا سرد و دوم فصل
 جشم فصل در مرضا رینی فصل در مرضا لبه و دندانها
 فصل در مرضا در دهان فصل در مرضا زبان فصل
 در مرضا گوش فصل در مرضا حلق فصل در مرضا سینه
 و شش فصل در مرضا دل یا زردی فصل در مرضا بستان فصل
 دوازدهم فصل در مرضا معده فصل در مرضا جگر فصل
 در مرضا روده فصل در مرضا سراسر فصل در مرضا
 سیر و زهره فصل در مرضا کرده و مثانه فصل
 در مرضا تناسل فصل در مرضا که خاص بزبان است
 فصل در مرضا حقیقین و شرح فصل در مرضا هم
 در مرضا که در پشت فصل در مرضا که در اطراف بدن
 واقع شود فصل در مرضا مفاصل فصل در مرضا خاصه
 و این جمله شملت بر سه باب با اول در حیات و این باب

مختار

سردی و خشکی و تری اینها را اثری فی الجمله بنسب نماید و از مجموع
 که هم جمع شده اند حاصلی معینی حاصل شود که شبیه باشد بکرمی
 و خشکی آتش و گرمی و تری هوا و سردی و تری آب و سردی
 و خشکی خاک آن کیفیت را مزاج گویند و این مزاج نه قسم شود معتدل
 و غیر معتدل اما این معتدل معتدل حقیقی باشد بی آنکه معتدل
 حقیقی وجود ندارد و این معتدل که می خوانیم وجود دارد در
 خارج و این معتدل در قسم است و معتدل در قسمت است که شخصی در
 نوعی جمیع بر مزاج مخلوق شود که افعال آن شخص بحسب مقتضای آن
 نوع بر وجه اکمل باشد و این مزاج قسمت است با اعتدال حقیقی هوا
 از سایر افراد انسان فکیف که از افراد انسان باشد بی آنکه
 نوع انسان در مزاج اقرب است با اعتدال حقیقی از غیر انسان
 و این چنین شخص غلبه الوجود باشد چون همه کمال الانسانی در
 غایت جمال باشد و غیر معتدل مثلاً است چهارم و گرم و سرد
 و خشک و تر و چهار مرکب گرم تر که خشک تر سرد تر و خشک
 و اعتدل مزاجها مزاج انسان است و اعتدل صفت آنها اند که در
 خط باشند بمذنب شیخ ابی علی بر آن اعتدل صفتها و دیگر
 ساکنان اقلیم چهارم و جوانان در مزاج اعتدال اند از پیران و عیال

مزاج ایشان در تری زیاده است از جوانان و مزاج کسل و پیر
 سرد و خشک و در اعضای بدن انسان جلد آنکه که سرگشت
 اعدل است خاصه آنکه سبابه بر زبان گوشت جلد انگشتها و گرم ترین
 اعضا دست بر زبان جگر بر زبان گوشت و سردترین اعضا
 استخوان است بر زبان عروق و بر رباط بر رباط و بر رباط
 و در ترین اعضا فربهی است بر رباط بر رباط و بر رباط
 است بر رباط و خشک ترین اعضا موی است بر رباط بر رباط
 عروق بر رباط بر رباط بر رباط در میان خلطها خلط
 چهار است بهترین خلطها خون است گرم و تر است فایده او آنست که
 غذا را بدن می شود و آن طبیعی است می باشد و غیر طبیعی و خون طبیعی
 است که سرخ باشد برنگ جگر و بوی بد نداشته باشد و شیرین و قوام
 با اعتدال داشته باشد و غیر طبیعی است که این چهار صفت یا یکی از این چهار
 صفت را نداشته باشد و نیم بلغم است و آن سرد و تر است فایده او آنست
 که در هر وقت که خون در بدن کم شود بلغم خون شود و غذا را بدن شود
 از آن سبب است که بلغم همراه خون باشد و فایده دیگر آنست که اعضا را دایم
 با اعتدال و تر نگاه دارد تا خشکی در بدن اثر نکند فایده دیگر آنست که
 در غذا و دماغ با خون می شود و با اعتدال می آید خون که غذا را دماغ تواند

ش

عصب

شد خون سرد و تر است و بلغم طبیعی و غیر طبیعی می باشد و طبیعی است که نزدیک
 باشد در مزاج که خون تواند شد و غیر طبیعی است یا سبی است که او را طعم
 نباشد از این سبب می گویند و آن در غایت خلطی است یا آنست که شور باشد
 بسی مخالطه صفا و آن گرم است و خشک و دیگر آنست که بسیار رقیق باشد و آنرا
 بلغم می گویند دیگر آنست که غلیظ باشد از اجزای گوشت دیگر آنست که قوام او مختلف
 باشد از اجزای گوشت و او گرم و خشک فایده او آنست که خون
 خلط را لطیف سازد تا خون در اعضا نفوذ تواند کرد و دیگر فایده آنست که چون
 خلط می شود تا خون غذا را شش قدری بر روده می ریزد و روده را از
 ثقل و بلغم می نهد چون حده دارد روده را آگاه می سازد بر دفع
 کردن ثقل و آن طبیعی و غیر طبیعی می باشد و طبیعی آنست که سرخ باشد مایل
 بر زردی سبک و تیز باشد و غیر طبیعی اگر غلیظ باشد بلغم باشد اگر رقیق گویند
 و اگر غلیظ باشد بلغم رقیق باشد از آن صفا و گویند و اگر رقیق و سوخته غلیظ
 باشد از آن صفا و حراره گویند اگر خود در قفسه سوخته شده از آنرا اثری و بجا می
 گویند اما از بجا می قوی است و شبیه است بر هر در هر از چهارم سودا می است
 و آن سرد و خشک فایده آن آنست که خون را متناثر و غلیظ نمیدارد و در
 غذا را استخوان خون خلط می شود تا غذا را استخوان تواند شد چون مزاج
 استخوان سرد و خشک فایده دیگر آنست که وقت حاجه قدری از سودا

عصب
 ترش باشد و آن سرد و خشک است
 رقیق است که از اجزای گوشت است
 روزه خلط دیگر است

تواند فایده دیگر
 که از وقت حاجت از

میرزده تخم

از پیر زردمان محد می ریزد تا آگاه می سازد بر سر سنگی و شوه را در حرکت
می آورد و آن طبعی و غیر طبعی می باشد و سودا طبعی در وی خون طبعی است
و سودا غیر طبعی هر خلط که سوخته شد حتی که سودا سوخته شود و سودا غیر طبعی
است **فصل** عضو آدمی مؤثر مرکب می باشد اما عضو مؤثر
چون استخوان و مغز و رباط و عصب که پی میگویند و و تر و فشا و گوشت
و فریبی و بیم و شریان رگبست که از دل می رود و حرکت می کند و ورید باشد
که از جگر می رود و حرکت ندارد مجموع این عضو از منی حاصل می شود و مرکب
و فریبی و بیم که گوشت از خیمین خون حاصل می شود و فریبی و بیم از جگر
مای خون حاصل می شود و عضو مرکب مرکب روی می باشد و مرکب
روی است که اول اعضاء مؤثر حاصل شده عضله که مرکب از رباط و عصب و
گوشت و فشا است رباط چون از استخوان می رود و ریشه ریشه می شود و
عصب نیز از جانب مخالف ریشه ریشه می شود و پراکنده ریشها عصب ریشها
رباط متصل می شود و جنازه ریشها عصب نیز استخوان که رباط است
می رسد و در جانب که مخالف رستن رباط است ریشها عصب و رباط بهم
متصل می شود و بر هم پیچیده می شود و آنرا فستله و در میگویند و در میان
ریشها عصب و رباط گوشت در می آید و بر گرد مجموع فشا که برده
باشد می پیچد این مرکب را عضله می گویند و فایده این عضله آنست

که

که عضو استخوان در اینجا باشد و آنست که حرکت کند عصب متشکل می شود و آن عضو
حرکت می کند و ترکیب دویم چون چشم که مرکب است از عضله و دگمه و پردا
و آبها و ترکیب سیم چون وجه چهارم چون سرو از این عضو مرکب است
می باشد که در غایط شرف باشد باین معنی که معدن روح بودن باشد
و اصل قوه را که ضروری است و حیوانه در زنده بودن و وجود گرفتن
و آن عضو ریش کسب بقا شخص عضو است دل که معدن روح و قوه حیوانه
است که شریان که از دل می رود و روح را با قوه با اعضا میرساند و گردان
است که روح و قوتی نفسانی که عصب که از دماغ می رود و قوه حساسه
قوه حرکت را با اعضا میرساند و سیم حرکت که مبداء روح و قوه طبعی است
که در رید رگبست که از جگر می رود و قوه طبعی و خون را با اعضا میرساند
این سه عصب بقا شخص است اما در بقا نوع انسان این سه قوه عضو
و یک عضو در ریش ضروری است تا نوع باقی ماند و آن عضو منتهین
است که ماده منی در اینجا باشد و جری منی آنرا بمنقرا آن میرساند که هم
است تا فرزند تولد کند و نوع باقی ماند **فصل** در روحهاست
روح بخاری است که از لطیف خون حاصل میشود و آن کرم و ذرات
در روح است که قوی را به روحی دارد و با اعضا میرساند و جنازه قوه روحی
باشد روح نیز سه قسم باشد **فصل** در قوتهاست قوه سه نوع

باشد یکی قوه طبیعی که در جگر حاصل می شود و این قوه مستغرق می باشد از برای
 شخص که در غذا تصرف او در غذا از برای تغذیه شخص است آنرا غایبه می گویند
 یا از برای زیاده کردن این شخص باین غذا در قطر یا شخص که عبارت از طول و عرض
 و عمق است بمقتضی که نوع آن نامیه و قوه است یکی آنکه جد می کند از خلطها
 که در بدن مختلط است ماده منی را و مهیا می سازد هر جزوی را از این ماده برای
 عضو خاص این قوه را مولده میگویند و قوه دیگر که هر جز را که مهیا شده
 از برای عضو خاص شکل آن عضو میدهد چنانچه آن نوع تعاضد آن شکل می کند
 یا شکل میدهد که قریب بآن نوع است آن قوه مصوره میگویند و قوه غایبه را
 چهار قوه است که خدمت او می کنند یکی قوه جاذبه که چیزی را به خود میکشد
 دوم ماسکه که این چیز را بجهان نگاه میدارد در محل او سیم قوه ماضیه که آن
 چیز را می برد و قابل مبارزه و جهارم قوه دافعه که فضا که از آن چیز حاصل
 می شود دفع می کند و چهار کفیه دیگر است که این چهار قوه را خدمت میکنند
 چون حراره و برودت و رطوبت و خشک و این از قوتها قوه نفسانی است
 این نقصانی حرکت می باشد و مدر که می باشد اما حرکت قوه باعث بر حرکت می باشد
 که آنرا شوقیه می گویند آن شوق که باعث بر حرکت می شود و این قوه شوقیه
 را دو قوه خدمت می کنند شهوانیه و غضبیه و قوه دیگر از قوه حرکت که قابل
 بر حرکت می باشد باین طریق که عضله را منقبض می سازد یعنی در هم می کشد و

شخص تعاضد آن قوه را
 نامیه می کند و این قوه

در بدن

و منقبض می شود و آن عضو منقبض می شود و باز است می سازد و پس و نیز دراز
 می شود و عضو منبسط می شود و اما قوه مدر که دو نوع می باشد یکی آنکه جز را
 ظاهر را ادراک و احساس میکنند و دوم آنکه جز را که در باطن می باشد احساس
 می کنند بواسطه مدر که ظاهری که جز را ظاهری را ادراک می کنند و آن قوت را احساس
 قوه مدر که باطنی می گویند و مدر که امور ظاهری می باشد یکی قوه باهره
 و موضوع این قوه تقاطع حسی است دو عصب از بطن اول دماغ است یکشم است
 می آید و از جانب جب یکشم جب می آید اما این دو عصب که از اینجا می روند میس می
 کنند تا بهم متصل می شوند و این دو عصب مجوف می باشد که در آن جوف ریح
 می آید در محل که این دو عصب می شود ثقبه هر دو عصب یکی می شود و باز این دو
 عصب از هم جدا می شود و آنکه از جانب راست می آید یکشم است می آید و
 آنج از جب می آید یکشم جب می آید این محل که ثقبه هر دو عصب یکی می شود آنرا
 تقاطع میگویند سببی آنکه بعضی میگویند که عصب که از جانب راست می آید بریده
 خانه جب می رود و آنکه از جب می آید بریده خانه راست در بین محل تقاطع
 می کنند هر دو عصب و ثقبه هر دو یکی می شود و نشان این بهر است که ادراک کند
 رنگها را و شکلها را و قوه سیم است از بطن اول دماغ دو عصب میرود و می
 آید تا ثقبه کوشش که آنرا اصحاب میگویند و موضوع قوه سیم این عصب است و از
 نشان او ادراک کردن آواز است سیم قوه ششم است و موضوع او دو عصب

میرود و آنکه از جانب
 راست بطن اول دماغ

است که می روید از دماغ که این دو عصب مشابه سرستان زن است بالا می آید
بالا می کشد و سوراخ بینی است و از نشان او ادراک کردن بویهاست که با هوا
مخلوط شده و مستقیماً می شود و چهارم قوه ذوق است و موضوع آن عصب است
که در سطح زبانست و این عصب از دماغ می روید و از نشان او ادراک کردن
طعم است از شیرینی و ترشی و تیزی و عجم قوه لمس است آن قوه در
جلد است و گوشت که در عصب باشد و از نشان او ادراک کردن گرمی و
سردی و سختی و نرمی و اما قوتها باطنی پنج است یکی حس مشترک است و محل
او بطن اول است از بطن دماغ و این حس مشترک ادراک می کند بواسطه
قوتها ظاهری هر چه قوتها ظاهری ادراک کرده باشد و بوجه دیگر که خیالت
و محل او از بطن اول دماغ است می سپارد و قوه دیگر و هم است و موضع
است آن بطن او از بطن دماغ و او ادراک می کند یعنی که قائم با مظهری
که در خیال سپرده شده بواسطه خیال و بجا قوه که اوست و موضع حافظه
بطن موخر دماغ است می سپارد و قوه دیگر مستغرق است اگر این قوه متفرق
را عقل کار فرما بداند و را معکزه گویند و عقل دراک معنولات می کند و اگر او را
و اسم کار فرما بداند و خدمت و اسم می کند الا قوه را می خند می گویند چون کسب
این معنی بتطویل می انجامد و این مختصر قابل تطویل نبود از آن جهت
در بیان و تصریح آن سعی کرده شد نوعی سیم از قوتها قوی حیوانی است

و منشا

و منشا را اول است که شریان که از دل می رود و با عصاره می آمیزد قوه
حیوانی را با عصاره می سازد و نشان قوه حیوانی است که اعصارا معده و میسا
می سازد که اعضا قوه نفسانی را قبول تواند کرد و غضب و فرج را
منسوب باین قوه می دارند و حرکت دل و شریان قوه حیوانی است
فصل پنجم در بیان افعال فعل مؤدی می باشد و مرکب می باشد فعل
مؤدی است که بیک قوه تمام شود و مثل جذب و دفع فعل مرکب است که
حاصل نشود مگر بدو قوه یا بیشتر چون از درآد که چربی را فرو بردن است
و این فعل بوجه جاذبه مری و دافعه است که در عضله است که بر بالای مری است
باب دوم از جمله اول در بیان صفت و مرض و این باب مشتمل بر شش فصل است
فصل اول در تعریف صفت و مرض و حاله ثانیست حالتی است مردبزا
که بسبب ذات آن حاکم جمیع فعلها بدن بر مقتضی طبیعت است از فعلها قوه
طبیعی و حیوانی و نفسانی و مرض حالتی است مردبزا که بسبب ذات آن
حاله جسمانی افعال است دارد و حاله ثالثه است که نه صحیح باشد
و نه مرض و این حاله ثالثه از چند حال بیرون نیست که جمیع فعلها در
غایت کمال نباشد چنانچه حال پیران و طفلان می باشد و دریم نیست
که بعضی فعلها آفت داشته باشد و بعضی فعلها صحیح باشد در دو عضو باشد
مثل آنکه یک چشم آفت داشته باشد و یک چشم نداشته باشد یا است

که همه در یک عضو باشد در دو جنب که از هم دور باشند چنانچه یک عضو
مزاج او صحیح باشد و ترکیب با آنکه مثل الف افطیس و یا در دو جنب متقارب یعنی
بهم نزدیک باشد چنانچه خلط او صحیح باشد و مقدار او چهار مثل غلظت لسان
یا درد و وقت باشد یعنی در وقت معین صحیح باشد و در وقت معین دیگر
مریض و این حال کسی را باشد که مزاج او مقتضی این حال باشد و انکه انفا
او را این حال باشد چنانچه مثلا کسی که مزاج او مقتضی این باشد که زمستان
صحیح باشد و تابستان مریض یا عکس در جوانی صحیح باشد و در پیری مریض و
مرض مزودی باشد و مرکب مرض مزود نیست که اول بعضی متشابه الا و آه
عارض شود چون سوء مزاج و مرض مرکب نیست که او بعضی مرکب عارض
تواند گردد چنانچه آنکه بعضی مزود عارض شود چون خلط عضو و آن مرض
ترکیب است و اگر نتواند که اول بعضی مزود و مرکب عارض شود آن مرض
را الفرق اتصال و انحلال فرد میگویند چون قطعه عضو فصل دوم در
امراض ترکیب مرض ترکیب چهار است امراض خلطه که در اصل فطر مریض
واقع شده باشد و امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع و امراض
حلی چهار است مرض منحل چون راس مستقیم یعنی سرپس و ریاخ افرا
که کوزه بست میگویند و دوم امراض جاری و جاری جوف است
در باطن عضو که چیزی در آن جوف میرود و این مرض جری باین باشد

که گشاده شده باشد بیشتر از حال طبیعی چون انتشار یا تنگ تر شده باشد
از آن حال چون تنگ شدن جری نفس یا بند شده باشد چون جری
زهره که صغرا از زهره در آن جری برود و می ریزد و سیم مرض کوف
و جوف قصار باشد در باطن عضو که چیزی در آنجا ساکن شود و این جوف
یا گشاده باشد یا باده از حال طبیعی چون گشاده شدن کبر انشین که
آزاد قیده میگویند یا تنگ تر شده باشد مثل خورد شدن معده یا خالی
شده باشد مانند خالی شدن دل از خون در فرج مسلک یا بند شده
باشد مثل سکه چهارم مرض سطح عضو است که میسای شده باشد چون
ملاسه معده و رحم که این دو عضو حش باید تا غذا و می دروساکن تواند
شد و در شش شش که ملسا باید تا هوا با سانی نفوذ تواند کرد و اما
و اما مرض مقدار بر باده شدن عضو باشد یا بنقصان و هر یک از این دو
قسم خاص می باشد چون غلظت زبان و فرو شدن صدقه و آنچه عام باشد
چون فزونی با فراط و لاغزی با فراط و اما مرض عدد یا بزیادتی است
یا بنقصان و هر یک از این طبیعی و غیر طبیعی می باشد آنچه زیاده است
طبیعی چون شش انگشت و آنچه غیر طبیعی باشد چون کرم معده و آنچه کم
شدن عضو باشد و طبیعی چون کسی را دست نباشد مثلا و آنچه غیر
طبیعی باشد چون کسی که عضو تقاضای محل می کند بطبع خود و تقاضا
مشار که هم می کند مثلا عضو که زایل شد از محل خود و خلط یا غیر خلط

از و باطله خورد شده
مثلا و اما مرض وضع
عضو

آن عضو از محل خود دور افتاد یا عضو در محل خود حرکت کرد بی اختیار
مانند رسته یا حرکتی باید کرد آن عضو که ساکن است چون نخ مفصل
و درین محل محتمل است که عضو بجانب چهار خود حرکت تواند کرد یا از چهار
خود بجانب دیگر حرکت تواند کرد **فصل** در مرض ارتعاش
نام مرض فوق اتصال مختلف می شود باعتبار اختلاف محل تفرق که
در جلد واقع شده است خدش سه میگویند و تفرق که در استخوان باشد
و در غلاف کاسه و فاسج می نامند اگر بر عرض واقع شده اگر در طول
واقع است صاع و عصی و عرونی که در عرض باشد با تردونی را
صاع می نامند و قومات مسام که کشاده شود باقی می گویند
فصل در مرض مرکب مرکب است که چند مرض جمیع شده
و از آن مجموع مرکب حالتی خاص شود که اعلاج آن حالت مخالف علاج
اخوان حالت باشد چون ورم که از سوی مزاج و تفرق اتصال و مرض شکل
حالتی حادث شده که علاج آن مخالف علاج سوء مزاج و تفرق اتصال
و مرض شکل است **فصل** در نامحار مرض بسیار نیست
بیشی چون داء الاسد یا باعتبار محل مرض است چون ذات الجنب یا
باعتبار سبب است چون مرض سودای یا باعتبار عرض است چون
صرع که معنی صرع سر انداختن است هر مرض که مت اصلی می باشد
یا عارضی اصلی نیست که سببی او مرض نباشد و عارضی نیست که سبب

شده و فرعی گویند
یا هر دو را که در آنجا
واقع می شود

عروق تصف
خبر تر کین

ادری

او مرض و تفرق میان اصلی و عارضی است که حال مرض عارضی مختلف
نشد با خداف مرض اصلی و در اصلی هر مقدم باشد **فصل**
در اوقات مرضها هر مرض که متعین می شود از زیاده شدن آن مرض
ظاهر باشد آن زمان از زمان استعدا میگویند و زمان که پیش از
زمان زیاده شدن مرض است زمان ابتدای گویند و زمان که ظاهری
نشد و کم شدن مرض آنرا زمان الخطا می گویند و زمان که بعد از الخطا
است و کم شدن ظاهر نیست آنرا زمان انتمای گویند **فصل**
از جمله اول و این شملت بر سه فصل **فصل** در سبب نیست
که اول احوال کذا حالتی از حالتها که محتمل است هر گاه بدن انسان با آن
حاله راجع است نگاه دارد که آن سبب را حافظ می گویند و سبب سه
نوع می باشد سبب ضروری و غیر ضروری که مضاد طبیم نباشد و سبب
که ضد طبیم باشد و سبب بادی می باشد و آن است که خارج بدن
باشد چون خوف و مانند آن و سبب ساینی است که بواسطه احوال
حاله کذا از حالتها بدن انسان چون امتداد سبب اصل نیست که
بی واسطه احوال کذا کذا چون غوغه خلط **فصل**
در سببهای ضروری و آن شش قسم است قسم اول هویت که طاقی و
مخیط بدن است و ضروری هویت است که با اشتیاق تعدیل روح می
کند و مادام که هوا اصاف است و چیزی که فاسد کننده هوا باشد

باد مخلوط نباشد چون دود بوی بسیار بد و بخار و در گرمی و سردی مایل
 باشد نگاه دارند و حافظ روح و بدن است و اگر هوا متغیر شود حکم
 او نیز تغیری کند و چیزی که تغیر هوا می کند طبیعتی باشد چون بخرات چهار
 فصل بسیار ماده بار که در زمستان ساکن بوده و حاصل شده در گرمی آورد
 و مرضها پیدا می کند و بهترین فصلها اوست چون موافق حیوة است که گرم
 تر است و تابستان که گرم خشک است مرضها صفراوی احوال می کند و
 اخلاط را می سوزد و مهران که سرد و خشک است مرضها سوداوی و تباعدا
 می کند و زمستان زکام سرد و تر است و نزله و مرضها بلغمی پیدا می شود
 قسم دوم در ماکول و مشرب است خوردن و آشامیدن از ضروریات است
 هر چیزی که خورده می شود اگر کیفیت اثر می کند آن چه ذرات چون رگش
 اگر ماده اثر می کند یعنی بدل یا تحلیل می شود و آن چه غذا است چون کدوم مثلا
 یا کخا صیه عمل می کند یعنی بصورت افراد و انخا صیه موافق می گویند چون فاذا به
 مخالف می گویند اگر مضر است چون زهر یا بکلیف و ماده عمل می کند آنرا غذای ذی
 می گویند چون هندوانه یا کخا صیه و ماده و کیفیت اثر می کند چون سیب و غذای غلط می باشد
 چون گوشت کاذب و لطیف می باشد چون گوشت مرغ و متوسط می باشد چون
 گوشت مرغ و هر یک از اینها صا الکی موس می باشد یعنی خون و خلط نیک
 حاصل می شود و فاسد می شود الکی موس هم می باشد یعنی خلط نیک حاصل می
 بدنی دهد و مرکب غذا بسیار می دهد یا غذا کم آید غذا نمی شود و قسم سوم

حرکه و سکون بدنی است و حرکه سخت و ضعیف و بسیار و اندک و زود
 زود و دیر دیر می باشد اما حرکه زود زود و قوی اندک بدن را گرم می
 کند و تحلیل کم می دهد و حرکه ضعیف بسیار تحلیل بسیار می دهد و بدن را
 بسیار گرم می کند و افراط حرکه و سکون بدنی را سرد می سازد و سکون معضم را
 قوی یاری میدهد و حرکه فضل و اخلاط دفع می کند قسم چهارم حرکه و سکون
 نفسانی است و حرکه نفس لازم میشود و میل روح بکارج چون فرج و غضب
 یا بداخل چون غم و آن حرکه کارج اندک اندک می باشد در حالت و بهر
 جانب که روح میل کند آن میل جانب گرم خواهد شد و افراط روح بد
 و خارج مملک هم می باشد و افراط سکون بدنی را کران و سردی سازد قسم
 پنجم نوب و یقظ است یعنی خواب و بیداری بیداری حرکه مشابه است
 و خواب سکون است و قسم ششم حبس و استغفار است حبس بسیار مودت قوی
 است و استغفار بسیار بدن را خشک و ضعیف می سازد و قوه تحلیل می رود
 قسم هفتم در تغیرات غیر طبیعی و غیر ضد طبیعت و آن بیشتر با سباب
 سماوی می باشد وارضی می باشد اما اسباب سماوی جمیع شدن
 کوب پر نور است با اقباب که هوا را گرم میکند هر چند که در زمستان باشد
 و کسوف و خسوف هوا را سرد می سازد اگر در تابستان باشد و سیاهار
 اختلاف اقلیم است در هوا مثلا خط استوا با اعدال است نزدیک
 شخ و اقلیم دوم و سیم گرم است و چهارم با اعدال و پنجم و ششم سرد است

گرم است هر شهر که کوه در شمال او باشد باد شمال را منتهی کند و باد
 جنوب را که گرم و تر است حبس کند و اگر در جنوب واقع باشد خلاف آن باشد
 و کوه که در مغرب واقع شود بهتر از آنست که در مشرق شهر واقع شود و بسبب
 آنکه خورشید بلند میشود و نهایت گرم شود و دفعه بر شهر واقع شود و باد
 مغرب را نیز حبس میکند و سببی دیگر شهر که در میان یا در کناره دریا واقع
 باشد هوای سردی و گرمی با اعتدال دارد و در تری با فراط و شهری
 که در زمین تری و بوی آلودگی واقع شود که آب ساکن و گیاه بسیار باشد هوا
 را عفون و فاسد سازد و شهر که در زمین گرم واقع شود چون زمین که
 کوکری باشد هوا را خشک سازد و گرم اما لغزات هوا که ضد طبیعت
 است چون غرق شدن و زهر خوردن و امثال آن با جسم
 در میان علامتهاست و مرض است از جمله اول شملت بر پنج فصل علامه
 است که راه کد بر مزاج یا ترکیب بدن اصول در میان علامتها
 مزاجها و آن علامتها ده جنس است اول طبع است معتدل المزاج در وقت
 که مواد حال لاس و ملموس معتدل باشد اگر لاس در طبع متفعل شود
 مزاج ملموس معتدل باشد و اگر گرم میشود مزاج ملموس گرم باشد و اگر
 سرد شود سرد باشد و اگر خشک در آن کند خشک باشد و اگر نرم باشد
 مزاج او تر باشد و گرم گوشت است و فریبی بسیاری گوشت و بیه و فریبی
 دلیل تری مزاج است و عدم اینها دلیل خشکی مزاج است و بسیاری طم

زیاد شود و آنکه که شهریان است مطاوع باشد یعنی نرم و قوه قوی باشد
 بنفص عظیم قوی باشد و اگر حاجه زیاده شود یا عظم سریع شود و اگر
 حاجه با فراط شود بنفص متواتر شود و اگر آنکه عاصی باشد یعنی صلب باشد
 بنفص سریع تر شود یا صغیر پس از آن متواتر شود و اگر قوه ضعیف باشد
 متواتر شود مع صغیر که زیاده باشد از صغیر صلابه و بنفص صغیر میشود در
 زیر ماده غذایی یا خلطی اگر چند قوه قوی باشد جنایه در اول نوبت تب
 می شود و نرمی بنفص بسی رطوبه است و صلابه بسبب سبب و در پراگندگی
 باشد که بنفص صلب می شود بسبب آنکه در دفع کردن کثرت بنفص کشیده
 می شود و اختلاف از گران ماده است یا شدة ضعف و ضعف مغرط نظام
 و وزن است قسم جسم در میان اقسام بنفص که نامها دارند بنفص عظیم
 است که طویل و مشرف و باریض باشد و قصیر است که قصیر و صغیر و
 متخفف باشد بنفص متشاری بنفص باشد سریع متواتر صلب مختلف الا
 جزئه در مشهور و غور و تقدم و تاخر در صلابه و لین بنفص موجی مشابه
 متشاری است درین صفتها که آنکه لین او بیشتر است بنفص دودی
 مشابه موجی است لکن صغیر است بنفص علی مشابه دودی است اما متواتر
 و ضعف او بیشتر است ذنب الفار بنفص است که اول حوک ضعیف کند
 و بعد از آن قوی تر تا بجای عظم رسد تا از عظم کبر داول و کبر صغیر
 رساند باز از صغیر کبر تا بعظم رساند تا از عظم بزرگ بصغر آید و غایب

تدریج از صغیر بکبک و گاه باشد در میان حرکت کردن بدان نظام که
 حرکت می کرده از قطر کبک یا عکس نظام را بکند و دو منقطع شود و این
 بدست سه منطوقی بنفس است که یک حرکت نام نشود در عقب آن بجای سکون
 حرکت ذکر کند و بنفس واقع در وسط است که بعد از حرکت سکون متوقع است
 بجای آن حرکت کند یا حرکت متوقع است سکون واقع شود و فصل
 در بول است و این فصل بر هفت قسم است قسم اول در بیان رنگ بول
 رنگ پنج نوع است و این پنج صنف باشد یکی
 بنی یعنی گاهی دلیل سردی است و نیم اترجی دلیل اعتدال و نیم است
 سیم اشقر زرد مایل بر خنجر سیم ناری بنجم اخر ماضی رنگ مشابه
 مشور عمران مجموع دلیل که می است بدین ترتیب که گفته شد نوع
 دوم حمزه است و آن سه صنف است صنف اول اصعب است میگویند
 سرخ صنف دوم دزدی سرخ که زیاد باشد بر سر خنجر اصعب
 صنف سیم آفتم است سرخ با کدوره مجموع دلیل خون است اما در
 افق و سور القنیه گاه می باشد که بول بخون می آید و آن از غلبه خون
 نیست باید که طیب غلط کنند صنف چهارم رنگ اخضر است و این
 چهار صنف می باشد فسیح و نیلنجی دلیل برده است و گراشی و گراشی
 دلیل افراط حار است و احواق بنجم اسوداد است رنگ سیاه
 و رنگ سیاه اگر مایل بر زردی است و بوی نیز دارد دلیل غایب کرمی
 است

است و سوختن خلط و اگر مایل بکبودی است و عدم بوی دلیل سردی
 و الجا و در هر یک آن رنگ بول سیاه می باشد حکم ذکر دارد و گاه باشد
 که چیزی جزو که رنگ بول تغییر کند و سیاه شود چون شهاب سیاه نوع
 نوع ششم سفید است و سفید حقیقی می باشد چون سپیدی شیر که مانع بره است
 دلیل غلبه بلغم و سردی است و در وقت پیم و اعضا میگذارد بدین رنگ
 می آید و وسیله که منجر می شود بدین رنگ می آید حکم سردی ندارد و
 سفید شفاف می باشد که مانع بره نیست و آنرا بیاض می گویند مجاز
 دلیل نیست که قوه تصرف نمیکند در بدن و خلط و دلیل عدم نفوذ است
 و گاه باشد که سده باشد که چیزی که رنگ می دهد بول را مانع شده
 قسم دوم در میان قوام بول است رقیق دلیل عدم نفوذ است خاصه
 در میان و بول غلیظ اگر پیشتر از بیماری غلیظ تر بوده و دلیل نفوذ
 است و الا دلیل عدم نفوذ است قسم سیم بول صافی و بول کدر است
 و صفا بول دلیل نفوذ است و ساکن بودن خلطها بول کدر دلیل
 عدم نفوذ است سببی آنکه در نفوذ قوام بول مساوی می باشد و دلیل دوم
 باطنی هم می باشد و دلیل ساقط شدن قوه هم می باشد و بول کدر که
 شوریده باشد دلیل در دس است که حادث می شود یا شده باشد
 و بول کدر است که در اجزاء غلیظ باشد برنگ دیگر و بر نشان باشد
 و متمیز باشد از مایه و با هر را مانع باشد از نفوذ کردن قسم چهارم
 ریح بول است بول که بوی قوی داشته باشد دلیل غلبه است و در

که در مجری بول باشد اگر با و نه باشد و عدم بوی دلیل سردی است و خام
بودن و دلیل سقوط قوه هم می باشد بوی معتدل بوی بسیار نباشد
دلیل اعتدال است قسم چشم کف کردن بول است کف بسیار و بزرگ
بودن حبات آن و دیر فرو شدن آن دلیل خلط غلیظ لزوج است
و در مرض کرده دلیل بد است که در علاج و دوا بد قسم چشم رسوب است
در سوب در بول اجزاء غلیظ است متمیز خون دردی که از شراب حاصل می
شود و در رنگ مزاج می نشیند و این رسوب در تنگ قاروره می باشد
و در وسط هم می باشد و بر بالا قاروره می باشد اگر رسوب خوب است
آنکه در تنگ است بهتر است پس از آن آنکه در وسط قاروره باشد که متعلق
میگردد پس از آنکه در بالا قاروره باشد خام میگویند و رسوب خوب
مجموعه است که سفید و نرم باشد و اجزای مساوی یکدیگر باشد و چون
و که دهند زود از هم جدا شوند و زود در تنگ قاروره جمع شوند و رسوب
اشقر و سیاه که دگر و نخالی که مانند سوس است و قشوری و خواطی
و صفای بد است بد است خالص آنکه راسب باشد یعنی در تنگ قاروره
باشد پس از آن متعلق پس از آن خام و عدم رسوب دلیل عدم نه است
یا دلیل سده یا دلیل عدم خلط و در تنگستان رسوب کم
باشد خالص لا عزان و مزاجان را قسم چشم مقدار بول است بسیاری
که نه از همه بسیاری شرب باشد دلیل که از شرب اعضا است یا دلیل که از شرب
خلط حبابی در مجرای آن می باشد و در عقب بول سبکی و خفگی و در کواش

الغنا

پرون آید و سبک و اندک بادی و معتدل التوام در بچ و بعد از وقت
باشد فراز انداخته باشد اما بر آنکه بوی بد و رنگ منکر باشد دلیل
موت است جمله دوم در بیان طب و این جمله شملت بر دو
باب باب اول در بیان علم حفظ صحت و شملت بر شش فصل اول
در تدبیر ماکول بدانکه بر طبیب نیست و ممکن نیست که جوانی و قوه را
مدام نگاه دارد و توان نگاه داشتن و نیز نیست که شخصی را بعد از آن
برساند و منته موت خود کی توان کردن بیسی آنکه اکنون شخص از رطوبه غیری
است که معادن است حراره غیری و حراره غیری است که حیوة قائم
باست و طبیح بدن است و دفعه مضایقه او میشود و در بدن حراره دایم
تقریب دارد و بنفع و اصلاح و دفعه احتیاط و شک نیست که دایم در رطوبه
غیری تقریب دارد و بعد از آن و اصلاح آن و چون رطوبه غیری
دایم متناثر میشود و از حراره غیری قابلیت تحلیل یافتن رطوبه غیری
و فانی شدن زودتر و پیشتر باشد و چون طبیح بدن دفعه غذا
نه در هر روز بروز ضعیف تر شود و هم کمتر شود و بدین ماحتمل کمتر باشد
و هر چند که رطوبه پیشتر تحلیل باید حراره کمتر شود و فصل بسیار چون
بقار حراره به بقار رطوبه است و چون هم ضعیف شود و فصل بسیار
شود و آن نیز موجب قنار حراره شود و بدین ماحتمل به بدن رسد
تا بحدی رسد که حراره از دفعه غذا باز ماند بقنار رطوبه و انتفاخ از
اینست اجل طبیبی هر شخصی بحسب مزاج بس غایت طبیب نیست که رطوبه

لازار

غیری را از تحلیل زیاده و از غنونه نگاه دارد اگر از خارج بدن امری
واقع نشود چون قتل و غرق شدن در آب و امثال آن و این مخطوط
نگاه داشته می شود با اعتدال آوردن سسته مزوریه و هوا که یکی از
سسته است و فاضلترین سسته است گفته شد و تدبیر در خوردن و پینا
گفته شود باید که کمی که حفظ می کند صحت خود را باید که نگاه دارد و اعتدال
که شبیه باشد در کفیه بمزاج و این غذا حقیقی مراد است نه غذای مجازی
که نان و گوشت است غذای حقیقی نیست که بدل شده باشد چیزی را
که تحلیل یافته و اگر خواهد که مزاج را باز آورد و باج فاضلتر است
در مزاج غذا یا دواد و دهد که ضد مزاج باشد حافظ صحت باید که قناعت
کند بر نان که پاک باشد از شوائب چون بکملک وجود و دفعه و
بر گوشت که سفید و ترغاله و بره و ماکیان و طه و دراج و کبک و تری
ملایم و زیاده و پخته و خورده و انکور و خوراکرسان را که معتاد است در بلاد
ایشان و غذای دوایی نخورد و مکر از برای اعتدال آوردن مزاج یا تعویل
غذا و از ادخال طعام و دراز کردن زمان خوردن و جمع کردن طعامها
مختلف در یک وقت احتراز کند و غذا لذیذ بهتر است از غیر لذیذ و طعام
پی مک مشوه را باطل می کند و طعام شیرین مشوه را ضعیف سازد و چربی
شور بد مزاج خشک سازد پس باید که بی حره را بشویر یا شیر یا قندال آورد
و شیرین را بر ترش و از شتهای بقیه باقی گذارد و بر هم زدایم بدن را لاغری
قوه را ضعیف کند و جالبه در مرض خلط بدست صحیح را بر هم زدایم بدن را لاغری
برهنه

لحمی کالتخلط للمرضی و معتاد عمل نماید اگر معتاد است و از خلط مصل
می شود و تدریج ترک کند و غذا صغیر و نازک سرد و تر و دمی سرد که
بر بادیه خون را کم سازد و بلغمی گرم و خشک و سوداوی را گرم و تر و کوفه اند
اهل تجربه که مایه و شیر هم بخورند که امراض بد احداث کند چون جذام و
فالج و شیر را با ترشی حتی دوز را با شش آلو بخورند و سرکه را با برنج و آلو
در عتب کله و انار را در بالای هر سه فصل دوم در تدریج مشروب آب
جاده را با آب جوی بخورند تا یکی از معده نکند و بهترین آبها آب جوی است
خاصه که آب بسیار باشد و بر خاک پاک کزد و یا بر یک و کانت شمال
رود و جوی کشاده باشد و نیز رود بدور رود و از بلند بشت رود و
بوزن سبک و تصور شود که آب شیرین است باید که آب را بوقت خوردن که غذا
بهضم در آید مگر کسی را که معتاد باشد در میان غذا یا در ذیل آن آب خوردن
اما گرم مزاج را هر وقت خواهد آب بسیار باشد و بر تاشد و در عقب جماع حالم
و حر که در بالای میوه با بر خاصه بر بالای خرزبه بسیار بدست و بلغمی شود و
لحم تشنگی می آورد و چون آب خورد غلظت بیشتر شود و آب بیشتر طلبید
اگر تشنگی مبرکند بلغمی یا بد تشنگی کم شود و علامته است که بخیل شیرین
گرم خون مثل تشنگی تشنگین باید و بهترین شرابها است که خوش طعم و خوش
بوی و صاف و معتدل القوام باشد و چون دیر بماند فاسد نشود و در فم
لطیف تر است و زود دمی آورد و اما زود تحلیل باید و غلیظ و دیرستی
آورد و دیر بماند و خاروی نیز دیر بماند اما بدن را زود و فربه کند و گرم
سازد

سازد و خاصه شراب شیرین اما دهم سده باشد و گرم مزاج و جوارز را
سغیر رقیق مزاج بیش از شامیدن بد و ساعه و بهر از از رد قلیل
المزاج قوی بیاشامند هر چند خواهد اما این احکام اکثری است بسیار آن
باشد که از شراب نیز متاثر و متضرر شوند و کفیف شراب قوی مزاج و شراب
بعد از آنکه طعام نزدیک آنکه مکرر متاثر و بعد از غذا اگر اندک خورند که معین
بر مضم باشد و تا سرور زیاد می شود و رنگ و شیره سرخ و براق و حرکات
نشاط و ذهن سلامت افزا باشد اما چو خیاره و غشای قوی شود و
دماغ و بدن کران ترک کند و قوی کند قی در شراب اندک بدست و شراب
در قح خور و خوردن بهتر است و صبر کردن تا آن قح مضم شود و باید که
مجلس شراب آراسته باشد بظرفا و غذا و بویها خوش و محبوبان و سماع و
مطربان و سرود خوش آینده و خاطر از غم و هم باک باشد و جامها خوش
رنگ مشرق و سر تراشیده و مجلس رفیع و کشاده باشد و نزدیک آب رود
و مطلوب خاطر باشد از محبوب و غیره و نفع شراب نفسانی و بدنی قوی مانع
ممكن نیست که هیچ چهره مانند آن باشد و آن نوع مثل سرور و نشاط و قوه و
شجاعت و از این بخل و غم و فکر فاسد نافع ترین جز است مرالمی و نیاز از برای
آنکه و حش بود و از وطن فاسد و خلق بد را زایل میکند و تصفیه ذهن میکند
نغایه که مانند ندارد و دماغ قوی زود دست نشود و قوه و ضعف دماغ را
بر زود و دیر مت شدن توان دانست و مانع بدنی اگر ممکن است که تبرکب
حاصل شود مثل رنگ بوی را روشن و براق ساختن و قوه حازه غیری و

از معده بکشد و در سبب طعام در
عتب طعام است

انغاش او و نفع رطوبتها دادن و از لاف آن و زایل کردن سده و نفع
 مسامها و تقویه هضم و لطیف کردن روح بدن را پاک کردن و نفع بلغم دادن
 و در رطوبت و ترطیب بدن و تقبیل مزاج سوداوی و ضرر سودا را بر کردن
 و پیر و ن بردن از بدن و تعلق بقوه طبیعی و حیوانی منتهی دارد که بقوه نفسانی
 و مدامت شراب و همن را فاسد سازد و عصب را است سازد و در غده آورد
 و تپش بسیار باشد که بقاء هلاک سازد شراب صرف خون را بسوزد و دماغ
 و جگر را بد باشد و مضطرب و مضطرب را آورد و مستی متعاقب ضرر بسیار دارد
 اما در ماه دو بار مست شدن ضرر بسیار ندارد اگر ممکن باشد ترک نقل
 اولی است اما گرم مزاج بی و نامرئزش و سبب و ناشبانی و زور و قوی
 لموزرک و حامض مناسب است و اگر گرمی بسیار باشد قرص کافور نقل
 سازد و جناب اصحاب دق می کنند و سرد مزاج از اجزای سبب و بی
 کلسه علی و خرماد بسته نقل باید کرد و ترعاج از اشهدانه و زیتون و میده
 شور و مغز بادام شور نقل سازد و بیجا موند با دام خوردن پیش از خواب
 مستی نگاه دارد و خاصه با دام تلخ و ترید خوب همین حکم دارد و جوز طیب
 و عود و شیم و ورق العنب و زعفران زود مستی آورد و نفع متعلق و
 شکران مستی با فراط آورد و دانکه جوان را بر شراب سفید مخرج دلاله
 می کنند و پیران را بر شراب قوی و سرخ غلظت فصل سیم در تدبیر و کوه
 و سکون بدن چون بقای بدن بدون غذا محال است و هر غذا که است
 بنام غذائی شود البته از و فصد می ماند و بهتر آن فصد بسیار می شود

و تپش بسیار باشد که بقاء هلاک سازد شراب صرف خون را بسوزد و دماغ و جگر را بد باشد و مضطرب و مضطرب را آورد و مستی متعاقب ضرر بسیار دارد اما در ماه دو بار مست شدن ضرر بسیار ندارد اگر ممکن باشد ترک نقل

و غرور و سرکشی

چیزهای که بوی شراب را می برد مثل کشمش و خنک

بسم الله

بکینه فرمی کند اگر گرم است بدتر اگر گرم میکند و اگر سرد است بدن را سرد
 می سازد و بدن را گران می سازد و عروق و مسامات را می کمر و و فصد
 عنق میشود و تب و انواع مرضها احداث می کند و اگر هر اندک فصد را
 بمسل دفع کنند بدن ضعیف شود و دماغه از کار باز می ماند و بدن بدن
 نمیرسد و خلط صلیغ نیز بمسل دفع می شود پس هر که کردن بهترین
 سیاه است بر دفع فصد بدن را گرم کند و فصد را از بدن میزد
 و تحلیل دهد و چون بدن سبک و پاک شود نشاط آورد و قوه قوی
 شود و موده و اعضا غذا طلبد و عصب محکم گردد و از جمیع مرضها
 مادی و بعضی سازه ایمن یا بد اگر حوکم با عدال و بوقت باشد و هر
 عضو ریاضه خاص دارد که بآن ریاضه قوه کیر ریاضه سینه آواز است
 که بند ریاضه بلند خواند و سحر با و از ناخوش و چشم کج اندن خطما یا یک
 احیاناً و نظر کردن در شکلهای خوب و سواری ریاضه تمام بدن است
 و از جمله ریاضهها که نفع بسیار دارد و دلک است اگر بدست درشت یا چینی
 درشت و دلک کنند رنگ را سرخ سازد و دلک نرم بدن را است سازد
 و قوه کند اگر با فراط نباشد و دلک است و دلیلی حکم بدن را محکم
 سازد و دلک نرم بدن را است سازد و دلک است و دلیلی حکم بدن را محکم
 و است و دلک است و دلیلی حکم بدن را محکم و است و دلک است و دلیلی حکم بدن را محکم
 مستعدان ریاضه کند و دلک است و دلیلی حکم بدن را محکم و است و دلک است و دلیلی حکم بدن را محکم
 از سوز آمده و بدن گرفته و متبالم شده و دلک کنند تا بقیه ماده را تحلیل آورد

فصل عاشر در تدبیر نوم و نقطه بهترین خوابهاست که بعد از هضم طعام
و قرار بودن نوح و باد باشد و معتدل و یکنواخت باشد و خواب کردن اول
بر دست راست اگر اندک تا طعام بقر معده آید بعد از آن بر دست چپ کشن
معین بر هضم است و خواب کردن بسیار دلیل امتداد بدن است فصل پنجم
در تدبیر استقراغ و احتیاج اگر طبیع بر عادت طبیع ناید که در تبیین بگوید
اگر صفای باشد بمنزل تمر هندی و اگر بخار و عذاب که بسیار جعده در
جنا باشد و ترش کند بمنزل تمر هندی یا آب لیمو و روده را بشرد از بند بیره
متوکل از بیره و اگر بخار و عذاب که بسیار جعده در
دخفه نرم و پیران را خفته کردن بروغن نافه است و اگر طبیع زیاد از
معتاد طبیع بیاید در قبض کند بمنزل کش ساق و غوره و نار دان و آب
سیب در روغن کم کند و جعده نکند و شراب صندل و لیمو و امثال آن
و خون حمام از حرمت که بدن را بکلی نازد از عذاب شروع کنیم در میان آن حمام
فاضلترین حمام است که کهنه و کشاده و آب خوش و شیرین داشته باشد و
کرمی باعث ازال باشد خانه اول سرد و تر است خانه دوم گرم و تر است
خانه سیم گرم و خشک و بسیار مقام کردن در موجب تحلیل بسیار است
دغشی و صفقان و اندوه خشک مزاج آب باعث ازال بسیار بر خود بریزد و
هو را بسیار داخل نهد و حمام را آب سرد بریزد تا بخار تر متقاعد شود
و هو را تر سازد و در تر بخان باید که در حمام مکت کشد و آب کم بر خود
ریزند تا تحلیل بیشتر باشد از ترطیب بدن مکرر و اندوه در حمام علامه

افراط

افراط است روزی که بدن آید و صاحب درم و تفرق اتصال و کسان
که تب خلطی دارند و هیچ نیافته باشد حمام مفید است و بعد از غذا
حمام بدن را فربه کند اما و نیم سده است بسکچین بسیار باشد اگر صفوا
باشد و الا ما العسل اگر بلغمی باشد و بعد از حمام غذا خوردن بدن
را فربه کند و و نیم سده نباشد و بر خطا معده حمام رفتن لاغری سازد
و خشک کند بدن را و کسی که ریاضه کم کند و بدن آب سرد و شستن قوی
سازد اما وقت آن نیم روز است که هو اکرم باشد و جوان و فربه
باعتماد ازال باشد و دموی یا صفراوی مزاج باشد و پیران و کودکی و
صاحب تخمه و ترله را بد باشد و آب کو که دفع و غش و شخ خلطی و حکم
و جرب و در و معاصیل و عرق النسا و درک را نافه است جماع
وقت جماع بعد از هضم طعام باشد و اعتماد بدن در گرمی و سردی
و در امتداد بلاست اما آنست که در خلا جماع کنند اما تا شوه قوی
نباشد که انتشار شود بی آنکه تحلیل شوه کند و فکر یا نظر کند در کسی بعد
از جماع بدن سبک شود و خواب آید جماع نکند و جماع معتدل بدن
را حمیا کند بعد از گرفتن و غضب را فرو نشاند و فکر بد را از ابل سازد
و دسواس سووایی و مرضها بلغمی دفع کند چون دوار و تاریکی
جشم و کرانی بدن و افراط جماع عصب را مت کشد و قوه و شخ و تاریکی
جشم آورد و دیگر باید که زن پیر و صغیر و حایض و بد شکل و چاق کسی را که
میباشد باشد که جماع نکرده باشند جماع نکند که خاصیت مفید است جماع

محبوب نشاط و سرور آورد و ضرر کم کند و جمیع که تولد آوردند که
 اول ملاطبه کند با عورت و سینه و کثران او را بر فراق ببالد بعد از آنکه
 پاپها را بر او برداشته باشد چنانچه رسم است و ذکر را بر فرج او بی
 مالد تا رنگ زن سرخ شود و چشم او بفتح کند و پاپها را خود را میل
 کند که فرام گیرد و در رم آورد و نفس او متعاقب شود ذکر در فرج
 او در آورد و منی را بگذارد و ساعتی هم چنان مکث کند تا هم دو
 منی نهم شود و در محل خود قرار گیرد و زن زود بر بخیزد تا چهل کرد
 و تراشیدن موی عانة متوی است و لغو دادن اگر ذکر بدست
 گیرد و مالیدن مضعف باه است فصل ششم در غرض فصلکها
 باید که در اول بهار کسان را که خون بر مزاج ایشان غالب باشد
 فصد کنند و قتی کنند همه کس و گرم مزاجان چیزی که صفرا و گرمی خون
 و حر که آنرا بستانند مداومت نماید و بعضی را که صفرا غالب باشد
 ملین صفرا اختیار کنند که حر که جمیع مادی است شربت یا شکر خورند
 و از شراب قوی مزاج احرار از کنند و سحاب و جامه که پنبه باشد
 بپوشند و در تابستان هم در اکل و شرب بطریقه بهار عمل نمایند
 میوه های تر بسیار بخورند مثل آلو و خیار و انار و گلاب و کنه
 بپوشند و در خریف از جمیع و در آب خنک نشستن احرار از کنند و میوه
 کم خور و در زمستان جامه پربینه بپوشند اما دلی و حواصل بسیار
 گرم است مگر سرد مزاجان بپوشند و غذا غلظت چون هر سه و

غذا

و جمع شدن در جوان

نسا زنده و دوار بسیار سرد باشد نیز نهند و هر دوا که برین مضمون
 و آرد سازند فایض عطر اضافه کنند و دوا که درو کینه مخالف
 باشد اصلا و آرد نسا زنده مثل زنجار و اگر مهمل دهند ماده را بیکبار
 دفع نکنند و اما مقدار مرض مشک نیست که مرض اندک و ضعیف را دوا
 ضعیف کفایه باشد و مرض قوی قلیح باشد بدوا قوی و باقی
 اموره گانه ظاهر است قانون سیم وقت مرض است اگر اول
 مرض است مثلا که اول ورم گرم است رادع دهند و اگر انتها است
 محل دفع و اگر تراید و اخطا رادع با محل و از علاجهای بسندیده که
 مشترک است بسیار مرض را فرج است و دیدن کسی که از سرد و سرد
 بخاطر آید و ملازمه کسان که واجب الاحرام باشد و بسیار از عاشقان
 که بر شرف هلاک بوده اند از عشق که معشوق را دفع دیده و دفع عله
 خود شده و بویهای خوش و آوازها حسنه و انتقال از هوا به هوا
 و از فضل بغض و از مسکن ممکن اما مرض ترکیب در مرضهای جنی
 گفته خواهد شد فصل دوم در علاج سور مزاج سور مزاج یا قلیح
 است علاج آن بقصد است یا بدن مستعد آن سور مزاج شده است
 اما هنوز سور مزاج نشده تقدم بحفظ باید کرد یا شروع کرده در حال
 شدن سور مزاج و هنوز مسکن نشده دفع سبب باید کرد و تعدیل را
 کرد و این سور مزاج یا با ماده است یا بی ماده اگر بی ماده باشد
 تعدیل کفایت است و اگر با ماده باشد اول ماده را دفع باید کرد

بعد از این

بعد از این سوی مزاج را تعدیل اگر سور مزاج مانده باشد و در دفع
 کردن که بمسمل مانده و بهر رعاایت ضروره است اول باید که
 ماده باشد خلا مسهل بسیار بد است دوم قوه باشد ضعیف مانع است
 سیم مزاج است افراط گرمی و خشکی و سردی بدن مانع است چهارم
 سخته لایوی و خلط مانع است پنجم عرض است که لازم باشد صاحب
 روده را مانع است ششم پیری و کهنه مانع است هفتم وقت
 گرمی هوا و سردی مانع است هشتم بلد است بلد که اگر در
 باشد مانع است نهم صناعه کسان که مقیم در حمام می باشند مانع است
 دهم عاده است کسانی را اگر دار و خوردن عاده نبوده دوا قوی نهند
 سزاوار نیست که معقیه بدن که می کنند از اخطای به حرارت
 اول خلط را برون برند که ایذا بر بدن می کند از چنانچه بلغم و صمغ و
 و باد و آب زرد و غیره دوم آنکه بقدر قوه بدن دوا بدو وارد کنند
 و اما چون نباید خطر است فی الحال بند کنند سیم آنکه خلط را بجانب
 دفع کنند که میل طبیعت بان جانب باشد در دفع ماده مثلا اثنیان
 رانی و مغص را با سهال خارج آنکه بران جانب که ماده را دفع کنند
 باید که مخرج طبیعی باشد پنجم آنکه دفع ماده باید که بقیه مانع باشد
 و بقیه ماده در امراض مزمن واجب است اما در امراض حاده اگر
 ماده در حرکه باشد البته پیش از دفع مسهل بدن تا کم شود و گاه باشد
 که ماده میل بعضو تریف داشته باشد از بعضو خشن باید کشید

چند که خون بر نذرند و جذب ماده بجانب مخالف قریب و بعید می باشد
 اما باید که در یک قطر باشد اگر درست راست در یک دیای است را که
 توان کشود و به بای جیب نتوان کشید که خلاف بعید است در قطر دیگر
 هرگاه خلطها زاید شود از آنجا بدن بان محتاج است و هر یک بر حسب
 طبیعی زیاده شده اول فصد کنند پس از آن هر خلط که زاید مانده باشد
 آنرا دفع کنند و اگر زیاده شدن خلطها بر حسب طبیعی نباشد آن خلط
 که غلب باشد در زیاده شدن اول آنرا دفع کنند و گاه باشد که در تقویه
 بدن می گویند بهی زیاده خلط از آنجا بدن را خورده است که منفیه
 واجب می شود پس آنکه خلط فاسد شده باشد یا کیفیت پیدا کرده
 باشد تا بدن را سبک سازند تا بر شرف مرض نباشند و تقدم حفظ
 کنند مثلا کسی را محتاج است که در وقت معین البته بیمار می شود پس باید
 باید که پیش از آن وقت بدن را از آن ماده پاک سازند و کسی را که نتوان
 فصد کردن باید که آن خون یا بلغم را بقوله طعام و روزه دفع کنند و بخور
 و بعد از آن تعدیل مزاج کنند و مسهل را که محتاج باشد بتعدیل آن باشد
 که آنرا تعدیل بحری که در اسهال موافق باشد در مزاج مخالف مثلا
 سقمونیا را تعدیل کنند بهلیله زرد که در اسهال موافق است و در
 مزاج مخالف و اگر ماده را باید که دفع کنند و مانع باشند که مسهل
 نتوان داد چون ضعف معده و صاحب بقی دفع کنند و کسی را که قوی
 معده نباشد او را از قوی منع کنند یا صاحب جمع باشد یا معده قوی

دکتر

خوردن به
بتابه

لحمغیب

در شش باشد و در معده خلط باشد آنرا با اسهال دفع کنند و حمام شش
 دارد و خوردن یاری دهد بر اسهال و روز دیگر مسهل کجام رفتن بقله
 را تحلیل می دهد و در وقت مسهل است فعل دارد و را کند و بر بالا
 مسهل طعام خوردن قطع عمل مسهل کند و کسی که نتواند که دارو
 بخورد شش از دارو قدری کشک جو بخورد یا آب انار شیرین می خورد
 ترش و اگر بعد از مسهل بخت آن قدری انار بخورد یاری دهد بر
 اسهال خواب بر بالا مسهل قوی مانع نباشد اما بر بالا مسهل ضعیف
 فعل دارد و کم کند و قطع کند و بعد از اسهال کرم مزاج قند و کلاب
 او بخور شربت کنند و سرد مزاج قند و تخم زنجار و بعد از دارو
 غذا لطیف لذیذ باید خوردن و کم خوردن چون مرغ جوزه اگر مسهل
 خورده شود و عمل نکند اگر نتواند تسکین دهد تا منضم شود و اگر نتوان
 تسکین گرفتن قابض بخورند یا حق کشید یا فستله مسهل بر دارند تا
 دارو عمل در آید و در یک روز دارو خوردن خطر است و اگر
 بحفنه و قبیله دارو عمل کنند فصد باید کرد اگر علامتها بد ظاهر شود
 و ماده میل بعضو شریف کنند و اگر عمل دارو با فراط شود از آن او
 تا ناحیه بای از بازو یا سر دست بغوطها به چند و قابض شربت
 کند و دارو قابض طلا کنند بدان که قوی معده را از خلط پاک می
 کنند و قوه می دهد چشم را قوه می دهد و کراخی دماغ را قوه می کند و مرض
 کرده و مشابه را نافع است و افیج و عرشه و برقان را نافع است باید

که صبح در ماه و نوبت متعاقب که ترتیب رعایه نکند قوی کند قوی سار
 مصغف معده است و کرمی را که درم حلق باضعف سینه یا کردن درار
 یا مستعد ثقت دم یا قبض طبیعت باشد قوی کند و وقت آن بهار
 و تابستان است و دارو خوردن در تابستان و زمستان بد باشد
 مگر آنکه فروزه باشد و بعد از قوی روی را بابت که بر که خلط باشد شود
 و اثر آبیب یا مصطکی و طاب بخورد و قصد با سستی تنور بدن را
 نفع رساند و اصل جمیع بدن را و قیصال نصف بالای بدن را از رز
 قبه و اسیم چسبیر و هوق الس و دوال و نقرس و صاف در ار
 حیض کند و لجه تیس بر بخور و قلع و در دسر نافع است باشد اما
 حافظ از زبان دارد حخته علاج پرفایده است از اعالی بدن
 مدی ماده را جذب کند و در قوی نظیر دارد و وقت آن دو طرف
 روز است در تابستان و در زمستان میان روز فصل در قصه
 طیبیان باید که طبیعت را عاده نهند اندک قصور که در فراج ظاهر شود
 بمسل دادن یا قصد کردن یا پیرمیر کلی فرمودن تا با سسل و جو
 دفع توان کردن رجوع بدوار قوی نکند و بتدریج باضعف بقوی
 روند بلکه تا توان علاج بتقلیل غذا کردن یا که یا بصوم یا ترتیب
 بدوار نروند و بر یک علاج مداومت نماید که طبیعت را عاده نشود و
 مؤثر نماید و از علاج صواب که اثر آن دیر تر ظاهر شود غلط نکند و
 رجوع به علاج دیگر نکند و در فصل قوی مثل در تابستان و زمستان دوار

راست در دگر
 و اسیم

فی

قوی نهند و اگر مشکل شود که مرض کرم است یا سرد بجز به بدوای قوی نکند
 احتیاط باید کردن که در غلط اندازد و ترا تا بیشتر عرضی خنک است را قوی
 کرم است دوار حار طالتد و اگر در تسکین یا بد در غلط افتی که سبب
 ماده سرد است بل که تسکین دادن در دبیسی نیست که خیری از ماد کلید
 داده و وقت که در مرض جمع شوند باید که اول آن قوی باشد از مرض
 آنرا علاج باید کرد یا مرض سبب دیگر شده آنرا سبب است اول علاج
 آن باید کرد و وقت که مرض باشد و مرض اول مرض علاج باید از آن
 مرض مگر آنکه عرض قوی باشد در ضرر اول تسکین باید دادن
 جمله سیم در احکام دارو و مزاج دارو و مزاج این جمله شد و فصل
 فصل اول اول در حکم ادویه هر دوار که دارد شود بر بدن معتدل
 اگر مزاج بدن میل نکند بکرمی و سردی و تری و خشکی آن معتدل است
 در چهار کیفیت خواه بیکار خواه بسیار خورد و اگر تاثیر کند در بدن اما
 محسوس نشود آن اثر آن دوار در درجه اول باشد و در آن اثر یا کرم یا
 یا سرد و اگر اثر محسوس شود اما ضرر نکند دوار در درجه دوم باشد و اگر
 ضرر کند اما بحد قتل نرسد در درجه سیم و اگر بحد قتل رسد آن دوار
 در درجه چهارم باشد و آن را دوا رسمی گویند و دوار مختلف القوی می باشد
 و آن دوا است که مرکب شده از چیزها که مختلف المزاج باشند چون
 ترکیب شیر که مرکب است از روغن که گرم تر است و از پنیر که سرد و
 و از مایه که سرد تر است و ترکیب صنایع چون دارو مایه که بهم ترکیب

کند و اگر لطف نیست که زود متحرک شود از حواره بدن چون دانه
 و دوا کشیف عکس آن و دوا لرز نیست که زود منقطع نشود از کشیدن
 چون عمل دوا جامد است که از نشان میدان است فی الحال محکم است
 سایل نیست که منبسط شود بجانب سفلی گمانی نیست که چون در آب
 خوبیا سبب مجموع آب نرغ شود چون کیره دشمنی است که در درون
 باشد چون موم منسف نیست که چون رطوبه ملاقی آن شود در
 مسام او در رود چون آنگاه مطلق نیست که ماده را رقیق سازد چون
 زوفا جانی است که رطوبه را تراشد از مسام عضو چون اصل حس
 است که سطح را مختلف سازد در ملاسه و همواری مغف است که
 ماده که مجری را بند کرده پیرودن آورد سرخی است که عضو را نرم
 سازد چون آب گرم به هم است که ماده را قوام دهد و مصلحا
 سازد از برای دفع غلظت است که غذا را زود بکشد سازد یعنی زود دفع
 دهد محلل ریح است که با دوا را رقیق سازد از برای دفع چون غذا
 جاذب است که ماده را خور و خور و سازد و ملاحق است که ماده را
 بکشد بموضع خود محر است که اتصال سطح عضو را جدا سازد و
 محسوس شود محله که جدا شده زود در بدن خود محکم است
 که خاریدن در عضو احداث کند بحدب کردن خلط کننده مغف است
 که رطوبه اصل عضو را فانی سازد و خلط بدی را احداث کند که
 عضو را ریش سازد چون بلا در محرق است که خلط لطیف را محرق

ریح
مقطع

چون درون
که خون را جلیب کند و بکشد او را

و غلبه

و خاکستر سازد اما که است که چیزی از عضو فانی سازد بحدب و
 قهر کردن و تحلیل دادن مغف است که خور و سازد خلط
 را که سنگ شده مغف است که فاسد سازد مزاج روح را متوی
 است که مزاج و قوام عضو را با اعتدال آورد که قبول کند ماده را لایق
 ضد جاذب است معلق ضد مطلق مع ضد باضم خدر است که روح
 حساس و محرک را جان سازد که از نقصانی را قبول کند مغف است که
 در رطوبه فصل باشد که حاره تحلیل آن تواند داد و در با شود غالی
 است که رطوبه قهر که را از سطح عضو پاک سازد بر رطوبه و سیلان خود
 زنج است که تری و بده که در عضو مجرب شده و بنده اند از بدن پیرودن
 برداشتن است که سطح عضو که خشک را بلسا سازد و محقق است
 که رطوبه را از عضو فانی سازد و تحلیل و تطهیر فاعل است که اجزاء
 عضو را جمع کند سد است که مجری عضو را تنگ سازد و مجری چیزی است
 که در رطوبه لرز باشد که بر فوات مسامات حسید و بند و محبت است
 که رطوبه که بردمان جاذبه باشد لرز سازد و بر همه چنانچه دمان چنانچه
 مغف بر طم را است که چون بردمان جاذبه می آید حکم سازد خلط غلیظ
 را به بند و خاتم است که بر سطح جاذبه شک ریش احداث کند که نگاه
 دارد جاذبه از افت تریاق و فاقه دوا را گویند که محقق و قوه
 روح را از ضرر زهر نگاه دارد و فصل دوم ابریشم معتدل است

محل

در گرمی و سردی و بعضی گفته اند گرمی است خفقان را زایل می کند
یکدم این پوست او گرم و خشک است در درجه دوم گوشت او گرم و تر است
در اول آب او حاض است سرد و خشک است در درجه سیم و دانه او گرم
است خفقان گرم را زایل کند و تقویه میدهد و اشتها آورد و صفرا
به نشاند و بوی دمان خوش کند اجناس آلوده است در دوم تر است
در آلودیم بعضی گفته اند سرد است در اول و بعضی معتدل گفته اند طبیعت
نرم سازد و صفرا براند و تشنگی و گرمی بنشانند اما معده را ضعیف سازد
از برنج سرد است و خشک است در دوم بعضی گفته اند معتدل است بعضی
گفته اند گرم است و این قول شجاعت حکیم بمرقدی گوید با مزاج گرم گرم
و مزاج سرد سرد است اما نزدیک همه حکماء خشک است سیرج الهضم است
سج غیر حار و قایض و مورت قوی بدن را فربه سازد و سحر رود و رانافه است
آنرا بر وزن جوزند خشکی آن کمتر شود و این خاکوش را گویند گوشت
گرم و خشک خون او بهی و کلف را زایل سازد و دماغ او رفته که
بعد از مرض پیدا شده باشد نفع رساند اسفناخ سرد و تر است سلفه
و سینه رانافه است طبیعت نرم دارد اسکی مورد سرد و خشک است در
دوم قوه بدو قایض است خون را باند و سلفه رانافه است
اسطوخودوس گرم است در اول و خشک است در دوم محلل و منفع و حالی
و منفع است و سودا را دفع کند خاصه دماغ را از زهر سرد و خشک است

است کوفه او مسک است بزرگ خطمی تخم خطمی سرد خشک بعضی معتدل
 گویند سلفه کرم را نافع است خط را از شش با سانی بر آورد و خون که از
 سینه و شش آید دفع کند سنگ کرده بریزد بزرگ خطمی تخم همان کلافه
 سینه است تخم خطمی در مرض سینه ترست و حج و ریش روده را نیکو بود
 در رو کفجه گویند کرم ترست با اعتدال ذو سطر یا ورمها را بیهوده دهد
 منقرض سازد و در این حکم ایمن دارد سیاه او کشیده است سرد خشک
 مدفعه الحما تخم خلفه سرد است در سیم ترست در دویم نه با کرم را و کرمی
 و در دیگر را و سلفه را که از کرمی باشد نافع است قاطع باه باشد
 بسیار تخم کاسنی معتدل است تب صفراوی و سده جگر را و بر قانرا
 که از سده باشد نافع است بسیار بر بار کرم و خشک نفوذ و ملائمت
 غلیظ را تحلیل دهد و تبیل کرم است در دویم خشک در سیم سودا براند
 و در آب که خرد و سوس چو شاند یا سناح یا بلغم براند سطح پیاز کرم
 و خشک در سیم و بعضی گویند در چهارم و دویم نفعه اند بلطف و
 مقطع و جاذب خون است بخارج بدن باه را زیاد کند و شته و طعام
 آورد و طبیعت نرم کند و بردار الشعب طلاء کردن و سک دیوانه را نافع
 است ملیده شیرین بعضی گفته اند کرم و ترست و بعضی سرد و تر
 گویند بول براند بهق و کلف و چوک را پاک کند بطح زخمی اندوانه سرد
 و ترست در سیم مرضها کرم و تبها بر سوره را و فراجا کرم را نافع
 در نفعه نزدیک با کله است بنفشه سرد است در دویم ترست

حلق و فساد شش و تنگی نفس و گران شدن زبان حادث شود و امکه سرد
 و خشک در دویم دل را و معده و عصب را قوه دهد و ششها تمام آورد
 بزیارسی رزک گویند سرد و خشک در دویم و بعضی گفته اند در سیم صفرا
 بنشانند و معده و جگر کرم را قوه دهد و دل را قوه دهد

سرد است در اول خشک در دویم صفرا برآمده و در دیر زمان نافع است
 و بویایر را سود دهد و ابله کلامه سرد است و خشک بعضی معتدل گویند حفظ
 و عقل را زیاد کند حرف الباء با قله قریب است با اعتدال بعضی سرد خشک
 گویند در دویم غذا نیک دهد و او را پوست کنند و دو نیمه کنند و بر محل کف
 می رود و پاشند نه تند فی الحال خون را به بند و با بخان کرم و خشک در دویم
 سودا انکیزد و در معده و خامره آورد اگر او را در آب و نمک خویسانند
 بنشیند چند آنکه تیری آن برود و بر دغن برنذر ضرر او کمتر شود و بار کرم
 و خشک در اول منخه و محلل و ملطف است ضما کردن ورم جگر را قوه
 است برنج کالبه کرم و خشک در اول کرم معده و روده را بکشد و روده
 آورد و بلغم لزج را براند و ساسان معتدل است و بلغم سودا براند و سینه
 و شش را از بلغم غلیظ پاک سازد و بر قان و در دیر زمان نافع است بزر
 الکوا از مانع بادیان حکم ایمن دارد اما ضعیف ترست بزرگ قطونا
 سوس گویند سرد و ترست در دویم کرمی فرو نشاند اندوه را کم کند و
 برور مها کرم و سرکه بر نفوس طلاء کند کردن و بکلاب در دیر زمان نافع

است

نخ

در سیم بوییدن در دسر رانافه است و صفرا براند و در مہار رانافه و سفلہ
 کرم و سیم را موافق است لکس کرب آورد و مورقہ بورہ کرم و دوم
 و خشک در سیم جالی و قاطع اخلاط غلط است طبیعت نرم دارد و باد
 را بشکند و بوی سید کشکی است معتدل است نخ را تحلیل دهد و بوییدن
 او باد را که در سرباش تحلیل و متوی دل و ملین است پمض زرد و
 کرم تمام با عدال است نیم شربت زود تر هضم شود حرف انار
 تر بخشن معتدل و ملین سینه و سفلہ موافق است و صفرا براند و ترید کرم و
 خشک در سیم درم بہترین آن سفید جو ف مرصہ عصب را کہ از بلغم با
 نافع بلغم رقیق براند و سبب ترش شربین ان مایل بکرمی است
 ترش سرد و خشک و پخته آن کہ شیرین باشد معتدل است متوی دل است
 وضعف معده و و نظار یا و کرم معده را دفع کند و ت شربین
 کرم و تر است بمعده بد باشد و بہترین بزرگ است از معده رود بکند و
 بول براند خلط بد باشد و توت حامض شاه ثوت کویند سرد است در
 دیم و بعضی تر و بعضی خشک کویند و رم دمان و کلو و خفاق را افزونہ
 کردن نافع است تین انجیر کرم و تر است تازه او جالی است غذا
 بہترین غذا میوہ است و غذا بسیار دہد بدن فرہ کند و کزندی کز
 رانافه است خشک او جالی و خلل و منبض و در شتی حلق و سینه و شش را
 نافع است اما بوزم جگر و سیر ز و عضو کہ حکم شدہ باشد بہ شہد حرف
 انار و توم کرم و خشک در سیم و بعضی در چہار کرم کویند بول و حیض براند

دفع نخ کند کزندی کہ ہمہ حیوانات را دفع کند خوف الجیم جادرس سرد است
 در اول خشک و در دوم قایض و تحقن کما و کردن در دما و مغز و باد را
 نافع است جادرس کرم و خشک در سیم طلا کردن عرق انسان و محال
 سرد را و در دندان رانافه است و قوی را رانافه خوب است و سفلہ کمنہ
 را کہ از بلغم لیمو باشد جنین پیر تر سرد و تر است بدن را فرہ کند اما سنگ
 کردہ و مثانہ اعداد کند و زرا و بعل باشد اما کمنہ کرم و خشک در سیم
 است صناد کردن بر بجز مفاصل خوب است جدوار کرم و خشک لطیف است
 تریاق عمہ زہر ہاست جو زردک بہترین آن سرخ زمستانی است
 کرم و تر است باہ را قوہ دہد مسهل و ملطف و مدر است اما دیر ہضم شود و خلط
 بد دہد جلاب معتدل است یکین قند و دمن کلاب یا سہ من بتواند
 حافظ صحہ باشد و کرمی معده بشاند و تشنگی را بشاند بخند ستر خلل
 نخ و مدر حیض و نیمہ بردن آورد و کزندی جملہ حیوانات رانافه است جو
 کرم و خشک در دوم مسهل کرم معده و جب القرح است با سداب و پتھر
 جو زدن زہر را رانافه است کرم مزاج را مناسب نباشد خوف الحار
 حب البان کرم و درم سودا و بلغم رانافه است جالی و مقطع اخلاط
 است حب الاس تخم نمور و سرد و خشک قایض است نفث الدم و سفلہ
 و اسہال صفراوی را مناسب است حب السیل تخم نیلوفر کرم و خشک
 در دوم جھش و بیق سفید مسهل بلغم غلیظ و سودا و دیدان و جب القرح
 لیکن کرب و غشبان آورد و شربت یک مثقال حب الصنوبر جلعوزہ

بلغم

کوبید کرم و خشکت در دویم متبجح و محلل و مضمّن است سستی بدن و ضعف را
 خوب است جگر الیه و سنگ کرده و مثانه را بریزاند و عسر البول را نیک
 است اما مضغ معده باشد و جوف اسبند را کوبید کرم و خشکت در دویم
 بشکند محلل و منفع بلغم باشد با آب یک بر جوب که ریش شده طلا کردن
 سود دارد حکم خار خشک مشهور است کرم است در اول کوبید معده است
 متبجح و ملین مقوی باه مفتت تنگ مشاء عسر البول را نافع است حره
 غوزه سرد است در اول خشکت در دویم صفرا بشکند حضض سرد و
 خشکت در دویم بجلاب طلا کردن بر و ر مهار کرم چون نمک و ورم خورا
 نافع است و اسهال کنه را به بند و ریش مقعد و روده منفع را نافع است
 حلیه کرم و خشکت منفع و ملین و رمی بلغم و صلب را تحلیل دهد که در
 ظاهر بدن و باطن باشد و او را صاف سازد و شش غذا دهد و سینه
 را نرم دارد و او را ر حیف کند در دسر آورد و حصص نخود کرم و تر است
 آب اولین است قوه باه را بد و شش را غذا دهد حفظ کرم و تر است
 بهترین است که در خلطی و نزعی و سخی و سفیدی با اعتدال باشد سیاه آن
 غذا بد و در غذا دادن نان تازه که یک روزه باشد بدن فربه کند
 روغن او قو باه را نافع است حطل کرم و خشکت در دویم بر درخت که
 یک حطل باشد قنالت محلل و مقطع و جلوب است از اعضا بعید
 شج او سودا و صفرا و بلغم غلیظ را از عروق بعید بقوه تمام بیاورد و قوی
 یکی را نافع است و رنگ او نرم کننده می گردد و رانجیه خوب است تپا و گریزی

افعی

افعی را نفع رساند اما بمعده بدست حرف الحار الحسبر بهترین نان است
 که از کدوم خوب باک باشد خوشش یک از جیمز نفع تمام یافته باشد و
 بسیار تنگ و سطر نباشد و تنوری و یازده باشد فطر غذا بسیار دهد و بر
 هضم شود نان کرم تشنگی آورد و نان که از کرده باشند بخاری نان
 کلاغان کوبید سرد و تر است سینه را نرم کند غله مره را طلا کردن سود
 دهد شیر زیاده کند و مثانه را نیکو باشد و نوب سرد و خشکت در
 دویم قایض و مدر باشد خود کرم و خشکت است در چهارم قاطع بلغم
 است و در مهار کنه و خنار بر و جوب و قو باه را نافع است و باه در جوب
 آورد و سیر زرا بکند و قو باه پیدا بخیر کرم و خشکت در دویم حیف
 براند صلابه را نرم کند و بلغم براند و قو باه را از ایل کند و خش
 کا هو کوبید سرد و تر است در سیم خون نیکو دهد خواب آورد و طلا کردن
 بر و در مهار کرم نیکو باشد و در دسر که از کرمی باشد موافق است و تر است
 کرم را نفع است و منفع سیدان منی کند خنک شش سرد و تر است تازه
 او سلفه و نزله کرم و نفث الدم را موافق است و با عسل خوردن او را
 منی کند سیاه او قوی باشد و مخد و منوم کرمی جگر را نافع است
 خل و رو قوی مختلف است کرم و سرد و هر دو لطیف است سرد و با
 است سرد و خشکت ملطف و قاطع خلط است صفراوی مزاج را
 نافع است در دسر کرم را طلا کردن نافع است و معده کرم و تر است
 موافق است و صحر سر که حمی است که ده من آب انکور را ده من

شراب اضافه کند و بکندارند در سفال رگین در آفتاب تا برسد خمر در
 بخت علاج کلی گفته شد فوج شفا لوسر و وترست در دوم آب پنهان
 متصل و پیچیده باشد اعطایست روز و هضم شود و از معده بگذرد و گرم را
 جائز اموافق است پیش از طعام باید خوردن طبعه نرم دارد و طبعه
 گرم خشکت در دوم بلغم بگذارد و محلل است باه را قوه دهند و فوج
 تحلیل در دندان را تسکین دهد بوی دمان خوش کند و معده سرد
 را قوه دهد و قی النار اموافق است خیار قند و بادرنک گویند سرد
 و ترست در دوم لطیف تر قنات که چهار دراز باشد تهاوی را
 با فیه است بول براند و سیر آب با درنگ با یکسر قند صفر براند و تشنگی
 به وارد در معده آورد و حرف الدال دار فلفل گرم و خشکت در سیم
 با فم و متوی معده و باه واحد از طعام و طلا کردن گزندگی حیوانات
 را نافع است در جینی کرم و خشکت است در سه درجه بعضی گفته که در دو
 درجه لطیف و جادب و مصلح غفونه نافع زکام سرد است مفرغ و منقح
 سینه و مفرغ سده بکرم و متوی معده و نافع استقا و در و باز زده پیچیده
 مرغ باشد و زهر نافع است دم خون سیاهشان گویند سرد و
 خشکت جوارحهها و در پشه خشک کند متوی معده و قابض و نافع
 چ است نیم گرم خوردن با بیضه نیم ترست دوج سرد است خالصه
 ترش او معده و جگر گرم را بهترین دوا است قابض و اسهال
 صفراوی را نافع است خاصه دوج کا و دهن الود و روغن گل معتدل

البت

است بعضی سرد گویند لطیف است و متوی دماغ و دهن و اسهال صفراوی
 به بند و صداع گرم را ساکن کند و دهن به فته سرد و ترست جوب را
 طلا کردن نافع است و آسان کند حرکه معاصل را خواب آورده صداع گرم
 طلا کردن نافع است دهن الفه سرد و ترست با لحوه لیا و الحجاب سرد
 سام است شاق کردن نافع است و طلا کردن بر سر همین حکم دارد و دهن
 البیل و حکم آن حکم روغن به فته است اما این قوی ترست دهن البیلان
 گرم و خشکت ملطف و محلل است و باز دارد آب که نازل شده باشد و در نیم
 اراض بلغمی که دیر تحلیل دهد سنگ مثانه بریزد و اگر زنی که آنرا سببه
 رحم جمل شود جمل گیر در حرف الدال و هب معتدل است گویند گرم است از
 و خفقان دفع و تقویه دل به حرف الدال را و نذر و نوح باشد و اسهال
 که ریوند ترکی گویند و صیتی باشد و صیتی مستعملت گرم است بعضی گویند
 معتدل است ربو و نفث الدم و اسهال و جگر و معده و فواق و خفقان و
 درت و مقض و در دکرده و مثانه و رحم و تنها گفته را موافق است و کما د
 کردن بر ضرب و سقوط مناسب است مفرط است بسفل مصلح صمغ عربی است
 رب العنب و دشتاب است گرم و خشکت مزلج سرد را موافق است
 و غذا بسیار دهد اما خون را بسوزد و مصلح آن خیار است رب الطهره
 آب غوره سرد و خشکت صفرا را و تنها بسوزنده و تشنگی و قی و اسهال
 صفراوی را دفع کند و دهن قره قودت گویند شاق ساقط طبع و
 نرم سازد از نارین سرد است رطب است بعضی معتدل گویند

ملین و حالی باشد و دفعه عذونه کند و قلع و سینه را مناسب است حقان و مقوی
معه و او را بر بول نکند اما انار ترش سرد و خشک منج صفا گویند که بر
احشای برزخ حقان و سوزش و تباه تیراز و شته و حالی را نافع است و مقوی
معه بکلی و سینه و روده بد باشد مصلح آن قد است ریاس ریواس سرد
و خشک در سیم بعضی گویند در دویم گرمی فرو نشاند و طاعون را نیکو باشد
نقوی به جی اعضا باطن بکند چون معده و جگر و کرده و روده با سینه و قوی
بر باشد حرف است سیم مویر بهترین خراسانی بزرگ شیرین گوشت و گرم
و تر است دانه او سرد و خشک و دوت جگر و معده و کرده و مثانه باشد
در روده را نافع است طبیعت نرم کند بر نشتا خوردن کردن کی معده
را دفع کند اما خون را بسوزد مصلح او خیار است زرد مسکه گویند روغن کوبند
است گرم و تر است منفع و محلل و محضی باشد بر بدن طلا کردن و زهر آوری
و جوشش دمان دفع کند و سفله کند را بقند غایه است مکرر زرد بعل ذات
الجنب و ذات الریه را نیکو باشد بزهر آوری و زهر افی معاومت کند اما معده
راست کند مصلح فایض است زراوند مدفع کرم و در سیم خشک در
دویم جالی و ملطف و خداب آهن و شوک است جلا دندان بد و هر چه
کوش باک کند مرغ و در بود و سواس را دفع کند کزندی حیوانات را نافع
است و زهر با مملک را از بینا و گرم و خشک در سیم با دما را بشکند
و دل را قوه دهد فایض است زرب کرم و خشک در آخر درجه دویم معده
و جگر سرد را نافع است با دما بشکند بر دغن کل بر سر طلا کند کردن در

سر که از سردی باشد زایل زعفران کرم و دویم خشک در اول فایض ملین
و منفع و منوم و مصلح عذونه و بلغم و مقوی دل و جگر و معده و کرده و سیر و روده
و به باه شته و راضی سار و تحلیل کرم و خشک در آخر سیم بعضی گویند در
دویم نفع را تحلیل دهد و حفظ را زیاد کند و بلغم بکند از و مقوی باه باشد
روفا با سیم کرم و خشک در سیم لطیف است بینه و شش و ریه و سفله کند
و انتصاب نفس استفا و در مهار صلب را نافع است و بلغم و حب القوی و
دیدان فرو آورد و در حفا الس ساد کرم و خشک در دویم درجه باشد
از هر سوس ایمن باشد بوی دمان خوش کند سداب کرم و خشک
در دویم موطع و مغشی با دما غلظت باشد و تحلیل دهد و فایض و عرق الساد و در
مخاض خور دن و طلا کردن نفع رساند و در دسر کرمه با سویی کما و
کند و خون بینی بندد و استقامتی را با باطری صفا کردن مناسب است و زهر
و گرم معده را بکشد سر قین شوده کباب بویند سرد و تر است ملین طبیعت
و نافع بر قان و تباه حرق را و سلفه را دفع کند سرطان نری ورم است
صلب را نرم سازد و کزندی سکی و یوانه را ضما و کردن نافع است در
مرض دق بکتاب جو شاییدن مناسب است سعد کرم در اول
خشک در دویم بدن را گرم و خشک سازد با دما را تحلیل دهد بوی
دمان خوش کند بوی معنی زایل کند حافظه را قوه دهد کرم معده و کدو
دانه بکند اما خون را بسوزد و مغضل بی سرد است در اول خشک در دویم

سر که

شیرین او معتدلست فاضل طبیعت و مدر لول و مقوی معده و مانع از کثرت
 قتلهاست باعضاء باطنی باشد و آب او انقباض عروق را بجا نهد
 را دفع کند سورش بول را سودا را در لوی او ببرد
 عثمان و فی را دفع سقویا کرم و خشک در سیم بعضی گویند در دویم بسیار
 آن معنی باشد بهترین که زود نرم شود و قدری سقویا در میان این سیم
 نهند و در خمیر کبرند و در زیر آتش کنند تا خمیر سرخ شود بعد از آن بمل
 آورند مسهل صفرا و غلظت و رمق باشد از اعضا بعید و زود عمل کند و
 چون اصلاح کند با طفل توان دادن و بمحده و جگر بد باشد مصداق
 است با ساسه یا کرم کرس و اینون و ذوق اسکر کرم و ترست کسکه
 او خشک بهترین است که سفید و روغن باشد و سینه را نرم سازد و معده
 را مواقی است اما متخیل شود و بصغیر که در جوده باشد و سده بکشد
 سکه کرم و خشک در سیم محلل و ملطف و دفع یخ و ملین باد را که در
 درک و رود باشد و زود آورد و مقوی با و مدر حص و آب زرد و غلظ
 لایق بآید سلق کرم و ترست بعضی گویند خشک آب او منج و ملین
 و محلل باشد و سده جگر و سبر بکشد بدین سیم کرم و خشک در سیم
 غلظت را بکشد و معده و جگر را قوه دهد و در بول و حیض باشد سسمه
 کرم و ترست ملین و حشو نه سودا را دفع رساند و بدن را قوه کند قوه
 با و بد معده را است کند ساق سرد و خشک است در دویم قبض قوی

برای

71

دارد دماغ و متوی معده مکس عشت مشهی و مکس عثمان صفراوی و
سج را نیکو بود و سیمان رحم و دو سطر یا با احتقه کردن ناف باشد
دوباس را سود دارد و مسک مای تازه سرد و تر است در دومین
انت که در آب بغیرن باشد که بر یک و کل شیخ گذرد بدن فربه کند و
باه راقوه دهد زهر مارا نکند کی و مسک دیوانه را ناف هست طبع نرم سازد
سبل سبیل کوئت کرمست در اول خشکت در دوم دل را قوی سازد و قض
طبیعت کند سورخان کرمست و خشکت بعضی گفته اند سر دهت در دنوش را
که در مفصل باشد فردا آورد بعد از آن محض را تنگ سازد که در
ماده را قبول نکند و متوی باه باشد بمحده بد باشد مصداق عزمان وقت
باشد حرف الثیش هر سرد و خشک است در سیم خون را صافی سازد و حکم
و جرب را موافق باشد و متوی معده و مغنه شده چکر یلس طبع و مدربول
و مسل صفرا باشد شبت کرم و خشکت اخلاط سرد را بفهم دهد
باور ایشنگند بشر را زیاد کند سنگ منانه بپزند شرزمه بولورارد
خشکت در سیم ریشها کنند و اطعمه موافق و مضغه کردن باب که شب
در بخار حل کرده باشند در دندانزا تکیلی دهند سکنه کند نوید ملاوا
بروغنی گو سفند و شیر باید کرد خوردن او بد باشد سعیر سرد و خشکت
عذار اندک دهد در کنگ او جدا و تلطیف و تبرید و تبیین و تر طبیب با
و تخلیل سر گفته اند شعاعله کرمست متوی باه باشد و منی بنفرا ندشکائی

وَسَدَّ

五

کرم و خشک در دویم خلل ملطف قوی است رطوبه معده و بارجم را
 دفع کند شلیم کرم و تر است مقوی باشد و عذار بسیار دهد و شکر
 طعام آورد و مقوی چشم باشد اما نه تولد کند مصلح او جوارش کرم
 باشد شونیز کرم و خشک در سیم جامی و مقطع بلغم و خلل باد و
 و دانه تولد و در برص و تبهار بلغم را در دس که از سردی باشد
 نهج دارد و کرم معده بکشد مصلح کرم و خشک باد را بشکند و بول
 براند و در رغن او در گوش جانیدن در دگوش را تسکین دهد قاطع
 منی و منوم و منظم چشم باشد و شیش در منه ترکی کرم و خشک دریم
 بعضی گویند در اول باک و با تحلیل دهد و جالبه و کرم معده را بکشد
 و حیض براند و سطح کرم و خشک در آخر در جم دویم طلا کردن بره
 و بر صغیر رنگ کند و خوردن مفاصل را سود دارد و شکر خشک
 شکر خشک است کرم با عذال از ترکیس قوی تر باشد و خاصیتها
 او حرف الصاد صبر بهتر من بر سقو طری باشد که براق باشد و میان
 سرخی و زردی باشد کرم و خشک در دویم ماده صفرا از زردی
 و زرد آورد و بلغم را از معده دفع کند مضر باشد بعد مصلح آن کثر
 باشد صمغ عربی سرد و خشک با عذال سلفه کرم را نافع است او از
 صفای کند قوه معده بد و اسهال صفراوی دفع کند و در ششی
 علی و شش و سینه و شش را مناسب است سرخ است در

دویم

دویم و صداد و حفقان زایل کند و قوه بد و فرج آورد و بکر کرم
 را شش میدان و طلا کند کردن نیک باشد صندل سرخ سرد و تر
 از سفیدات برور مها کرم طلا کردن بنجایه قوی باشد حرف الطار
 طباس سرد و خشک در سیم قلع و حفقان و عشمه و در مها کرم
 را نافع است و مقوی معده و دل باشد طرخون کرم و خشک در دویم
 بعضی سرد گویند مقوی معده باشد و بدیم باشد طراشیت سرد و خشک
 قایض و مقوی دل باشد طین محنوم سرد است و در رستن که از نجاس
 دمان آید هیچ چیز نبوده این نیست و گردن سک دیوانه و گردن افقی
 بنجایه است و موجب و موضع که بسوزد فی الحال طلا کند ریش نشود
 حرف العین عدس سرد است در اول خشک در دویم بوست او
 گویند کرمست و مقشر او سرد است در دویم بر نفس طلا کردن و با
 الکلیل الملك و رغن کل و بهی و روم چشم که کرم باشد نافع است آب
 او تیسر کند و جرم او قرض و خواب بر نشان آورد و خون را غلیظ
 کند و سده جگر آورد و غسل کرم و خشک در دویم سرد و نافع را نافع
 و خون نیک حاصل شود و منته عونه کند و قوه را از جگر پاک سازد
 و سامع را قوه دهد و خوردن او گردن کی سک دیوانه را نیکو بود
 و زهر بارانبر دفع کند یعنی کردن عقیق سرد و خشک دل و چشم
 و حفقان را یل کند عنب کرم و تر است شرب او طلا بسیار صابا

طین از می سرد است در اول و خشک و نافع
 به بند جرات و قطع و قطع و قطع و قطع و قطع
 دل باشد

مزاج
 چوک

مقوی بدن است و زود و در به ساز و نمشانه بدست عیب است
 سرد است در اول خشکست در دوم ضما و کردن بر و رما کرم نیک
 است و در چشم کشیدن قوه بهر به درم معده و درم جگر را نیکو بود
 غایب کرم تر است و گویند بار دست حوز را غلیظ سازد و سینه
 مناسب است و خون را به بند دو کردن معده و روده که از گرمی بود
 دفع کند به هضم باشد غیر کرمست در دوم مثلاً زانافه است
 بدن کرم نرم است دل را قوه تمام دهد و زو و زو و زو و زو و کرم و
 خشکست در دوم بهترین قاری سیاه کران بود که در تک است
 لطیف و سده بکشاید عصب و دل و دماغ و معده و جگر را قوه دهد و بوی
 دمان خوش کند حرف الغین عافست کرمست در اول خشکست در دوم لطیف
 و جانی در دوسده جگر بکشاید و صلابه سهر و ریش رود و مارا و تها که
 را نیکو بود و صفرا سوخته بر اند غار یون کرمست در اول خشکست در دوم
 محل و مطلق از غذا غلیظ و مسهل صفرا و بلغم سودا بود از صفرا و بلغم
 خاصه عصب را پاک سازد و کردن هوام را نافع بود باید که سفید
 که زود بدست مالیدن نرم شود و غایبه و در معده و جگر را نرم سازد و جبین
 بر اند اصناف رحم را دفع کند حرف الفایند کرمست در دوم تر است و
 بحر کرم و خشکست در دوم طبیعت نرم سازد و کسوف را نافع است و این
 عود و صلیب است کرم و خشکست فیض و تحلیل و نفی و لطیف دارد و محل رت

مشاء
 فربه سازد

ام

معه و در بول و حصص
و که از زرد بک نشانه و متوی

است بهر را تیر سازد و تار یکی چشم را زایل کند مفعول و متوی قلب است
قرطم کاثره کرم خشک سینه و آواز را در قویج را نافع است متوی با
باشد و کرم خشک در دوم بر عرق انس طلا کردن نافع است
قناری بجز است کرم خشک بقی و کلف را بکوبد و لطیف و جالی طبعه
نرم دارد و تولد سودا کند اصلاح او بر وزن کند قفسل کرم خشک
بعضی سرد گفته اند کرم معده و که و دانه را بکشد و بیرون آورد و فته
پیرز بود کرم خشک در سیم با دانه را بکشد و درد کوشش که از سردی
نافع و دفع زهر را بکند قیوم بوی مادران گویند کرم خشک در دوم
بر وزن سرب بردار و الثعلب طلا کردن موی بر نماید در ارض حصص بکشد سنگ
مشاره بریزد حرف الحاف کافور سرد و خشک در سیم در ماکرم کرم
در عاف را و صدا کرم و حواس کرمی مزاج تر نافع است کاکه سرد
خشک در دوم صلابه بواسیر را و حوض بول را و بود و نفس که از
کرمی باشد نافع است کبر کرم خشک در دوم بهترین علاجه
سرم را کبر است حصص براند کرم معده را بکشد خنایر را تحلیل دهد
جمیع زهر را علاج باشد کباب کرم خشک در دوم منج و ملطف
ریشمار حصص که در پی دندان باشد و سنگ کرده و مشابه را بر وزن آورد
بکند از مدر بول است کرب بهترین آن بطنی باشد کرم در اول خشک
در دوم بعضی سرد گویند منصف ملین عضو بود و سوختن آن را تسکین معده

بیلند

اند و مرکب است از بنبر و روغن و مایه اما این مقوی بدن است و عذرا بگو
دیدم باید که در وقت شیرجری خورد تا بنم نم شود و بدن فربه کند و مقوی
جاء بهشت و شیری رنگ دای قص کند و بسک مشانه و عفان بر باشد
و ماسه گوشت طبیعت نرم دارد و صغرا بر اند طم کرم و تر است
بهترین گوشتها است که متوسط باشد میان فربه و لاغری و خفیه تر است
گوشت بره معتدل است در گرمی و سردی اما تر است عذرا بسیار دهد و گوشت
بر غله معتدل است در گرمی و سردی و خشکی در غایه خوبی است لطیف
عذرا جید دهد گوشت بز نیکو بود گوشت گاو و حکم گوشت گوسفند رسید دارد
اما گوشت غنط و بد هضم باشد گوشت آهو بهترین گوشتها بود که صید کنند
فضله کم دارد لسان الحمل کسر و خشک بود در دویم متع خون کند از هر
موضع که آید و عصاره او قلع را تسکین دهد و بیا کرم است و معتدل در گرمی
و خشکی است او را که طبع کرده باشند او را راجع و بول کند و بچه مرد و بار کرد
را با درارم و ن بردن فربه کند و نفع آنکس که لوز با دام معتدل است
در گرمی و سردی و تر است بعضی کرم تر گفته اند و عذرا او معتدل است
بود در بسیاری و فله بدن فربه کند و طبیعت نرم دارد و خاصه با بنبر خورد
اما در هضم لولو مردار معتدل است عفان و صغرا دل را نافع است
نعت الدم را زایل کند شربت و دودک باشد لیمو در خاصه حکم
خوره دارد در تقویه معده اقوی باشد و گویند در و تر باقیه است گوشت

انیم

جنازیر و مخرج چنین باشد یک کرم خشک در دویم حالی و
 غلج و ملین دانه بادا و دانه عفونه و کدازیدر طوبه باشد و نمک شاد
 بهترین نمکها باشد حفظ را قوی سازد مسل بلغم حام و سودا باشد
 و ف السنون نافع بویست او کرم خشک و اراتج لطیف تر است و آب
 او سرد و خشک و جب او کرم خشک تحلیلان در سرد کند از دماغ در
 او صفرا باشد نه فیض کند و نه تلین ناخواه کرم خشک در دویم
 سده دماغ بکشد و مسکن عشان و محلل ریح و نفخ و متوی معده
 و کرده سرد و در بول و پیر و ن آورند شک مثانه و منقبی کرده و مثانه
 و دانه بتها کنه و دانه گردن کزوم باشد و معده سرد و تر را بهتر
 از دوا رینود نفخه بود و نه باغی گویند کرم خشک در دویم لطیف
 ترین شربت با بود متوی معده بود و دانه او مسکن فواق امتلاهی
 و قی بلغمی و دمای و متوی باه و قاتل دبدان و شربت او دانه میوه
 بود و نظر خود ندارد در دانه میوه و قوی معده سرد حرف الواو
 بترکی اگر و فارسی بر ج گویند کرم خشک در اول درجه دویم بر ص
 و سه و نه امتلاهی و در دبلو و سینه و با دما را که از سردی بود
 و صلابه سیر و معض را سود دارد و در کل سرد و خشک متوی
 اعضا باطنی باشد از معده و دل و جگر و روده در دویم بر ص
 شکر مسل صفرا بود و متوی دماغ باشد و شهوة باه را کم کند حرف

الغار

الغار هند با سرد و تر است در وسط درجه اول در دویم فصل اندک باشد
 و منخ سده و جگر باشد و ضا د کردن بر جگر کرم و در مها کرم نافع است
 و مسکن غشیان و کرمی معده و بر رمد و نفوس طلا کردن مفید باشد
 حرف ایبار یا قوت گویند معتدل است و سرخ او گویند کرم منخ
 و متوی قلب و نشاط تمام آورده جمله جارم از رساله سمبله در
 مرضها را خاصه و این جمله شملت بریت و در فصل فصل
 فصل اول در مرضها مرشش الصداع در سرد را گویند اسباب
 کرمی سر است که از خارج بدن باشد چون بودن در افق یا نزدیک
 آتش نشسته باشد یا در حمام کرم که دماغ کرم شده باشد علامت آن
 وجود سبب است یا بیشتر بوده باشد و کرمی سر و خشکی دماغ و شلی
 و آواز گوش و ساکن شدن در دیگر یا خشک و اعتدال بول و بر از علاج
 در موضع سرد و تر باید بودن و چیزها سرد و تر باید بوی کردن مثل
 بنفشه و بید و کثیر تر با صندل و کلاب و کل نیلوفری و با در یک شوق
 و طحله سرد و کلاب و سر که و آب کثیر و صندل بر سر طلا کردن و اگر احتیاج
 شود کافور اضافه کردن روغن کل و روغن کدو طلا کردن شربت
 نر بندی و اگر سعال باشد شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
 یا سنبول و اگر قطش غالب باشد با سعال شربت نارنج یا شربت
 بنفشه یا شربت نیلوفر یا سنبول و اگر قبض با سعال باشد شربت

لاس

حاض یا شراب نیلو و غذا فرو خورد و تر باید خورد اگر تب باشد کنگ
جو دماش مقشر و کشمش و شیر بادام و سفالاج باب لیمو یا نارودان
بازرک یا غوره یا آب نار یا حاض یا سماق ترش کشر خاصه و قی که
اسهال باشد و اگر قبض باشد تر بندی قنق کشت اگر تب باشد اگر
در مرغ جوان و گوشت بز غاله و بیره و ماهی تازه بر شش که ذکر رفت
از میوه هندوانه و انار مجوش و طم حیار و بادریک طلاء کلاب و ضد و
بوش در بندی و سرکه به خط کرده و اگر بخوابی باشد سرکه نکند ضما و
اگر جو و بنفشه بلعاب سبغول هم کشر و اگر قدری پوست خشخاش اضافه
کنند و اگر در صعب باشد و باین تدبیر تا تسکین نیابد قدری افیون و
زعفران اضافه کنند بنفشه و برگ بید و کل حنظل و سوسن و تلخ سرکه پای
بشود و یا سبب گرمی سر از داخل بدن باشد که داروی گرم با غذا
که بدماغ مضر باشد چون بسیار بسیار و امثال علامات تقدم
خوردن ایمنف و خشکی بینی و اضطراب و بدی فکر و پخواهی و قله حرها
از باصره و ذابقه علاج شربت با غذا که مذکور شد و طلا اما باید که
در آن طلا اما قابض نباشد و روغن با سر و تر مثل روغن بنفشه بادام
و روغن کدو و روغن کل و کنگ بغایت است خواه تب باشد خواه
نه باشد سببی دیگر سرد شدن سر است یا از خارج بدن خون هوا
یا آب سرد و کلهاسیاه که در تنک جو میامی باشد و این نوع درد سر را خطه
میگویند

میکنند و مودی بز کام یا تر له می شود علامات وجود سبب و کرانی
حسا از ادراک جز او با صره و میل کردن در ده بینی سر و سنگین یافتن
در دخیل یا گرم و خورقه گرم از آب و هوا و گرمی ترش و غده علاج حاکم گرم
و خورقه گرم بر سر نهادن یا سوسن و بالونه و امثال آن کردن و روغن
گرم طلا کردن چون روغن زیتونی و یا سمن و زکری و غیره و دارو با گرم
جوشانیدن و سر بر بخار آن داشتن و طبیعت را نرم داشتن شیا فافا
یا خنثا یا بشیره کاهیه بکر خوردن یا بجز بکرم خوردن نافع است
کافور خوردن و زرد بیهضه مرغ یا کباب یا قلیه بکشر خشک و عمل موافق
است مشک و عنبر و سبل و عود و غالیه و قرقل بسیار دارو گرم خوش
بوی چون ریحان و بادرنجبویه و زعفران و امثال آن بوسیدن ضما و
کل خطمی و تخم گیان کوفته و قدری زعفران و مرکبی و اندک افیون
نافع است اگر تخم بر احتیاج شود قدری پوست خشخاش کوفته و اندک
افیون و زعفران طلا کنند اما تا ضرورت نشود بجز در عمل نکند و غذا
کم خوردند و در غذا و شربت ترشها نکنند اما در سببی آب
سرد خوردن و بجز با سرد خوردن هم می شود علامات سردی و مانع
است و نفع یافتن بجز با گرم از داخل و خارج علاج آن است
که گفته شد از طلا و روغنها گرم و غیر اینها سببی دیگر غلبه خون است
علامات آن سرخی روی و چشم است و کرانی سرد بدن و تیرک زدن رگها

میگویند

بشر نیم کرم بعد از آنکه سر تراشیده باشند باید که زود بشویند بطول جباری
و نفقه و جور که جوشانیده باشند صاف کنند و از موضع بلند بر سر برینند
و روغن بنفشه با دام در گوش چکانند و بر بینی بالا کشند و حمام با عدل
بخایت مناسب است سبب دیگر خشکی دهان است علامات خشکی دهان
و سبکی و پخوانی و خشکی بینی و قطع یافتن بطلان تر علاج جلاب باب
سرد یا شراب بنفشه بکباب و عرق بید مشک یا شراب نیلوفر یا بنفون یا کشک
بقند عذ اکوشت یا مرغ جوان قره یا کوشت برغاله و بره و اگر و زرده
بریفه مرغ نیم بخت و ماهی تازه و کشیر و اسفناج یا اگر بروغن بادام از
میوه هندوانه و خیار و شفتالو و آکو و زرد آکو و انکو ترش شیرین طلا
روغن کدو یا بنفشه یا نیلوفر جدا جدا یا بهم جمع کنند آب چهار قطرات
آب برک بید و جدا کرده که در اخلاف کرده بر سر نهند و بشر نیم کرم بر سر
طلا کنند بعد از آنکه سر تراشیده باشند اما زود بشوید و ازین روغنهار
کوش و در بینی بالا کشند حمام معتدلت بخایت است حمام اگر دجو
باب مدک بید و لعاب اسنون و حلوا از کدو تر و قند و نشاسته و روغن
بادام غلاف کنند بر سر تراشیده نزدیک شدن و آواز آب بشنیدن خوب
است سبب دیگر بادی که در سر غلیظ شده باشد علامات خرد در سر و سبکی
و نقل کردن از موضع سر بموضع دیگر و آواز گوش و ترک زدن علاج
طبیعه را نرم باید داشت شیارات و حقهها نرم و تحلیل باد باید کرد

زن

معتدل

زن کرم کرده و کما کردن بر سر باوبان و مرر خوش و سداب و شب و
سیاه دانه بخاشند و بر سر بطول کشند و چغرنمای بادا بکیم طوز و سبب دیگر
است که در سر بشر که معده باشد اگر صفرا معده باشد علامات آن علامت
صفرا و ماخ است بافتن و تسکین بتی صفراوی است علاج آن علاج درد
سر صفراوی است و تی کردن صفرا و تسکین باب کرم یا آب ترب یا کشیدن و با عدل
آوردن معده بعد از بنفشه بشراب نیمو و شراب طوزه و سماق و حمص و
رنگ یو اوج و امثال آن سبب دیگر خلط بلغمی است که در معده باشد علامت
آن علامات در سر بلغمی است و تخمه بسیار شده و جشار ترش و رخ معده
و بسیاری آب دمان و غشای و سبک شدن بعد از تی بلغمی علاج آن منقیه
معده کنند بعد از نیم دادن ماده بلغم بکشد یا شراب اصول صفرا آن پوست
خ کرفس پوست سح را راج اصل و غر اسون مصطکی یا طواء فردمانا فمونا
سلیم اسطوخودوس عار لئون فوج حلی مجموع را بخاشند و صاف کنند و کلفت
اصافه کرده و منقیه کردن کب بلغم یا ایا راج تبرید و قدری مصطکی یا غار لئون
و اگر ماده غلیظ باشد ایا راج جالبسوس بدهند و بعد از آن تعدیل کنند بوس
عود یا کلفت مصطکی و انیسون و نوش دار و سبب دیگر سودا که در معده
شده باشد علامات آن شهوه بسیار و ترشی و سوزش و تی معده و تسکین
یافتن بتی سوداوی علاج آن منقیه معده باید کرد و بعد از نیم سودا بر
اسطوخودوس یا شراب کاو زبان و حب افیمون یا مطبوخ افیمون صفرا

آن به بلبل سیاه اسطوخودوس است خسته برون کرده افیتون از
 هر یک ده درم پنبه پنجاه درم ساسمه بر در بجمه مجموع را بجاوشانند
 غیر از افیتون و حل کنند در آنجا افیتون را باید داد تا معده پاک
 شود و بعضی معالجه که در درد سر خور و یا سر بر خری خور و علامات
 آن ظاهر است علاج طبع انبساط یا حقنه نرم دارند مثل الوی
 بخار او بستن و اصل پوست و عاب و خار حاک و مور کار نره و صاف
 بنویسند و با حطی و بر کس با شیر حش و منجی کار کنند با طریقی کشنهای با
 کشف داده و قد و قصد کنند اگر احتیاج باشد سببی دیگر خار است
 که از کثره شراب شود یا از شراب که مزاج آن متغیر شده باشد علاج شراب
 لیمو و شراب جاف و شراب انار ترش و لنگ جو بنایت است باب لیمو و انار
 و جاف و سماق و غوره و حام معتدل در وزن با نوبه طلا کنند و خواب رود
 سببی دیگر بسیاری است علامات علامه آن ظاهر است و مثل لرزیدن سر
 است بعد از جفا و ضعف حرکات و کمال آنکه سی خرسا و راه پیش میکشند
 پس سر می کشد علاج آن معالجه خشکی دماغ است در توبه دماغ بیشتر کوشند با
 مذکور شد سببی دیگر قوه حس دماغ است علامات زود منفعل شدن از
 ادنی سبب و باکی و صفای افعال دماغ و باکی بینی و غیره علاج حس دماغ
 را کنج باید کردن بعد از آن غلیظ مثل هر سیه و کله و شراب خشک سببی دیگر
 ضعف دماغ است سببی دیگر آن است که با دنی سبب در زیاد شود

علامات

دولم

کودانی که کفشانند سببی دیگر خطر از بزرگ

و حواس دماغ ضعیف باشد از قوه معکوه و مذکره و حواس ظاهری ابراه
 و سامعه و غیره با علاج ملاحظه باید کرد اگر دماغ گرم باشد لقوه و تقوید
 باید کرد و بتدبیر که در صداع گرم گفته شد و اگر دماغ سرد باشد بکرم که در
 صداع سرد گفته شد و همچنین خشکی دماغ را در معالجه خشکی در دسر گفته شد
 سببی دیگر بخار باشد که از عضو که علته داشته باشد بدماغ آید علامات
 زیاد شدن در دسر در وقت که عضو که مرصه دارد افت زیاده شدن
 و با حس کردن بخار که متضاد می شود از آن عضو علاج علاج عضو
 موقوف باید کرد و بلیس طبع و منجی کار کردن با طریقی کشنهای بستن
 جری عضو موقوف که بدماغ می آید اگر ممکن باشد چون جراحه که در انگشت
 پای باشد یا در ساق پای که مخصوص می شود مثل حرکه مورجه که بالامی رود
 بعضوی سببی دیگر گرم است که در بالای حشوم از بنیم حاصل شود علامات
 فهم کردن حرکه چربی در با اعلی مخزن و بوی سنی و زیاد شدن در وقت
 که در کف علاج تنقیه دماغ باید کرد و با یارح فتر او داروی که دو درامی
 در دماغ می باید جکانیدن چون آب برک شغلا و ترمس و داروهای که
 در مغالطه دو گفته خواهد شد البیضه و الطوده در دوی است صعب مثل
 بونام سر و سر العالج و آن بخاری است که حکم شده باشد در کف شغلا
 که بر بالای کاسه سر است یا در میان دو عشار که کاسه سر نان محیط
 است و یا ضعف دماغ علامات آنست که با نذک سببی بنایت صعب
 شود و روشنائی و سخن کردن مکرر و از دو تاریکی و خلوه طلبد و از

آواز ما اید یا بد و بر کشاد و چشم قادر نباشد و هر ساعه احساس کند که گودا
 مطوق بر سر او می زند و سر او تنگی می شود و اگر ماده در زیر فشار است که بر بالا
 کاسه سر است علامه است که در در سر می کشد تاروی او و رنگ روی او
 متغیر باشد و کشش در پوست سر فهم کند تاروی او می کشد و از دست
 بر سر او نهادن بغایت متازی میشود و اگر ماده در میان دوش
 باشد که مخاط کاسه سر است یا در میان کاسه سر و آن دوش علامه
 است که در جمجمه تاحده چشم علاج آن در در سر بلغمی است و گفته شد
 که در سر زیاد کوشد سر را بنگ مهری بخارند بعد از آن بخند و مگر
 لطیف کند الشقیقه همان پخته است اما در یک طرف سر باشد علامه است
 آنکه خاص است با دفریان سرمان است و چون آن شریان را مضبوط کنند
 در دماکن شود علاج تدبیر پخته است علاج و دمی است که در یکی از
 دوش دماغ واقع شود یا در هر دو دوش یا در نفس دماغ یا در مجموع
 از هر دو دوش و نفس دماغ واقع شود و این دوش را چاب میگویند
 سبب آن خون می باشد و آنرا فراطین میگویند علامات تبی دالم
 و کرانی سر و سرخی روی و چشم و در در صعب و دزبان با فک و درستی
 زبان مایل بسیاری و اعظم و گاه باشد که از چشم اشک آید و از ریه
 کراهت شود و گاه باشد که قطرات خون از بینی آید علاج رک
 اشکال بکشاید و خون کسب قوه بردارند و طبیعت نرم دارند و ببالند
 و حفته نرم دارند مثل منفه و غلاب و بستان و لحظ خلطی مساقی و نوز

السرهم

داصل

و اصل سوس و آلو و جباری و جنب الثعلب و برک جعذر و نثر خشت
 یا شاق قزقوت و این طلا بویش سر او دایم بهند و روغن کل
 ده درم کلاب ده درم سر که به درم مجموع را بنیم نیکو خلط کند و در ده
 بران آلوده کند و بر سر او نهند و منفه نیلو فرو کند و ی تر و باد رنگ
 شق کرده و آب کشند و کلاب و ضدل و فطره سرد بومی کنند و معالجه تب
 رموی باید کرد و از غذا و نثر تب سیمی دیگر صفراوی می باشد و این
 را قرا نطش خالص میگویند علامات صعوبه تب و زردی روی و زبان
 و بخوابی و خشکی دمان و پنی و چشم و سبکی سر و بر جستن و قدر کردن و
 بدی خلق علاج طلوع را آب آلو و تمر مندی را نرم باید داشت و آب
 خیار و باد رنگ و هندوانه و علاج تب صفراوی باید کرد و در دوار خشک
 بسیار بر سر او باید نهاد چون تراشه کدو و عنب الثعلب و برک بید و
 آب خیار و در دهنار سر د طلا کند چون روغن نیلو فرو کند و و سر سام از
 سودا کم واقع شود معالجه آن معالجه تب سوداوی است در تری دماغ
 باید سعی کردن چون تدبیر که گفته شد در سر سام و صلع سوداوی هم
 او را نسیان میگویند سبب ورم است که در دماغ از ماده بلغم واقع آن
 حالتی است که مسان خواب و بیداری بابت نرم و ناخوشی و کرانی
 حواس و سفیدی زبان و بر جستن و مهیوت شدن و در جواب دادن کرانی
 و حکه بلکه چشم علامت اول ماده بلغم را نیمه باید داد و حفته نرم باید کرد
 پس از آن حفته بقوه تر پس از آن حفته قوی اما ملاحظه تب باید کرد و تب

تب صفراوی و تب سوداوی
 تب بلغمی و تب عصبانی

علاج

بلغم و مطبوخ باید داد و در صداع بلغمی گفته شد و باقی تدریجاً بلغمی بسیار
 در گرمی نکوشند و در اول کلاب در دروغن کل و سرکه بر سر طلا کنند پس
 از آن اندکی حد سردتر اضافه کنند پس از آن محلل صرف به نهند چون بلغم
 و اکلیل و حطمی و دروغنار محلل و کمد سردتر و کدش می گردن و درین
 ادجکات تا عطر آید و در سبب سردی ورم است که از صفرا و بلغم در
 دماغ واقع می شود علامات آن مرکب از علامه سرسام و بیشتر غس اگر
 صفرا غالب است علامات سرسام صفراوی غالب است و اگر بلغم غالب
 است علامات بیشتر غس بیشتر است علاج آن مرکب باشد از علاج سرسام
 و بیشتر غس و چون نقصان است در ادراکات عقل سبب آن
 یا سردی دماغ است که بی ماده باشد و گفته شد با علامات در صداع بارد
 یا سردی دماغ است یا بلغم یا سودا یا خشکی مجر دست یا ماده سودا جمع باشد
 و علامات مجموع در صداع خشک و سوداوی گفته شد علاج آن فراغ دماغ
 را با اعتدال باید آورد و اگر مادی باشد دماغ را از خلط و آن ماده پاک باید
 کرد و معدل و منقح مجموع گفته شد در علاج صداع که از سردی دماغ باشد
 و صداع که ماده بلغم و سودا باشد غذا کم باید خورد و دماغ را گرم باید
 داشت و اطریفل و هیلیم برین و چون ملاسفه نافع است قوی تر از آن
 معجون بلادی است اما بسیار گرم است ملاحظه باید کرد که در کبد و کبیل
 و قند سوزی سازند و وقت خواب قدری بخورند ناشنا قدری بوی
 است و او را بحلوم عقلی متحول باید داشت و سخنان که ذهن را قوه دهد

در کتب

نشان فراموشی است که نقصان گرفته باشد یا باطل شده باشد که
 هیچ یاد او نماید سبب حکمی شدن دماغ است خاصه بطن موخ دماغ که بی
 ماده باشد علامات کدوره حواس است و نفع یافتن بجزئی گرم که دماغ
 سرد علاج روغنهای گرم بر سر طلا باید کرد خاصه بر سبی سر و جوارش
 فدا سمنه و معجون الفودبا و دایم سر را از هوای جنگ نگاه باید داشت
 و بکر خشک دماغ است با ماده بلغم علامات کدوره حواس و
 خواب با فراط و دایم از مخزن رطوبه آید علاج متعین دماغ باید کرد
 کب یا یخ و غوره یا گامه و خردل و ترکهبا و روغنهای گرم که گفته شد
 بکار آوردن سببی سردی و خشکی دماغ است علامات بخواب سبکی
 سر و چرخان مجدد فراموشی کند و آنچه قدیم یاد گرفته بخاطر آید و خشکی مخزن
 و زرد زرد سخن نتواند گفت و گاه گاه تصور شود که خفاقی می شود و تصور
 می کند که سر او بجانب پس میکشند علاج معالجه سردی دماغ است اما
 و در اهل کلب جنون است که افعال سبع از او ظاهر شود از قدر کردن و
 زدن و شکسته و ایند کردن و بر حشر سببی یا سودا است که متحرک شده
 باشد علامات افعال سببی با بکر بسیار و سکون دایم و سکوت و کم سخن
 گفتن و اگر در سخن در آید از کلام باز نماند و گاه گاه غافل شود و دیدن
 مایل بسیاری باشد سببی دیگر صفرا سوخته باشد میل بشرداندا
 رسانیدن بیشتر باشد و اضطراب و ساکن کردن از سخن زود تر توان
 و رنگ او مایل بصفه باشد و سایر اعراض صفرا که در صداع صفراوی

سمت
علامات

گفته شد و سببی دارا قلب خون سوخته باشد علامات با افعال سببی
 گاه خندد و گاه گاه تلهف کند و بدی خلق درو کم باشد و دماغ گرم باشد
 در کبابی بر خون را اینکته باشد و حیوانی کم باشد علاج مالخویاست
 که گفته شود المانی بیاعده است که فکرنا فاسد کند که مایل بنوش
 و دم باشد و دایم خلوه جوید و پیرد از چیز ناز که عادات از آن نباید
 رسید و کمانها فاسد و فرغ کند و این سه قسم می شود قسم اول امتلا
 بدن است از ماد سودا و غیر دماغ که کار او بد دماغ می آید علامات مایل بود
 رنگ بدن سیاهی و لاغری و ضلایه و اختلاق نبض و صفار قارور و
 تقدم غذاها غلظ و ریح و تعب کشیده باشد سبب این خون سوخته باشد
 علامات با اختلاط ذهن خشک و فرج باشد و رنگ او کدوم کون باشد و
 رگها کشیده بر خون و سرخی چشم و مص غلظت با سرخه و جوان باشد و غذا
 گرم و تر که مولد خون باشد خورده باشد یا بیشتر خون رفتن که او را عاده
 باشد و حالا ایند خورده باشد و اگر سبب سودا سوخته باشد علامات فکر بد
 برو غالب باشد با ترس و میل خلوت و کرب و فرج و فکرنا فاسد و اگر
 سبب صفرا سوخته باشد با اضطراب و جربستن شراره و قهر زردی رنگ
 روی و نظر کردن او مثل سبب باشد و حیوانی و در و اسایش نباشد و کمی
 بدن و اگر پیشتر غذاها گرم و خشک خورده باشد دلیل ظاهر باشد خاصه
 ریح و منفرد در هوای گرم کشیده باشد و اگر سبب بلغم سوخته باشد علامات
 کسل و سکون و یکی گرمی بدن و علامتها بلغم در جند مواضع گفته شد علاج

الافون

اگر خون غلبه باشد رنگ اکل هفت اندام که بکشایند و یا با سببی و صافند
 اگر خون معاد مثل حیض و بواسیر بند شده باشد شراب کا و زبان و شراب
 بنور بیاشامد و مطبوخ افیمون بخورد تا بدن پاک شود و دماغ را برود
 سردتر که در صدام سودا می گفته شد بکار دارد و در غذا سرد تر مبالغه نماید
 و اگر صفرا سوخته باشد در ترتیب بدن کوشد بشرتها خون خشک چون شراب
 نرهدی و شراب آلوده و ندوانه و باد رنگ و خیار و شقالو و زرد الو خون
 ماده نفع یا بد مطبوخ افیمون و افیمون بکار الجین مکرر بیاشامد بعد از آن
 باین شرها و میوه در ترتیب بدن کوشد و آسایش از او افاض نفسانی
 دور بودن در همه اقسام سودا ضروری است و اگر سودا در حرق باشد
 نفع ماده بار الاصول باید داد و بکار در تنقیه درین قسم ضروری است و چیز
 دوار و اسهال سودا و تنقیه حب افیمون و ایارج لوغافه یا باید کرد و بکار
 در تنقیه درین قسم ضروری است و میرد دوار و اسهال سودا و متوحات
 باقونی و مقویات معده چون کلقته و اطبقات و اگر بلغم سوخته باشد
 بکلقته و شراب اصول نفع دهند و بعد از نفع حب افیمون و ایارجات
 بدین قسم دیم سودا در تقش دماغ است و این بدترین اقسام است
 علامات افراط فکر و فرورفتن چشمها و سوس دایم و حیوانی و نظر کردن
 دایم در زمین و لاغری سروروی یا اعتدال بدن و بطور نبض خوردن
 غذاها که بدن مفرط شده باشد و رقه قارور و علاج اگر خون غلبه

ترطیب

ناظره

رک قیصال بکشاید و بجه ماد سودا بکند بشرکت که گفته شد در سودا و ملاط
 که صفرا سوخته یا سودا سوخته هر کدام باشد آنرا بجه دهد و بدن را از آن
 خلط پاک کند بمهل که مناسب آن باشد و دایم دماغ را بروغن سرد در
 جوب دارد و روغن را نیز جوب دارد و مفرحات یا قوتی مداومت نماید
 سیم از مالخو نباشد و امراتی است و علامه ناکه نیز گویند سبب افزاگرانی
 جلوت که خون و اخلاط را می سوزد و در پیرز می ریزد و از پیرز در دمان
 می ریزد یا در معده می ریزد و در معده ورم پیدا می شود یا پیرز در معده می کشد
 و علامات ورم معده و ورم پیرز خواهد آمد علامات این سودا امراتی است
 ترش و سوخته و ضعیفی هضم طعام دآب رفتن از دمان و درد و سوزش
 کشش میان دو شانه و سر استخوان کسینه و اتساع شکم و نرمی طبیعت
 و هوس با فراطون و گرم کردن نجارات که بالامی آید و بیج و دماغ می رسد
 علاج اصلاح جلوت کردن کتد بوق کاسنی و طلا بکلاب و صندل و ارد
 جو و صندل که ترکیب باید کرد و غذا انگک جو یا رشتا یا کدوم شور یا یا نخود
 آب بکوبش مرغ یا گوشت رسیده اگر هضم قوی باشد یا شش آکو یا رمان
 یا آنش سبب حل و ابروغن با دایم و نشاسته و شیر خشک شش در جمیع اقسام
 مناسب است و دمان معده را دایم بروغن کل جوب دارند و سبیل و
 کلید و برک ترنج و نایوب را کوفته و بخته با معطی طلا ساخته بر معده
 می کشند و طبیعت را بشیاف و صفت نرم نرم دارند با لعل یا شیر
 برونش

بروغن با دایم اندک بیاشامند و هر چند گاه بمطبوخ انیمون یا کاوزبان
 و بنفشه یا آلبو بخار او بنویزد و پستان و تخم کاشنی و کل سرخ معده و
 اعصار را از سودا پاک کند یا سونف انیمون یا مار الجبن بیاشامند و در
 میان دارد و خوردن مفرح یا قوتی بخورد و حمام جمیع اقسام سودا را
 است خاصه مرآت را و دایم قهقهه و مختلشان لازم دارند و ایشانرا
 از فکر با فاسد بختان معقول باز آورند و این مردانرا پیشرواق
 شود و وزنا را افشاید و اگر سبب ورم پیرز یا ورم معده باشد مایه
 پیرز و ورم معده باید کرد و در محل آن کوفته خواهد شد قطرب نوع دیگر
 از مالخو یا قطرب است سبب سودا سوخته است علامات آنست
 که یک ساعه در جای قرار کند و دایم روی خود را در هم کشیده دارد
 و در غم باشد و تاسف می خورد و از مردم گریزان باشد و از توهم قصد کردن
 کند و روزی که پنهان شود و شب پشتر برون آید و گاه باشد که از
 علامه غله از کسی نگریزد و روی نذر و زبان او دایم خشک باشد و بر قیاس
 بای او ریش باشد علیا آن یا مناسب و کوفته شد العسح اطبا
 عشق را نوع از سودا داشته اند بسی که اعراض سودا ظاهر می
 شود و نشاید که آفریند و اینجاست و بیخیالی و اندوه و تعب این
 علامه پشتر زبان و مردم بکار و لو اندک عقلت را عارض شود و بواسطه
 صحبت با رباب حسن و نظر در صوره و شکل ایشان کردن و گاه باشد

که نشود جماع بر نباشد علامت خشکی چشم و زود رفتن باشد مگر در وقت
 که بکرون و خوابی و فربهی جن و خاریدن آن و نفسی بلند و آه کشیدن
 و لاغری و حال او را نظام نباشد علاج بهتر از وصال علاج نیست اگر آن
 میسر نشود قوم قوم مردم دانا را با و ملاقات فرما و سر از محبوب او بخوا
 پیش نقل کنند و او را از و بکلیا تنفرد و بعد از و طر فاد صاحب حسان
 مختلطت فرمایند و او را تنها بگذارند و بگوید انعام او را از فکر باز آورند
 و عورتان را فرمایند تا در نهان از معشوق او قباحت او بگویند و او را بعد
 دانه کنند و سخنان جماع اینک پیش او نقل کنند تا بجا بشنود که و میل شود
 و این اثر تمام دارد و اگر او را معشوق فرمایند که از خاطر او بیرون رود و متنا
 است سیات خواب کرانی کشته را گویند که با سانی بیدار نتوان کرد
 سبب سردی دماغ که از سرما یا از خوردن مخدری مثل افیون یا شکران
 و مانند آن حاصل شده باشد علامات آن وجود سرما است که در سر او تصرف کرد
 باشد یا خوردن مخدری و رنگ او مایل بنری باشد و منقل و صلب او باشد
 و تفاوت علاج سرمازد و بحکم رود و در غنما کرم بر سر طلا کند و دارو
 خوش بوی کرم چون مشک و غیره و سنبل و عود و امثال آن بوی کند و غذای
 کرم بخورد گوشت را بزنند و کشیر خشک بپز سارند و اگر از خوردن مخدر یا
 علاج آن کند بشر بهتای کرم و غذای کرم چون عسل و حلوا یا عسل و امثال
 آن و دوا مخدران جدا جدا در فر خوردن افیون و غیره گفته خواهد رسید

و در

وسقط

دماغ

دیگر بلغم خام است که در مخدم دماغ حادث شده باشد علامات کرانی پیش
 سرد کرانی و که دادن چشم و اختلاج ابرو و دماغ و پشانی و تری مخزن و رطوبه
 جفیه بر روی زبان و حاله شبیه خواب الوده علاج علاج صدام بلغمی است
 سبب ضرب است که بر سر او رسیده باشد یا او بر چیزی سختی خورده باشد علامت
 آن وجود ضرب است علاج آن علاج ضرب و سقط است و گفته خواهد شد در ضرب
 و سقط و فرق میان سبات و سکنه و غنی و حناق رحم است که بعسر صاحب است
 را بیداری توان کرد و سخته شبیه زندگانت و دیگر انرا بعسر بوشن نمیشود
 آورد و سر خوابی با فراط است که بر معنای طبعی نباشد سبب کرمی مزاج و
 خشکی مزاج دماغ است که بی مادی باشد علامات سوختن و خشکی مخزن و دماغ
 و تشنگی و سبکی سر علاج علاج صدام کرم خشکت سیسی دیگر کرم و خشکی دماغ
 است که با ماده صفرا باشد علامت سبب صفرا است و کرانی سر فی الجملة در روی
 رنگ روی و خشکی دماغ و عطش و تپش و تبخیر و دهن علاج علاج صدام صفراوی است
 و اگر سودا باشد علامتها سودا و معايله در صدام سوداوی گفته شد سبب دیگر
 خلط بورقی است که در دماغ حادث شده باشد و این مینای را بسیار واقع
 می شود علامات تری مخزن و چوک چشم و کرانی و زود از خواب در آمدن
 به چشم علاج دماغ را از خلط پاک باید کرد و کب ایا که متوی ستمو بیا کرده باشد
 ستمو بیا و بهف ج سافق با غیر تمام دارد و دایم سر را بر و غنما برترین است
 باید داشت چون روغن و کده و بید و با بکاه غرغره کردن نافه است
 و گاه باشد که خوابی در دور و شناسی و ویم و نیم و امثال معده باشد و

کرد و غشای دینی مفادوی علاج سکچین فی باید کرد و آب کرم و مطبوخ
 و مار را مین نیز خشت و شربت ترش باید خورد و اگر باد کرم باشد مطبوخ
 ساده بخورد یعنی سرد اروج نه مندی و اگر ضرب و سقط باشد علاج آن
 گفته خواهد شد و اگر بخار باشد که از عضوی در کمالاود معلوم باید کرد که
 عضو ناف کرام است معالجه آن عضو باید کرد و اگر حالتی است که در وقت
 برخاستن چشمها تاریک شود و صاحب آن مهوت مانند و گران در سر فتم کند
 و آواز گوش و گاه باشد که عقل او زایل شود و سببی آن اخلاط سرد است در
 دماغ یا در معده و علامات و محالط در صدها بلغمی گفته شد یا ضرب و سقط است
 معالجه گفته خواهد شد و گاه باشد که از نخنی در در سر باشد سببی در در علامات
 گفته شد معلوم باید کرد و معالجه کرد و اگر بواس مرض است که در خواب گمان می
 شود که چیزی گران بر سینه او می فشارد و وقتی او تنگی می شود و کدی که حس می شود
 و چون بیدار می شود این حاله نایل می شود و سبب بخار خلط غلیظ خام است
 که در بیداری تخلیل می باید و در خواب بدماغ میرسد و سرد می شود و در مقدم
 دماغ می ریزد و در عضلات سینه فرو می آید و بر سینه و عضلات شش گران می
 کند گمان می شود که چیزی بر سینه او افتاده و او را می فشارد و این بخار از خون
 است علامات سرخی رنگ چشم و روی غلبه خواب علاج فصد باید کرد و متجا
 ساق و تعلیل طعام سببی بخار بلغمی باشد علامت کدوره حواس و آب
 دماغ و غلبه خواب و غلبه عطش یق و بارح و بعد از پاک کردن بدن اطباء
 باید حوز و بعضی مجونات کرم سببی در کفار سوداوی می باشد علامت

و سببی بدن و گاه بلغمی بخار بدماغ
 از بلغم پاک باید کرد

علامات

علامات سودا است از اشتها بسیار و خوابی و خیالات فاسد و رنگ
 مایل بسیاری اگر سودا غالب باشد علاج بدن را از سودا پاک باید کرد و کب
 ایتمون و معجون نخاع سلیم کالعی و سود و مله و علاج از هر یک ده درم و بر
 و اسطوخودوس و ایتمون و سعاح و غار نفون از هر یک ده درم و جگر
 مسول دو درم و هم مثل صاف کرده سه برابر دار و با شربت جوار درم سببی
 در سردی است که دفعه بر سر خورد و در وقت خواب رفتن یا در خواب باغیغ
 دماغ علاج دار و نمای کرم بر سر طلا باید کرد چون روغن ربنی و ریت
 و زکس و امثال آن و کما د بدار و نمای کرم صرغ مرضی است که منعی کند
 اعصار لقسانی را از فوئدا او منعی غیر تام پس سده که واقع می شود در بطون
 دماغ و جری عصبها که اعصار را که می رسد چون سده غیر تام است روح در
 عصبها و میالک نفوذ تمام نمی تواند کرد و بد شواری نفوذ می کند پس
 حادث روح می شود حوک با اضطراب و در کم کشیده می شود عصبها تمام
 بدن حرکت غیر طبیعی و چون روح اضطراب می کند رطوبه که در دماغ است
 کرم می شود و در جوش می آید و نفوذ می کند و کف بر دماغ می آید و فوئده
 در کله می آید بسبب آنکه آلات حوک است می شود و نفس تشکی بیرون می آید
 و گاه باشد که بسبب سستی آلات بول بی اختیار بیرون آید و اگر صرغ
 دماغی بعد از بیت و پنج سالگی واقع شود با تا آن وقت بماند و معالجه
 نباید دیگر معالجه نمی شود و در نفس حکیم می گوید که صرغ اصلا معالجه
 نمی باید سببی این سده خلط بلغم است که در دماغ است علامت

و سببی بدن و گاه بلغمی بخار بدماغ
 از بلغم پاک باید کرد

آن علامت است صداع بلغمی در وقت صبح شدن کف بردن آن آید علاج بلغم
 دماغ را بنوعی باید داد بشراب اسطوخودوس و دماغ را از بلغم پاک باید
 کرد با یار جها و نون که در صداع بلغمی کدرت سببی در کسوداجی باشد
 خشکی دماغ است و لاغری و پختن و احتضار و اضطراب و احتیاج در
 عضلات سرد تر نشی کف دماغ و خوف و کمانها بد با فرج علاج در
 مایلخویا کشته سببی در غلبه خون می باشد علامت امتداد دورک
 کردن و سرخی چشم در وی و غلبه خواب و کرانی سرگاه باشد که از
 بینی قطرات خون آید علاج فصد صافن باید و نمج بر ساق باید نهادن
 و تغلیل غذا سببی در کبر که معده می شود علامت اخذاج و حفقان معده
 و کریدن دایم و لرزیدن معده خاصه در وقت کرسکی دآب دماغ و
 طعم دماغ مایل بعفونه و دورک کردن بر آمدن و سوراخها بینی نیز
 و حالت که گوید که او را خنق می کنند این حالات در وقت که صبح می
 شود بس صبح او را در قی باید و گاه باشد که فریاد کند در اول صبح شدن
 گاه باشد که اطلاق شود و صبح سبک کند و خاصه اگر او را قی شود
 زیاده شدن در عقب نخه و فصد معده و امتداد سببی در کریدن
 کرم است که بر عصب آید بخار سببی او بدماغ میرسد و عصبها از این
 او خود را در هم می کشد علاج او علاج کرم کزین است سببی در
 صفرا می باشد و آن نادر است علاج او علاج صداع صفراوی است سببی
 در کرم معده و رود است علامت و علاج در معده و امحا کفنه خواهد

علامات

محمه

در ای

سببی و کراحت با س حیف است علامت جبر حیف است علاج آن کشودن
 حیف است در امراض آن کوفته شود علاج حیف است صبح را بنوعی
 وی تریاق و مشرو و ریوس نافع است سکحن عضل اگر جل روز بدست
 نمایند صبح زایل شود و بوبیدن سداب و مسک و عین نافع است و گویند
 که او بختن فا و انیا بر کردن مصروع نافع است اما گویند که این نوع در
 تری او است جمیع چیزها که بخار اکبر در صبح را مضر است چون سر
 و سیر و بیاز و کرب و کند با و کرس کجاست بد است خردل و باقلا
 و شیر و مای و میوه با صعب هول ناک چون آواز شیر کجاست شدن و او را
 صعب و آواز مار ناخوش چون دری که صدای بد دهد و امثال آن
 اسکت باز ماندن اعضاست از خس و حر که و سببی آن سده تمام است
 که در بطون دماغ حادث شده سبب اگر خلط بلغمی باشد علامت
 نرمی بدن و بیاض و آب دماغ و بینی و کف دماغ و این اصعب است
 و گاه باشد که مخرج و نفس زدن ظاهر نباشد و مثل مرده باشد و رتبه
 بودن او را چنین نوان معلوم کرد که باره بنم یا پنبه یا بری را بر دماغ
 او نهند اگر حر که کند زنده است یا کاسه سر کشده را بر آب کنند و بر
 شکم او نهند اگر در وقت نفس زدن حر که کند زنده است و اگر ازین
 علامه به شود باین نوع که ماده در شق بدن ریزد و اقل شود علاج
 طایفه از نمد در سر او نهند و کاسه گرمی را بر بالای طایفه نهند یا بد کاسه
 نیکو گرم باشد و تریاق مایه و ریوس را در مال العسل با آب حل کنند

نوعی از بلغمی که در وقت صبح
 جگر کشد و از او آواز

در کلوی اوریزند و اگر یافت نشود با دبان و کرم کرفس زیره را با کوزه
وصاف کنند و با کلغند در حلی اوریزند و حقنه نیز بکنند پس متقیه بدن
کنند با یا بجات و جوبات سیسی در غلبه خون باشد علامت سرخی در
جودی که خفاف می شود و بر آمدن رگها کردن و اندک عرق بر جبین
در نفس زن او بخر نباشد و این نوع اگر علاج یا بد مجزیه با فایز شود
علاج قیضالین را دفعه بکناید و اگر حاجه شود و داجین را بکناید
و تخم بر ساق پانند و اول حقنه نرم کنند پس از آن حقنه قوی تر و
اگر سبب ضرب و سقط باشد علاج ضرب و سقط باید کرد و اگر صولت
شود فی الحال فقد کند الفصاح سستی عضو را گویند از هر عضوی
که باشد جانی که بکنند اصلا یا بد شواری حوکه که کذب با نم می باشد
که در عصب بریزد اگر از دماغ در عصب که در یک جانب بدن است بریزد
یک شوق بدن مفلوج شود و اگر در منبت عصب بریزد جانی که در
شق بدن را فرو گیرد تمام بدن مفلوج شود و غیره علامت سستی
یک شق بدن یا تمام بدن یا از یک عضوی مخصوص و بطلان او که
حسن دفعه واقع شده باشد و بیاض قاروره و خامی آن علاج اول
حقنه متوسط باید کرد و بنام کی و نهفته و عناب و سیستان و اصل سوس
و کرم خنثی و با بوبه و منوکاریزه و برک جعد و شیر خشک و شکر سرخ بعد
از آن قشور یون و تخم حنظل و تربد و شب داجین و امثال این
افزاف کنند و ماده را با کلغند علی با شراب اسطوخودوس بپوشند

المعالج

شق

وصف

وصاف کنند و سبکی عین فصل ماده را بنفشه دهند و متقیه بدن کنند
حب ایارج که متوی تخم حنظل و غار یون کرده باشند و ایارج بپوشند
و اگر از سه هفته بگذرد و حب سره بدهند و در سسل دادن اعاده و تکرار
کنند و باز در بنفشه دادن تکرار کنند و عذار و زمار العسل دهند یا مار
العسل بآب بخورند بدهند یا مرغ جوزه بشت و داجینی و فلفل و اگر
روده در غایه باشند کبوتر کوچک و گوشت و امثال آن کباب کنند گوشت
خاکوش و عصاره منبر به ار جینی و آهوه مناسب است ایچر و مغز خرچهره
خاصه وقتی که قرض باشد ایچر و بادام متخیز تو اند خور و بر بایق و ضرور
بطوس مناسب است و گاه گاه خاویدین مصطکی و کند و بر بایق و فلفل
خوب است کفار یا رو باه یا شغال در آب بجوشند و اگر در روغن زیت
جوشند بهتر است تا ماهر شود و در بنجا نشیند بعد از متقیه بدن و مسکه
بفرایم بوی کند چون اثری ظاهر شود بر ناشتا او را حوکه فرماید سیسی
در خون می باشد علامات سرخی رنگ روی و چشمها و کرانی بدن و
بر آمدن رگها و علامات در که مکر گفته شد علاج قیضال را بر باید گذارد
و تخم بر ساقها باید نهاد و تغلیل طعام و حقنه باید کرد و اما باید که ایچر
تمام کنند در قصد کردن با علامات غلبه خون نیکو ظاهر نشود و حوت
بفقد کنند که فقد فرزداد و سیسی و کرم سوزاج سرد و تری که ماده
نباشد علامت آنست که بتدریج فایز شود و نرمی آن عضو و خنک علاج
کلعل و مبرود و بطوس و حوارسن عنبری مانند اسفند و تر کباب

کرم و غذای کرم که گفته شد بوییدن دارو را کرم خوش و در آن غار
و حمل و اکل و برک انحر و با بونه و قبضه و سداب باید چو شانه
و آب آنرا بر سر طول کند و نقل آنرا بر سر نهند کسی در ضرب و سقوط
است علاج آن خواهد آمد اگر دفعه واقع شود سستی در علاج ندارد
اگر بعد از دور و زیاده روز واقع شود علاج درم کنند کسی در
زایل شدن مهره بشت است یا مهره کردن از موضع خود علاج است
که محل مهره بشت یا محل مهره کردن پیرون آمده باشد یا فرو رفته باشد
و مخاک شد اگر فرو رفته باشد سینه یا سر میل به بشت کرده باشد و اگر
پیرون خورده باشد که بشت شده باشد علاج آن مهره بتدریج بجای او
باز باید آورد و تشنج تشنج درم آمدن عضله است که میل میبرد کرد
باشد منبسط شود و سبب ماده بلغمی باشد که درم عصب در ریه باشد
و در عرض عصب زیاده شده باشد و از طول در آمده و این را تشنج
امثال می گویند علامات علامات غلبه بلغم است و دفعه واقع شده باشد
علاج متقیه بدن است از بلغم بقی و جها و ایار جها و رو غنها کرم
طلا کردن و غذا را بیل الحسل و گوشت کبوتر و عصفور و آهو و صید
بزیره و دار چینی و قرفل و در محل سیمی دیگر خشکی عضله است که سبب
تعب یا اسهال و یا تبها و نیز کشیده یا پیچ و پی با جوع بسیار است علامت
لاغی خشکی اعضا و بار یک شدن آن عضو است و بتدریج تشنج شده
باشد علاج این عله علاج ندارد و در جوانان نادرست معالجه و صیانرا

۲۰ لوز

بشواری روغن تر طلا باید چون روغن بادام و به مرغ و به بطور
امثال آن و غذا را خوب و تر باید خورد و از ریاضه احتساب باید کرد
سیمی دیگر آنست که اندک عضله رسد چون کردن عصب یا مار یا تیل
یا خوردن افیون یا شوکران یا سر مار صعب است ان عضله رسد یا خلط تر در
در وقت قی کردن در آن عصب ریزد یا عله در ریم باشد یا سبب دود
معه که بخار آن بعضه رسد و متوفی شود و علامات اینها ظاهر
است و علاج گفته خواهد شد در علاج زهر مار و دود و معده و قی کردن
خلط که در معده باشد و معالجه عضوی که بخار آن بعضه رسد در مرض آن
عضو باید طلبید التمد مرض است که در یکی از اعضا واقع شود که می کشد
عضو را از انقباض و از طول کم شود و سبب آن اسباب تشنج است فرق
انست که ماده مد در خلل عضله واقع می شود و جناحه فرجه عضله گرفته می
شود و در ریم نمی تواند آمد و راست می ماند یا ایداز بلبله و نرمی رسد و در
در طول می گیرند علاج آن بعینه علاج تشنج است در جمیع اقسام اللعوه
مرض است که کشیده می شود نیمه روی جانب غیر طبیعی سبب تشنج است
یعنی کشیدن یکی از دو جانب روی و جانب دیگر را بخود می کشد و تشنج
در مانع علامات امتداد جلد روی جانب صحت و قله آن دمان و کشاده
ماندن چشم در جانب صحت و این تشنج پیوسته می باشد علاج انست که بتدریج
پیدا می شود و جانب مادی خشکی و لاغری باشد علاج آن علاج تشنج

اب

علامه

بسی است بسی دیگر است شدن یک جانب روی علاج است علامت
 سنی جانب اوق است و ضعف حرکت و تشنج آمدن یک چشم و سستی برود
 که جگام است در جانب باوق و آب از چشم رفتن در جانب باوق و کدورت
 حواس و آمدن از دندان بی اختیار علاج باید که ماده بقوه را تا نیم درو که
 نه آورند از برای آنکه مودی بیشتر می شود و با سکنه و اگر ارشش مگذرد
 علاج نیاید علاج نفع ماده دهد بکشد با شراب اسطوخودوس شراب
 بر فوری و غذا لطیف خورد مثل عسل و کبوتر از بر نداد و گوشت اهو و جوی
 ماده قابل شود و نفع تمام باید مسهل مثل یارح و حبوب بلغم غار بون خورد
 بنجابت مجرب است و موزنه خوردل و آب گامه نفع تمام دارد الرعنه مرض است
 که در عضوی آبی پیدا شود و آن جنانت که قوه حرکت عضوی آبی میدید عاج است
 از حرکت دادن عضو با نقصان بسی آنکه اگر آن عضو میل بر بیان می کند و قوه حرکت
 نخواهد که عضو را به بالا کشد هر دو حرکت هم مختلط می شوند و نخواهد که قوه حرکت
 عضو را نگاه دارد که حرکت نکند و حرکت نعل عضو را را نمیکند از رد که ساکن
 سازد و آله عضو را گویند که مرکب باشد از اجزاء مختلف چون دست
 که مرکب است از عصب و عضله و عظم مثل اسب تری مزاج عضو است
 که سرد شده باشد و دست شده نه بکلی که فلج شود و جنازه که پیر از آن می
 شود و اگر آب بر سره خورد دفعه و با فراط یا بر نماند آب خورد و باید
 کند بر شراب با عصب که اگر منوش قوه شود و یا مرض بسیار کشیده باشد

یا و هم یا فرج یا بعد از جمیع می باشد یا بسبب کوفته شدن عضوی جنازه که
 بر بای خود نشیند و یا انداز بعب و عضله رسد از گردن حیوان چون
 عقرب و حیه و غیره با علامات و علاج این کسبها ظاهر است اگر بسبب
 عصب باشد تقویه دل باید کرد بسی در کسده باشد بسبب خلط غلیظ
 لزج که روح بروجه طبیعی نخورد نتواند کرد در عصب آن عضو آبی علامت
 علامات بدی مزاج و امثال است که در فاج گفته شد با علاج آن الحذر
 نقصان است یا بطلان که در حسن واقع می شود و الحذر صغوط است
 که عارض می شود و عصب را تا مدت اندکی بر بای خود نشیند تا کج شود
 عسل المنع صغوط است علاج سده باشد که از خلط خام غلیظ سرد در
 عضله و عصب واقع شده باشد که قوه حساسه از نفوذ کردن باشد و عضو
 سست شده باشد و مجاری مسدود شده علامت سستی بدن و کسل
 و بیاض لون و نقل حواس علاج آن علاج فاج سرد است بسی دیگر
 از گردن عقرب و حیه تیر می شود و علاج تریاق است و فاقه و الاصلاح
 که موقعی است از بدن که از عادت آن عضو نباشد هر که سر نه تواند
 در و د ساکن شود و باز حرکت کند بسبب رطوبتی غلیظ است لزج که حواره
 بدن آنرا دفع می کند و می شود و از جهت غلظت از مسامات پیر و نخی
 رود و طبیعی آنرا می خواهد که دفع کند آنرا و هر که میبهد و ریح را نه نمی باید
 که پیر و ن رود او مخالف هر که میکند بس عضو در حرکت می آید یا تخلیل

میرود علاج داروهای کرم مثل بابونه و مرزنجوش و شبت و حاشاد
 سداب و امثال آن جا در کس نیز مناسب است کرم کنند و کما دکتند و
 روغن نارگل چون روغن بابونه و روغن حب النوار اگر باین کما دادند و
 شود و الا تمسک باید خورد چون ایاریجات و هوبک بلغم فصل
 دوم امراض الرمد ورم ملتحمه را گویند سبب غلبه خون باشد علامت
 سرخی چشم و متنبه شدن ملتحمه و ورم و کشیده شدن حدقه و هر که بسیار و بر آمدن
 رگها و تیرگی زدن شقیقه علاج احتیاجی کردن از دود و بخار و روغنهای
 و نظر کردن در چهره و سفید و هوا کرم و سرد و قفس طبیعت و چهره با چای
 چون عدس و کربس و شراب بسیار و معده را بر کردن از طعام خاصه
 و خواب کردن بر بالای طعام و چهره تیر چون سیر و بیاز و شور و سبزی
 و پنجه ای بسیار و بدترین چهره با جمیع است فصد باید کرد و حجامه از شرتهای
 بیفقه یا شراب نیلوفر یا شراب الکو یا شراب کل عذیرین و کشنده و کدو و زرد
 بیضه نیمه شست و اگر ضعف باشد مرغ جوزه مسهل قرص بیفقه یا اباج اگر مادی
 غلیظ باشد سفیده پیضه مرغ یا شیر جاریه یا شاف ایض یا شاف یا منادر
 جلاب حل کنند و در چشم جگانه سببی در صفوحی باشد علامات ورم و
 اسفنج و جوک چشم کمتر باشد اما سوزش و درد و خلیدن مشرب به علاج
 طبع هلیله یا حب سفید یا شره حشمت و الوی یا را باشد باید خورد تا دماغ از
 صفرا پاک باشد و عصاره سرد تر چون عصاره خرقه و کاسی و کدوی تر بر

لحم

وقوع سبب است علاج زرده پخته مرغ را بروغن گل کرم کرده بر چشم نهند
 اگر علاج نشود در چشم نهند گند را به علاج دمد معالج کند و در غده درون
 ورم عظیم است که در ملتحمه پیدا شود یعنی در سفیدی چشم تا غایبی که چشم فراتر
 و بیشتر این اطفال را عارض شود و علاج این علاج را مدت مکرر در
 مرض خون بیشتر بردارند بفضله یا جامه بر نوزه یعنی بریسی سرد بر کشتن
 را بر چشم نهند و زرده پخته مرغ با نذک زعفران بر چشم نهند انفعالات
 اندک در چشم پیدا می شود و نفع مایه می ماند در میان طبقات قرینه اگر در زیر
 طبقه اول باشد از قرینه سیاه خواهد نمود و با هر دو مانع نخواهد شد و اگر
 در زیر طبقه دوم یا سیم باشد سفید خواهد نمود و با قره را مانع خواهد شد
 و این آب که نه نشسته ترش می باشد و تیر و خورنده نری باشد علاج
 اگر این نفع خورده باشد خشک کنند کفاس است و الا عمل مکرر باید کرد و در
 عین وجه که در چشم حادث می شود دهنمت نوع می باشد چهار نوع بر
 سطح قرینه می باشد آنرا اترم و خشونه می نامند اول آنست که بر سیاهی
 چشم پیدا شود مثل دو دپدای نماید و آنرا فاشام می نامند و دوم آنست که خود
 واقع شود و در عمق قرینه باشد آنرا اسحاب می نامند و سیم آنست که این قره
 بر کوه سیاهی چشم باشد آنرا بر سفیدی سیاه نماید و آنرا بر سفیدی
 سرخ نماید و آنرا اکلیلی می نامند چهارم مثل صوف است که بر ظاهر سیاهی
 نماید و آنرا صوفی می نامند و سه نوع دیگر آنست که در غور واقع شود اول

فرقه است غامزنگ دوم آنست که در عمق نیت اما کشاده تر باشد سیم
 خشک ریشی است که جوک دهد و با آن ضربان سخت باشد و جوک آن سفید
 باشد و در دصعب اگر آن جوک رقیق باشد و زرد سبک تر باشد آن
 فرقه و اگر کبود آن هم سبک باشد و سبک آن باشد که سرخ باشد علاج
 اگر فرقه در چشم است باشد بر دست حب بخزند و در حب اگر باشد بر است
 کنند و عذرا لطیف حورند چون ماسخ شود و مثال آن و چون اثر فرقه منور
 شود مرغ حوزه خورند با پاچه و پیش از آنجا رالبیه دماغ را پاک سازند و منهد
 و احتقان و اگر غلبه خون باشد بفضله قیفا و جامه ساقین و فصدک
 صافین که بر از بر نخول بای می باشد در جانب داخل و هر چند گاه طبع
 فواکه یا شامند تا تقلیل داده شود و اگر قره جوک دهد آنرا پاک سازند
 بماء العسل و بنزد دخران و اگر در دیش شیان نشاسته و سکن
 بنزد دخران و چون قره از جوک پاک شود دکندر مجرب با شاف کند و با شاف
 نشاسته بنزد دخران در چشم جگانه طرفه نقطه سرخ است خونی که
 در چشم عارض می شود بسبب ضربیه یا رک کشاده باشد یا جوک عتف
 رک چشم را کشاده باشد و در ملتحمه قطره خون ریخته علاج قطره خون
 کبوتر را از فراغت که از زیر پر او باشد که بر او را بر کنند و آن خون
 در چشم او جگانه ماکبوتر را فراغت را بکشند و خون آن که گرم باشد
 در چشم جگانه اگر در اول مرض بخون اندک فتمو لیا ماکل ارمینی

افزافه کنند السبل مانند برده است که بر بالای بلخه حادث می شود
 بسیاری که بر خون است و در هم بافته شده و سرخ است و بیشتر در چشم خاویز
 می باشد و از روشنائی و جراح اندامی با بدو چشم خانه خورد می نماید
 اگر سبل قوی باشد علاج آن تجدید می باشد که برده را بر دارند و اگر سبک
 باشد براره نخاس قرینی را یکروز در بول اندازند و در چشم جگانه و نشا
 احرارین ریزه مس سارخ شش درم صمغ عربی کثر از هر یک پنج درم نخاس
 محرق چهار درم که با اسسلاح الرصاص از هر یک درم سد لولو سو حق از
 هر یک درم دم الاغ و بن زعفران از هر یک نیم درم مجموع را شاف سازند
 و اگر حاد سارخ درم راج محرق درم دو سه مرز زعفران فلفل از هر یک
 درم و دم ساف سازند با آب سداب و استخوان کنند و اگر با سبل خوب
 حادث شود بهتر از شاف ساق نباشد مجرد ساق یا صمغ و انزروت
 اضافه کنند قطعه سبل در فیه جرب کنند و جرب است الطفره مشهور برک
 ناخونه است و آن مانند عصب جوی است که از گوشه چشم می رود و
 بیشتر از گوشه چشم می رود که از جانب بینی است تا غایبه که بیشتر چشم را
 می پوشد و با صره را از دیدن مانع می شود و این زرد و سرخ و کبود
 می باشد علاج بهتر از آن علاج نباشد که بانه که آنرا مصلحت می گویند
 بچینند و در سره را با انگ خاوند و بر چشم نهند و ساقه ساقه خرقه را می دارند
 باشد تا بیک چشم بر حده نخسند و فصد کنند و بدن را از اخلاط

باک

باک کنند اول بعد از آن بکشند و شاف دینار چون سحر و او سحر ریح و
 شاف در سحر کل رنجار سادج هندی از هر یک درم و دم اقلیمادو درم
 اسی سکلیج دار فلفل از هر یک نیم درم حل سازند اش و سکلیج را بشویند
 کشته و باقی دارو را با ساینده و بان مخلوط کنند و ساق سازند و روی
 نخاس محرق سادج از هر یک نیم درم فلفل دار فلفل شحم الحنظل و عرق
 از هر یک نیم درم رکار صبر لورق ارمنی از هر یک درم قلممادو درم بگیرند
 از اینها سر و چشم بکشند و شاف با سلیقون بکشند اما بتدریج و مدارا
 داروهای تیر بکشند العقاقیر العقل فی الاضافه فلفل شش را گویند که در غنما
 حادث می شود از ماده عفنی که طبیعه آن ماده را در جفن می ریزد شکل
 شبش حیوة می گیرد یا بشکل دگر که آنرا به فارسی س با یک میگویند
 علاج بدن را از اخلاط پاک کنند با یارح و حب ششیا بعد از آن با آب
 دریا و نمک آب بشویند السلاق غلیظ شدن جفن را گویند سب
 خلط نیز بد باشد که جفن را سرخ سازد و موی صاف جفن بریزد و گاه
 باشد که جفن ریش شود و چشم را ضرری کلی کند و این سلاق نومی
 باشد و گنه می باشد و بسیار باشد که بعد از مد حادث شود علاج
 اول بدن و سبز را با یارجات و جب قوقا یا پاک باید کرد و اگر نوباشد
 عدس را بکباب بچوشند یا در آب برگ خرقه یا آب برگ کاسنی و پیچیده
 بیضه مرغ و روغن کل طلا کنند و کجام در آیند و آنچه گنه باشد در ک پنهانی
 بکشند و جهم ساق بکشند و بسیار کجام روند نوعی دیگر بگیرند و مس سحر

احلاط

بنم درم سکه زاج سه درم زعفران یک درم فلفل یک درم مجموع را بشوید و غلیظ باشد
 صلابت کند تا مانند عمل شود و برشت چون مالند شعوه و رمی است دراز
 بر شکل جو که بر طرف جنون حادث می شود و بیشتر از خون می باشد علاج فلفل
 باید کرد و با بارج بدن را از خلط پاک باید کرد و بیه را بکند از نو و بار
 جو طلا کنند با خون کبوتر یا خون و رشان یا خون شتر یا مانند
 بیه زیاد می است که در جنون بالا بدام می شود و جنون را کران دست
 می سازد و گوشت دکان و کسان که مضایقه نردارند ایشانرا عارض می شود و
 که را که او را بسیار رمد می شود علامت است که بخت جنون را در میان
 دو انگشت بگیرند چون انگشت آنرا بکند از نو در میان انگشتان گرفته
 باشند یک قطعه بلند مانند علاج قطعه باید کرد و بیه زیادتی را بیه دن آورد
 و اگر بقیه بماند بر بخار بزند تا آن بقیه را ناچهر کند و بخورد و فواید را بیه
 ترکند و بر بخار اندازند انجم المنقلب علاج دانه باید کرد یا بسوزن در کنند
 یا موی زیادتی بموی راست جوشانند یا بکند چشم کوته کنند یا بنویسند
 که صدف خوردر بسوزند و بخی و بقطران خلط کنند و موی زیادتی
 یا موی منقلب را بر کنند و این دوا را بر بخار طلا کنند دیگر نرود و ضعف
 البصر ضعف قوه باصره یا بسبب بری مزاج بدن یا بدی مزاج سر یا مزاج
 چشم خاصه که بیشتر از خشکی می باشد که از اسهال یا از جماع بسیار یا غلبه
 روح رقیق شده باشد مانند کسی که در جرم افتاب نظر کرده باشد و علامت
 است که در چهره بسیار روشن و شجاع و بینه نظر نتواند کرد و در

بسیار

فصل پنجم

بسیار باشد از درد و جری را نتواند دید و اگر روح غلیظ باشد عکس باشد
 و گاه باشد که در رطوبات چشم مادر طبقات قصور واقع شده باشد و فتن
 مثل باشد علاج مزاج بدن و سر چشم را با اعتدال باید آورد و قوه باید
 داد با طیفیل صغیر که دماغ را پاک کند و قوه کوهد و منعی را کند و معده را
 قوه دهد و اگر روح غلیظ پاک باشد تو تیار را باب با دیان باب با روح
 با روح روشن کنند و دایم محض کل کند بغایت قوه چشم دهد و دای
 معتدل که قوه چشم بدهد و جو زردی فواید بسیار دارد را بکوبند و بکشتن
 فلفل را صلابه کرده در چشم کشند نوع دیگر آب انار خوش تر است و کشند
 نای نیمه آید بعد از آن نیمه آن عمل اضافه کنند و دو ماه در افتاب بمانند
 و صاف کنند و قدری فلفل و صبر اضافه کنند نوع دیگر آب بایز را با
 سل در چشم جگاند و خوردن شلیم زبانی یا خام یا جوشانیده چشم
 را قوه تمام دهد و نور بامه را نیز سازد و گوشت افغ قوه با قوه بدهد
 و چشم شمع گناه دارد و شنه کردن سر هر روز تا قوت است خاصه چشم
 و چشم در آب کشادن خاصه جوانانرا امتلا البشرب بسیار و خواب بر بالا
 طعام کردن و کریمه بسیار و هر چه که خون انکیزد چون عدس و جاع
 دایم و فصد بسیار و حمامه و استفراغ بسیار خواه بوی و خواه با سها
 و هر چه که مضعف معده است و قایض طبیعه و باد و روح و زینون
 بخنه و شبت بصعف با صره بدست خوب سه نوع است نوع
 اول است که آنرا عرب منبسط میگویند علامت آنست که در باطن

جفن درشتی اندک مهنوم می شود و ظاهر جفن سرخ است و شک چشم می
 باشد و این نوع بعد از زرد می باشد که رمد معالجه نیک نباید سبک
 خلط غلیظ نیز گزیده باشد که در زیر فشار که بر داخل جفن است می زرد
 علاج فصد است و اسهال یا یابرج و حب قویا و شاق روشنائی
 و احمر لین و احقر لین اینجا رسد درم قلع طار حرق شش درم بورق
 ابدالجوز از هر یک یک درم زهرچ احمد درم نو سادر نیم مثقال شش مثقال
 حل سازند اشق را در آب سرداب و شاف کنند اگر باین اوج در جفن
 غلط باشد مسفع نشی سبک باید زد و بمیل حل کرده و بکباب سبک باید
 شست و بعد از آن این شافها بکار بود نوع دوم حصنی می باشد
 و این نوع بعد از زرد می باشد و بی رمد نمی باشد بخارات نیز
 است که در زیر فشار جفن در می آید و جفن می شود بسط جفن مثل
 حصه ظاهری می شود اگر جایگاه تاخیر شود سبک می شود و دمو صعب
 شود و علامات مثل جاورس دان بر سطح داخل چشم ظاهر شود و سر
 و متغیر می شود مثل سوسن پیدا شود و علاج فصد است و تقیه بدن کردن
 و اختصار کردن بر غذا لطیف با ممکن باشد و این نوع را باید که حک
 نکنند و الا ضرری کلی کند بسبی اندک عشاء که سطح جفن است و
 این حصه بر سطح ظاهر شده کل آن غش را متخوق سازد و جفن فاسد
 شود و بیل که تاخیر شود و جوب را حک نکنند خاصه این نوع را نوع سیم
 مانند دانه ایطر باشد و سر نیز جوب باریک علاج فصد و پاک کردن به

سب

الوام و است علامت
 و زردی و زردی و زردی
 زردی و زردی و زردی
 زردی و زردی و زردی

از باد

نخاع غلیظ است از جفن
 علامت می کند زردی علاج

از باد و تر و فحل کردن بدفعات متعاقب و شاف احمد عاود ایم باید کشید
 و نباتات حک باید کرد و پوره نیز حک کند بعد از آن شاف ابیض
 شاف انار و شاف و سنج بکشند الف عله است که در شب خری
 رانه پسند و روز نیک شود و آنرا بنارسی شکوری گویند ب اگر
 قوی باشد حب ایاب بخورد تا بدن از خلط پاک شود و جگر برکوی
 راشق کنند و فلفل دراز را نیم کوفته بر بخار بزنند و جگر را بریان سازند
 و بعد از آن فلفل و باد بیان زرا در دارند و بسایند و در چشم کشند و
 چشم را بر بخار داروهای که جوشانده باشند بدارند و با کاه بخورند
 غوره بکشند و ماسلیقون نافعت الحیات چرمارا گویند که آنرا رنگ
 باشد سیه و سرخ و زرد کبود و امثال اینها و در نظری در آید و آنرا
 در خارج وجود نیست که در نظر باشد سبب آن قوه باصره می باشد
 که بخار غلیظی را که به بدن از آن خالی نیست احساس میکند و علامت مغالبه
 در صداع که از قوه حس و مانع باشد کوفته شد سبب دگر در طبقات
 می باشد که حادث شده باشد بر قریه اثری از جدری یا از زرد
 تاخیری رسیده باشد بر حدقه که آنرا کشیف ساخته باشد و صفای آن
 ذایل شده آن اثا ررمی می شود بر همه آن علامت آنست که زیاد
 و کم نشود و تغییر نباید بطه محسوس میشود بحسب امتداد و خلاصه
 سبی دگر آنست که در مزاج و طوبات سرد تر شده باشد که صفای آن
 را مکرر کرده باشد یا جواره باشد که رطوبات را در جوشش آورده باشد

کحل

که هوایه حادث شده باشد و بر طوبه خلط شده باشد مانند زردی یا سردی
خشک باشد یا شکر که کسافت کب کرده باشد و شفاف نماند باشد و اگر
این نوع خیالات بر یک حال بماند و منجم نشود و کم نشود بلکه زیاد شود
این مودی بزول آب می شود باید که کل بخل بیشتر کرد و اگر شش ماه
بگذرد این خیالات نزول نشود و اگر خیالات بسبب یا بسبب حران یا بسبب
عصب باشد زیاد و کم نشود بحسب خلط مروده و گذشتن حران و عصب نزول
الحما و طوبه غرض است که جنب می شود در نفی غلبه که میان ضعاف و رطوبه غلبه
است و علاه خیالات است که مذکور شد و آب که رقیق و صافی اگر ابتداء
بدار و با خشک که بکشد ذایل می شود و غذا با خشک و اگر دیر کشیده باشد
میل نایدزد و اگر کدر با زرق یا حصی یا غلیظ باشد علاج ندارد و اگر
این رطوبه در تمام نفیه در آید کدر سازد و گاه باشد که در یک موضع نفیه آید
در بالا یا در شب و یا در بطن مادر یا رقیقه آنچه در برابر این رطوبه آید از
مریات دیده نشود علاج باید که متقیه کند یا با رج یا حب الذره و غذا با خشک
خورد چون مطنجه و کباب قلیه و از تریدیم و شور یا برهیمر کلی کند و کند
بزرگم را در کل ساختن منجم نزول می کند و اگر نزول نشد بهر خلاص باید
و شاف بعد از متقیه بدن بنایت است و نظر کردن در جنم حار و خشی
خاصیت نفع نزول می کند فصل سوم در امراض الاغ یکی از امراض
بینی نقصان شامه است یا بطلان نقصان است که بوی جبر نارائیکو
احساس نمیکند و بطلان است که هیچ بوی را نمی شنود سبب برود

و

مقدم

مجرد است یا برود یا بلغم که در مقدم دماغ در زاید تن عارض شده باشد
یا بلغم نبر باشد علاج متقیه دماغ است یا با رج یا حب الذره که باب بادیهان
حب سازند و اظرفن را متونی سازند یا با رج بعد از آنکه نصفه مادی داد
باشند بشراب اسطوخودوس سبب و کرسه باشد علاج آن در زکام
گفته شود و الراس الکرم بوی بد که در بینی پیدا شود و صاحب آن ازین بوی لذت
یا بد و هیچ بوی دیگر نشود سبب خلط است که عفن شده باشد در مخام
دماغ یا در حشوم یا در زاید تن یا بینی ریش شده باشد یا نخی را بر مروده
یا از شش در دماغ می رسد و هر بوی که بد دماغ می آید کیفیت آن بوی بدی
و شامه آن بوی را در می باید علاج متقیه بدن و دماغ کنند از خلط
عفن که بیشتر از بلغم می باشد یا با رج یا حب الذره و دایم خبر خوش
بوی باید بویید چون مشک و عنبر و امثال آن و مشک را در کلاب حل باید
کرد و در بینی جگانه و بینی را شراب بشویند و فیتله سازند از سعد و غیر
و سنبل و کل و قرنفل با آب فوخته یا آب برک مورد و در بینی نهند و
گویند بول حمار را در بینی جگانه بخامیت این عمل را از ابل سازد
دوام ادراک الراجاء الطیب و دایم شنیدن بوی خوش گاه می باشد
که در تبای بوی کل می شود یا بوی مشک و هیچ یک از اینها حافز نیست علامه
موت است علاج آن پاک کردن دماغ است از خلط بعد از آن
حد مدستر بوی کند تا آن عمل را این شود و جفاف الاغ خشکی نیست
در تبای می باشد سبب گرمی و بی خشکی بدن می باشد جفا یا در دومی

بینی

از

می باشد و اگر سبب باشد خلط باشد که در سنی خشک شود علاج و معالجه را از
 خلط پاک باید کرد و مسهلها که گفته شد و خشکی که سبب باشد روغن بادام
 بار و روغن تخم بادام یا روغن کدو یا روغن بنفشه و روغن بخرم و اگر جوار
 باشد قدری کافور اضافه کند و روغن الاغ را بشوید که در پستی می شود اگر تازه باشد
 نرم است و اگر با هلیله بر روغن کل که از ربت گرفته باشند و اگر خشک باشند
 روغن کنفشه بادام سفید یا کبیره یا لعاب اسبغول و عذار صابون خورند و ترک
 گوشت کنند و طبیعت نرم دارند و منجاری از معده بمثل هوی و ناشبانی سبب
 یا اسبغول و قند و کشمش خشک بقید و اگر قوی باشد رک قفالی بکشایند و حجامت
 نقره و اگر بدن متملی باشد از خلط بدن را پاک کنند از خلط صغیر و او می بلغمی
 الرعاف اگر در روز بخوان بود بند نکنند مگر آنکه و هم شود که قوه ساقطی
 شود و اگر سبب غلبه خون باشد علامت سرخی رنگ روی و گران اعضا و اسهال
 رگها باشد آنرا بند نکنند تا بدن سبک شود و سخته بنوار آید و اگر سبب
 خون باشد علامت است که پشتر از آن در دو سه صحن باشد و اندوه و
 سوزش در سر و فرق میان خون که از ورید و شریان می آید است که اگر از
 شریان باشد چند و مایل بر روی باشد و او به اتفاقا و کلنا در حد
 و ما ز و قبض عمل می کند و اگر خشکی باشد حبس میکنند چون افیون و
 عصاره گاهود و عصاره اسان املی و اگر ملزوم و غریب باشد بنده
 کنند چون کدو سیاه و زیره و کندر و اگر آنچه بدیع بنده می کنند از است
 و اگر به نجاست بنده می کنند آب سرکین مرکب تازه باشد به تار و عکسوت و آب

بادر

بادر و چون بود و نه باغی مرکب تازه عکسوت را در سیاهی ترسارند و
 بنابر اسباب بد و باشند نوع دیگر افیون دانک کرد و سیاه کلنار
 از روغن درم مجموع را آب سرکین مرکب تازه باشد نقشار و روغن خلط کنند
 بنابر عکسوت و در سورخ پنی هندی و پشانی را بکلاب کافور طلا
 تند و بجمه بر جگر بند و بنفشه ترند اگر رفاف در پنی است یا شکر و بر سر
 تند اگر خون از پنی جب آید و کشیدن جگر بقدر احتمال خاصیت تمام دارد
 رعب رفاف و کاه باشد که فصد کنند بحد امکان عشی شود الزکام و الزه
 سبب آن از خون و صفرا می باشد علامت رگام و نرله کرم و سرخی چشم
 دی و آنرا از روغن فوجی آب جانب سینه یا پنی رقیق و کرم باشد و مایل برخی
 و زردی و سوزش در پنی و سینه باشد علامت فصد باشد و شش خرا
 علامت از کلام سرد کرانی دماغ و خلط که از پنی آید غلیظ و سفید باشد و
 سوزش در پنی و سینه نباشد درین مرض ملاحظه باید کرد اول چیزی کم
 باید خوردن دویم مزاج را با عدالان باید آورد و بنزاع بنفوس و غناب و نشه
 و اسبغول و هندوانه و عذار رنگ و کشمش و کدوی تر و اسفناخ و اگر در
 با کس و قلا و امثال آن و بحام فایز باید رفت و در رگام سرد بعد از دفع
 ماده بحام روند و بلین طبیعت کست و دفع صفرا و خلط که در دماغ یا سینه
 ریخته باشد بلعاب خیال سبز و متفهم و تخم خطمی و اصل سوسین و بنفوس
 و جباری و ناف و مقعد و دست و پای را بر روغن متفهم بادام خوب
 باید کرد و سبوم نرله و رگام را باید بستن تا از دماغ نرید و بنفشه

از روغن فوجی
 از روغن فوجی
 از روغن فوجی

در وقت خواب بر روی کل یا روغن نار دین چرب کنند و اگر غسل
یا قند در چ دندان بمالند بهتر باشد تا چرم دندان را جدا جدا ببرد و چون
را را لایق است در شراب جوشند و در ماه دو نوبت بآن مضمضه
کنند و دندان را نگاه دارد و هرگز در دندان نگیرد و اگر نیک سوخته یا غیر نوبت
با مسکه همین خاصیت دهد و هر چه قاصد است ضعف دندان را دفع نماید
کنند چون ماز و ونگ نشا بور که آنرا نیک اندرانی گویند که در مسکه جوشانند
و دانه کل و کلنا و قاقیا و مضمضه بکباب و آب برک مورد و سماق کنند
اللهم الله اسخون که از گوشت کرد دندان می آید علی الله نه بدور
دانه کنند و در سر که فرو برند و دو برابر آن نیک و برابر مجموع دانه کل
بسیارند و برابر آنرا نهند اول است که اول رک بکشایند که در دندان کردن
خون به دندان و ام کنند و در دندان نهند اللهم نقصان گوشت
گوشت دندان را کند روز را و نذر و خون سیاوشان و کر ستر و
وین سو سن سکنین منقل برین دندان طلا کنند استر الله
ست شدن گوشت چ دندان اگر دندان ضعیف شده باشد این
دارد که گفته شد در نقصان گوشت چ دندان کفایت است و اگر
استر قاقی باشد آنرا نهند چ روز و خون از آن برداشت و غذا را

خشیان و مصممه کردن بآب که در بنجا جوشانیده باشد در شش و بوی مسکه
و غناب اگر سب گرم باشد سرد شود و اگر سرد باشد گرم شود و کند
چهارم ماده را با قند آن و در تذکره رقیق با شراب خشیان و غناب و عدس
امثال آن و اگر سرد باشد شراب زوفا و اصل سو سن با سکنین منقل
با شراب لیمو که ترش نباشد چم ماده را بجانب مخالف میل نماید و او را
که عطسه آورد تا بر سینه و شش نرسد و ششم آب در سینه و شش ریخته باشد
دفع باید کرد و بعد از دفع ماده و گفته شد چون نفه در دکر و کرم نافع است و او را
خواب نیاید کرد و بعد از گرم طعام فرط کلی دارد و امتلا و غمخ بدست بخار
سر که گرم که بر سکن رچی بر نرسد و دانه بکشاید اگر گرم باشد ر کام و سید
و اندر ایک شبانه روز در سر که که بسیار ترش باشد جوشانند و باندک
روغن زیت کهنه بگویند و بوییدن آن سده بکشاید و اگر در بینی جانشانند
بهر باشد فصل جابم در امراض اللسان و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان
دندان و مرض دندان و لبها باید که شست چهره را رعایت کنند تا دندان
ضعیف نشود اول از غذا و معده خواه از طعام و خواه از شراب و خواه غوا
آن طعام در جوهر خود فاسد یا زود فاسد شود مثل مجامیر و وین و
مای و ویم از چیزها که ملک باشد اگر نرسند چون آب خنک و چغندر که
دندان را نجات میدهد و فرزند چون کینه ناسم چغندر که دندان را کند سازد
و چغندر خنک چون آب خنک بعد از آنکه دندان نرسد و چغندر که
سخت گرم باشد خاصه بعد از آنکه دندان نرسد چغندر چهارم چغندر

چون

چون بسته و بادام شکستن چمن از قی کردن بسیار ششم مبالو نهند در
دندان پاک کردن بکدی که گوشت بیخ دندان و دندان ضعیف نشود
و در که آید هضم در مسواک مبالو نهند ششم گاه گاه بیخ دندان را در
را در وقت خواب بر روغن کل یا روغن نار دین چرب کنند و اگر غسل
یا قند در چ دندان بمالند بهتر باشد تا چرم دندان را جدا جدا ببرد و چون
را را لایق است در شراب جوشند و در ماه دو نوبت بآن مضمضه
کنند و دندان را نگاه دارد و هرگز در دندان نگیرد و اگر نیک سوخته یا غیر نوبت
با مسکه همین خاصیت دهد و هر چه قاصد است ضعف دندان را دفع نماید
کنند چون ماز و ونگ نشا بور که آنرا نیک اندرانی گویند که در مسکه جوشانند
و دانه کل و کلنا و قاقیا و مضمضه بکباب و آب برک مورد و سماق کنند
اللهم الله اسخون که از گوشت کرد دندان می آید علی الله نه بدور
دانه کنند و در سر که فرو برند و دو برابر آن نیک و برابر مجموع دانه کل
بسیارند و برابر آنرا نهند اول است که اول رک بکشایند که در دندان کردن
خون به دندان و ام کنند و در دندان نهند اللهم نقصان گوشت
گوشت دندان را کند روز را و نذر و خون سیاوشان و کر ستر و
وین سو سن سکنین منقل برین دندان طلا کنند استر الله
ست شدن گوشت چ دندان اگر دندان ضعیف شده باشد این
دارد که گفته شد در نقصان گوشت چ دندان کفایت است و اگر
استر قاقی باشد آنرا نهند چ روز و خون از آن برداشت و غذا را

خورد تا خون نیکو حاصل شود و این ترکیب را بر گوشت طلا کنند و ج
 انسان در دندان اگر ورم باشد در گوشت دندان و چغری که بر آن باشد
 در گوشت و پشتر ازین سبب بوده باشد کند دندان نفع رسانند بلکه
 ضرر پشتر شود و اگر دندان سالم باشد و در درازی دندان محسوس
 شود کند نافع باشد خاصه که سوراخ شده باشد و اگر در درج دندان
 باشد گاه باشد که کند نفع رساند که طریقی کشاده شود که مواد از آن
 طریقی دفع شود و گاه باشد نافع نباشد و مزاج دندان توان شناخت
 اگر آب گرم نفع رساند مزاج دندان سرد باشد و اگر آب خنک نافع باشد
 مزاج آن گرم باشد و رنگ دندان دلالت کند اگر زرد باشد صفرا غالب
 باشد و اگر سیاه باشد سودا و اگر خشک باشد و مضطرب و لاخود فرو رفتن
 بنموشکی غالب و علامتهای آن بخلاف این علامات باشد و رنگ
 ورم نیز دلالت کند بر مواد العلج پشتر ورم به دندان از خون می باشد
 فصد باید کرد و دفع صفرا کرد بطریقی هلیله و امثال آن و دانه کل و بعضی
 داروهای قابض را مثل هلیله کابلی و سماق و ریواج و کلنا و در رنگ
 بر آنجا باید باشد و بآب برک مورد مضغه کرد و ورم را بیه باید داد و بر دندان
 کل و مضغی و لعاب اکلیل الملک اما فلوکس نوع است و در دندانها
 نروده بیضه مرغ که جوشانده باشد و گرم باشد دندان را برنج فرو برد
 یگانه دارو مانر بان گرم و نر خرقه و زیره کرمانی و از خود آنرا که عاقر
 و حای کشند و مضغه کند و شراب گرم کرده را مضغه کند و اگر در موضع
 بشر

برده است
 قابض و سرد است

بشر

کتاب التنبیه فی الطب
کتاب التنبیه فی الطب
کتاب التنبیه فی الطب

و شور با بخورند و کباب و قلیه بخورند برک مورد را بسایند و بلور بکنند
و هر روز مقابل خوردن و برند علاج ریشی است که در روی زبان و دندان
باشد اگر سفید باشد شور باخ زیتون که بنمک شور کرده باشد بغایت است
و کل نار و دانه کل و قاقیا سوده بپاشند و اگر سرخ باشد این سه دارو
را با هم ملیده زرد و سماق و گشنیز خشک کوفته بپاشند و اگر زرد باشد
و سرخ باشد سماق بکلنار و کافور بری برنج بپاشند و اگر سیاه باشد
سودای باشد و آب بخوره نافع است و اگر قلاع قوی باشد و در جرم کشت
در رفته باشد و گوشت فاسد شده باشد زک قیغال و چهار رک باید کشود
و در زیر دوقن چامه باید کرد بعد از آن ذمه بلور و مازوی ساویده و حق
کرده مثل خیار بر آن محل باید بکشید و فلدیفون با فاقیا نافع است
علاج صفراوی است باید که در تعدیل مزاج سعی کند قلع الانسان و حکمت
کنند دندان و بریزد ساقین دندانها ملین شود که آرد را چرخ کنند و برنج
دندانها بپزند گوشت به دندانها است کشند و اگر بر دندانها بریزند
و به صفراوی لغایت است بسیار اللعاب آب رفقن و آن سبب
کرمی دندان معده می باشد علامه آن سوختن دندان معده و کرمی آنها
نفع یافتن از جگر ناراحت که بر دندان چون رسد علاج آب برک کاسنی
خوردن نافع است برب و کربلغم معده می باشد علامه آن کوفته شده
علاج بعد از تنقیه معده که خوب است برک کاسنی را بکوبند و هر روز صبح
یک گرم یک نیم کوفته بخورند و سبب کرمی معده می باشد علامت

علاج

علاج آن کوفته شده شوق الشف شوق شدن و ترفیدن لبها جمع
از دانه قاقیا است کتره را در آن نگاه دارند و بزبان بر لبها مالند بتعاقب
فح است کف که از خیار و بادریک حاصل می شود و در وقت که شوق کنند با درنگ
خیار را و بریم مانند تاکف حاصل شود و لعاب این نافع است از موم
عید و روغن بنفشه با دام و کتیره و لعاب دانه بی موم روغن سارند زنیان
تعدد ابرو روغن بنفشه با دام و کتیره و لعاب دانه بی موم روغن سارند زنیان
و داول بدن را پاک سازند اگر دومی باشد و از صفراوی بلغم و بعد از آن
علاج ورم لثه کشند و کوفته شد فصل هم در امراض الوجه الحامیه با شکر انجوش
کوبند سرخ و در روی پیدا شود و کتیره و کتیره کتیره کتیره کتیره کتیره کتیره
تب حرق باشد و زود زود آب دهد علاج اول فصد قیغال کشند و نتر
تر بندی و آب بخار را بر میزند و صفرا کشند مطبوع بسلیم یا آب نارین
و شیر خشت یا تر بندی و آب بخار را و شیر خشت و لعوق خیار شکر و کنگر جو
باش مقشر و عدس و کتیره تر و اسفناج و کدوی تر و تر بندی و هندوانه
و خیار و انار بمجوشش و باقی علاج صفراوی آب کشند و کلاب و صندل
طله کشند و البته مسهل زود دهند با ششام سرخی با فراط را کوبند که
بر روی پیدا شود مشابه سرخی که در ابتدا از جذام می شود سبب آن
سبب آن خون است که میل به بالا کرده است و در حرکت آمده و گاه باشد
که آن سرخی ریس شود علاج فصد باید کرد و بدن را پاک باید کرد و از اخطا
بشایسته بکچین خون را پاک سازد و این نمون باید بکچین منقح

از خون

است و غذاها سرد و میوهها تر باید خورد و فصل ششم در امراض اللسان
 در تنه زبان نشی اللسان باین اسبغول یا تخم پی یا کتیره در دهان بجا دارد
 و غذا یا چوبه یا کتیره بپوشند جفاف اللسان خشکی زبان اگر از کرم بود جگر
 در تنه می باشد بلعاب اسبغول و لعاب دانه سی یا بنبه و در زبان بپاشند
 و مضمضه بشیر ۹۰ و کف خیار و بادرنک و کدوی تر و آب هندوانه بر زبان
 مالند و اگر از حلقه لرج باشد علامت است که آب بر روی زبان باشد از
 حلقه ضعیفه بود با آب دهان خوب پیدا را در سکنجبین بپاشند و بر زبان مالند
 و آب هندوانه بقدر مناسب است اگر غار اللسان و التمیمه و نغده و اسحاق
 سستی زبان و کرانی ظاهر است تمهید است که زبانش تپاگردان است و
 قاعا است که زبانش مافا گردد و اگر از غلبه خون باشد علامه آن سرخی زبانه
 و کرم آن باشد ضد باید کرد و فوایض مثل کلنا و قرض و طراش و بار کرد
 انواع آن مضمضه کند و سماق بغایت است و اگر بلغمی باشد حبه است
 که زبان تر باشد و خشک و آزار سرد و خشک مستقر شود و اگر از دهان
 بسیار آید علاج سفیه باید کرد با یارحات بزرگ و برک و ج در سکه قنصل
 جوشند و بر آن مضمضه کنند و قلیضات بر زبان بپاشند و کبر را بپوشند
 باندک عاوق و حاد و دل و مضمضه کند و البی اذا ابطاء كلامه كودک که
 دیگر سخن گوید نیک را در سر که حل کنند و بر زبان مالند فصل هفتم در امراض
 الاذن اطهرش طراش خنقی می باشد که فشار بر جری گوش عارض شود
 باشد یا فنج در جری یا گوشه زاید در جری بسته و عارض می باشد اگر از

بادی که نفوذ می کند

سال

سال گذشته باشد مشکل علاج باید و اگر از سردی یا بلغم یا جگر باشد که در
 جری گوش حلقه غلیظ یا باد و روغن ترب یا روغن باداچین تلک کرم کرده در
 گوش جگانه یا حنظل را در روغن کنجد بپوشند و در گوش جگانه یا حنظل
 سذاب با عسل یا جند بند سر روغن شیب یا روغن بنیان یا روغن قسط
 بپاشند و اگر باد باشد نیز دفع کنند و اگر ورم باشد در عصبه که گوش می آید
 نبض صغیر بود و دهان علاج آن علاج تب است اگر علامات خون باشد
 فصد باید کرد و طبیعت را بگفته نرم باید داشت و در در بیشتر دغران مارو
 نفثه مادام ماروغن نیلوفر یا روغن کدو تسکین دهد و اگر بلغمی باشد نفثه
 دماغ کند با یارح حاجب یارح و گوش را بر بخار که در بخا اهلل و با بونه و
 سبوس و حنظل و ورق انار جوشانیده باشند بدارد و نعل آنرا بر گوش بندند
 در روغنهای کرم در گوش جگانه و هر چیزی که در گوش جگانه باید که کرم باشد
 و اگر صغری باشد بدن را بمطهر هلیله یا مغز خیار شیر خشک از صفرا پاک
 کند و شراب آلو و سفید نیلوفر مناسب است و در ورم ترک گوش کنند و اگر
 در گوش صعب باشد شاف مامشا در روغن بنفشه مادام حل کنند و در گوش
 جگانه و بفرورده قدری امون را در روغن حل کرده بپاشند و اگر شتاب
 یارح یا لم زاید آنرا قطع باید کرد با که از برای او می کشند و کوی گوش
 را اواز دهل و آوازها صعب نارینه است و اگر سب آن کرم باشد کرم را
 معالجه دود کشته شود اندک از این داروها که در قوه ضعیف باشد در
 گوش جگانه و اگر سب چیزی باشد که جرم حکم داشته باشد در گوش فصد

می سازند

بیماری که در این کتاب مذکور است
در این کتاب مذکور است

مثل ریک یا مانند آن بر و غشاء کرم کرده یا با که پرون آورند فرج الاذن ریش
کوشش اگر نوبت باشد باشد شاف مامیشا سر که وصل مامیم اسفیداج یا هم
ماسلیون و اگر ریش کمینه باشد است که بوی بد دهد و جگر بسیار آید
محتاج سطران شود که بجای خود داخل طیوان و نود و اندود و جوان که در کوشش دارد
یا کرم که در کوشش حادث شود قطران در کوشش جلاشد فی طایف هر که او شکین
بلید و هلاک شود یا روغن زیت را کرم کند و بجای کند و در آفتاب کوشش را برابر
افتاب در اندک شود آب برک شفا لویا آب برک آلو همین حکم دارد
دخول الماء آبی که در کوشش در آید اگر یک بای بر حش دفع نشود فسیله بر و غشاء
زیت بوب کند و بر سر جوب بروی بچند و سرد دیگر را در کوشش نهند و آنش
در فسیله زیت چون نزدیک کوشش سرد دفع جوب را از کوشش برون کشد یا
صوف از جوانی را فسیله کرده در کوشش نهند و زمان پرون آورند و آب را از
بفتار نند و باز در کوشش نهند تا تمام آب از کوشش برون آید فصل هشتم در
امراض الخلق یکی از مرضها خلق خنای است و آن تغییر نفس زدن است یا عدم
نفس زدن است که چیزی بکلی فرو نرود سبب ورم باشد که در عضلات
پرونی طلو باشد پیدایش و داین سالم تر باشد اگر سبب خون باشد علامت
سرخ ورم و رنگ روی و چشم و نورش ورم و بر آمدن رگها کردن و بدن
تیرک زدن ورم و نواحی این باشد و غیره دمان با طعم شراب دهد
علاج هر دو قیصال را بکشد و جگر و طبع را بختنه نرم دارند
و بر که و کلاب و سکنجین یا بر ب شاه توت غرغره کنند و غرغره بکره جوز

و

و اگر یک ورم زرد شود ورم
بیماری که در این کتاب مذکور است

نافع است و ورم را بیش زرد اگر طاهر باشد و اگر رنگ درم زرد شود ورم
با بکشت یا با که آنرا بکشد یا در شراب و عذامه بندی و آلو و شراب
غشاب و کشک جو و عدس و کشک تر و اسفناج و کدوی تر و هندوانه و خیار
و بادرنک و امثال اینها باشد و اگر ماده صفرا باشد علامت است که رنگ روی
و ورم زرد باشد و تلخی دمان و سوزش درم بیشتر باشد و رگها انگیخته نباشد
و علاج آن علاج دموی است در تطیب بخار چون کشک و کدوی تر و میوه بارتر
و طلا سر و تر چون لعاب اسفون و آب کدو و مثل آن بیشتر می کند
در کربلیم باشد و آن کم واقع می شود و علامات ورم تمامی روی و بغدی آن
و آب رقیق دمان دانه در و عدم سوزش و بسیاری تنگی حلق و تری
دمان یا طعم ناخوش علاج حقنه تیز باید کرد و غرغره با کلامه و سبب
انگور و سکنجین و صلی آب ترب و خردل و میو رخ و عاقر قرحا و آب بویت جوز
و طبع الجوز و بوره و بوره را با انگور و نوشادر بسایند و در ماسوره کنند و در طلو
دمند و شربت ماء الحسن بنهند و اگر کم در عضلات اندرون علی باشد یا فقه از
محل خود بیک طرف میل کرده باشد یا ضرب یا سقوط ورم در عضله که نزدیک
فقره است و آفته شده باشد که فقره میل داده باشد بیک طرف یا شش نافه
قلیقه فقره را از جای او میل داده باشد و لغز آئیده علامت است که سر
خود را نگاه دارد و نتواند اگر فقره را بیل شده باشد بهیچ جانب خود را میل
ننواند داد و برگشتن دمان قادر نباشد و اگر ورم در عضلات باشد
شاید که دمان نتواند کشدن و زبان او از دمان برون آمده باشد علاج آن

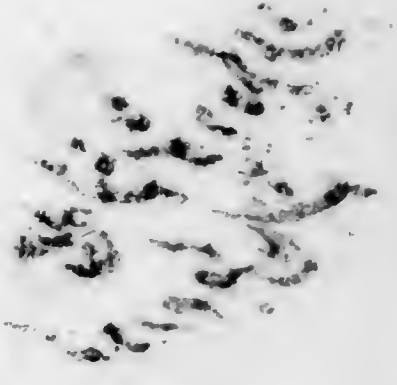
فصد است و طبیعت او را نرم و لطیف و فخره را بدست یا با که مثل زبان طبع است
 بجای او آورند و تقابض مثل معاش و مردافاقیا و اثر اس و صر و لعاب سبیل
 بر کردن و موقع که فخره لغویده باشد طلا کنند و نوع دیگر است و آن درم است
 در عضلات که بردان مری و حلی است حادث شود طلا آن است که قادر
 نباشد بر جری فرو بردن کلن و اگر کلغه خواهد که جری فرو برد از پنی او بود
 اگر و چشمها بر و ن خیزد بود و آب بسیار از دمان او اید و سخن نوازند کرد
 و کاه باشد که بر شکل هلال درم ازین گوشت تا گوشت دیگر ظاهر باشد علاج
 فصد فعال است و خون اندک بردارند و آب جو بر سر او بریزند زمان زمان و
 داروی که ماده را به پرون کشد طلا کنند شاید که ماده میل پرون کند و در مطلق
 خنای از ماده باشد رشته بآن رشته افغی را خنق کرده باشند بر کردن
 غنوق بندند نافع است و کرک را که استخوان خورده باشد سر کین او را
 بر پرون درم طلا کنند کردن نافع است و سر کین کودکی همین حکم دارد
 استرخاء اللهاه لهماه گوشت است که از کام او بکنه مست شدن او را جمع
 دارد و اگر گفته شد از تقابض چون افاقیا و راک و مانو و ملیله و فوض
 امثال آن نافع است ضیق النفس تنگی نفس است و جمیع اسباب خنای
 باشد و علاج گفته شد سبب ذکر است که هوا سرد بر سینه خورده باشد
 و اعضاء تنفس را تنگ کرده علاج آن مغلی شیرین باشد که بقتد یا با
 صفت آن بقتد و کل نیل و فرو پیر سیاه شان و کاه و زمان و اصل بوسه و
 بخورند و صاف کنند و بقتد شیرین کرده نیم بیا شد و سینه را بر و ن

سوسن حرب دارند یا روقن یا ن معاش و کیمزه کرم یا نند و اگر سبب خشکی
 باشد علامات لاغری بدن و خشکی سینه و تبذیرا حادث شده باشد و از هر
 جوب نفع باید علاج غذا را جوب و تر جوب مرغ و جوان و اگره و شیر و اسفناج
 و زرد و پخته نیمشت و امثال آن و روقن کدو یا نیل و فرو بادام دایم باید
 سببی دیگر بخا روقنه باشد که اعضاء تنفس را تنگ کند علامات
 خشکی کلو و سینه باشد و اندوه و زیاده شون از چهره کرم و هوا کرم علاج
 کشک جو بقتد الزام نماید و گوشت مرغ و اگره و برین کند و بدن را از ماده
 و خلط سوخته پاک کند بمطبوخ افیمون و حب آن و مغز حات یا قوقی متولد
 بخورد و از چهره ناهشور و نیز و ترش برین کند و هر چه که سودا اکنیز چون
 گوشت کاه و قدید و باد بجان و عدس و نیز شور و امثال آن شراب
 کاه و زبان و شراب انار املیسی نافع است انار شیرین بسیار بخورد و اگر
 مرض است که در شش حادث می شود که بفرورده نفس زود و در نیزند
 مانند کسی که تعب صعب بدور رسیده باشد سبب آن بلغم غلیظ می باشد که
 در قصبه شش رخنه باشد علامات آنست که نخود در قصبه و سینه و غده
 و تنگی نفس و زبان پرون آمدن در هر که کردن باشد علاج خلط را
 لطیف سازند شراب زوفا و بکچین عنصلی و لعوقات کرم بعد از آن
 بدن و شش را پاک کند بوی و اسهال بغایون و لعاب خیار شیر و لایر
 سببی دیگر بخار دل می باشد علامات تنفس عظیم و عظم نبض و عطش
 نفع یافتن بهوای تنگ علاج رک با سلیق زدن و سکن داون کر می

و کله

دل بتراب ضدل و موفحات سرد و غدار سرد و تر و طلا کردن بر دل بکبرک
 کاسنی و ضدل و کلاب و کافور سی و دیگر سی عضله سینه است و ضعف
 حواره غری علامت نفس زدن مانند کسی که میبرد و نرمی نفس علاج آن
 علاج فایده است سببی دیگر خشکی شش است علامت آنست که بتدریج پدید شود
 و تشنگی و باریکی آواز خشکی کله و هوایش تشنگی شدن بهتر باشد او را از آن
 نفس چرون فرستد و از چرخه تر خوردن منتهی شود علاج شش را تر باید
 ساخت بکشک جو شیرینم کرم و بر روغن کدو و منقشه بادلم بر سینه بسیار
 طلا باید کرد و آنچه در دق گفته شود مناسب است انتصاب النفس در شش
 که در نفس زدن کردن را بالا باید کشید تا جوی نفس ده شود و سبب
 بلغم غلیظ می باشد یا ورم و علاج آن در رو گفته شد و علاج ورم
 در ذات الدیه گفته شود اما باید که درین عله روغن بر سینه نماند که فرز
 عظیم دارد و به الصوت سبب آن بلغم و سردی می باشد و علاج آن در رو
 گفته شد و اگر از گرمی و فریاد زدن بسیار باشد مسکه بقد و بر روغن منقشه
 بادام غوره کند و باقی علاج در علاج سعال خشک طلبید و حافظ آواز باید
 که از فریاد بسیار و غار و دود و چرخه ناخورد و تر و تر شد و از غار نماید
 با قلا و الجیر و مغز تخم صنوبر و موز و تر و منقعه و حللت و تخم گمان و سبستان
 و لاق سوسن نبات و علك البطم و رانیج و سرکه که منقل و نشاسته
 و کتیره و مغز تخم کدو دهند و اند و غیره و تخم بادرنک و خیار و جویع با
 نافع است سعال سبب بلغم غلیظ در شش یا خشکی که بر سینه

می باشد



می باشد علامه و علاج آن در رو گفته شد اما اگر عله مزمن و غلیظ باشد می باید
 اجتناب می شود و لوق مفضل بجای نافع است سبب دیگر از گرمی و خشکی
 ششی می باشد علامه آنست که سلفه خشکی می باشد و به تری سلفه نمی آید
 و تشنگی و گرمی باشد در سینه و تشنگی و از آب تشنگ و چرخه ناخورد و تر تشنگی
 علاج کتیک جو بتراب منقشه و روغن منقشه و روغن بادام تازه و لوق انار
 شیرین و شربت انار و حبه از مغز تخم خیار و مندوانه و بادرنک و تخم کدو
 و خشک شش از هر یکی بکدرم کتیره نشاسته رب سوسن از هر یک جدا بکدرم
 مجموع را کوفته بتراب انار شیرین جدا سازند و اگر گرمی غالب باشد غیره حقه
 اضافه کند عذامزور از کدوی تر و اگر دبرک حقه یا زرده پخته مرع و
 اگر زرد مرع را شور با سازند و کرم پاشا مد نفع ظاهر دارد در شش
 نافع است و اگر حجاب بکوش باشد با جبه بکنیم یا با کره و بعضی شربت فحل
 اسفناج و حصار می و شتر تر و کدوی تر حلوای که مناسب است از نشاسته
 و کدو و قند و روغن بادام سازند و اگر سبب نزله باشد علامه سعال در زکام
 و تر که گفته شد علاج ماده را بپسینی میل دهند و نیزه که عطسه آورد چون کش
 که بوی کنند و غیره و نزله را غلیظ سازند بتراب خشک شش و منقشه و کتیک
 خشک شش و عدس و نیزه که غلیظ کننده باشد مضمضه کنند چون در شش است
 خشک شش و عناب سبستان و غوره کردن شش نافع است بر شش و اندک ورم
 نشاسته و بر نند و اگر سلفه سبب ذات الجنب باشد یا عذره و اگر آن
 عذره را علاج باید کرد و اگر با سلفه اسهالی باشد شربت اب مور و یا شربت

علاج گفته شود و اگر تر باشد
 که ورم حبه باشد

می

یا شرباب انار شیرین یا صمغ و نشاسته بدند خون نعت الدم خون که
 که از دمان بیرون آید یا بتقل می آید از دمان می کشد و یا باخ بیرون
 می آید از خون از حلق می آید یا نفعی بیرون می آید آن خون از مری یا از
 معده یا از جگر یا از سبزم می کشد و هر یک را با فیه آن عضو توان داشت
 یا بسلقه بیرون می آید یا از قصبه شش یا از نفش شش یا از سینه کشد هر چند
 سلفو قوی آن خون از دور تر می آید و آن خون مایل سیاهی شده با
 اندک کف اما خون که از شش کشد کف پاک باشد و آن خون که از شش
 یا از کشته باشد دفعه باشد و خون بسیار آید و اگر دمان رگ از شش کشد
 باشد بر شش باشد و آن خون اندک اندک آید و راحه از آمدن خون محسوس
 شود و اگر خون زود آب آید شبیه بکرک آن خون از ریش شش کشد و اندک
 پیوسته با آن باشد و آن ریش سب تر له یا داروی کرم باشد علاج آن
 باید کرد از سخن گفتن بسیار و نوره زدن و بر جستن و حمام و نقیض کشیدن
 و نظر کردن در چیز نارسج و روش شرباب و تمام می کرم میا و آن چیز که مسک
 را بکشاید مثل کرفس و خیار شور و بنفشه و ترش و بنفشه کهنه خاصه اما بنفشه تازه
 نافع است علاج رگ باید زدن پیش از وقوع خاصه کمی سینه او تنگ باشد
 و اما بعد از وقوع مرض رگ صافن یا عرق السه باید کشود فصد تنگ
 که خون بتدریج بیرون آید و منع تر که کشد شرباب خشیاش دم اخون
 و صمغ عربی دوا مشترک میان جمیع اقسام نعت الدم شرباب انار شیرین
 یا شرباب انار و صمغ عربی از هر یک نیم درم و اگر در رگ

مقابل

مقابل یک جو کا فور اضافه کنند و گاه باشد که یک قیراط افون باید
 کرد و انار و دم اخون و کبریا و حیران و طراشت از هر یک مثقال کمتر
 نشاسته صمغ عربی بی تف دانه از هر یک درم افون چهار یک درم صمغ
 کوفته و نیمه شرباب انار را میسوی عرق سارند و عوض آب آب لسان طحل
 عذرا زرده مرغ نیم شست دم اخون و کشر خشک سوده و کبریا سوده بر
 بنی باشند یا گوشت کبریا یا کبریا و کشر خشک و سنان طحل و دانه کلین
 بپزند اما ترک گوشت بهتر باشد بلکه واجب است مگر آنکه ضعیف باشد و اگر
 خون باشد سه روز جز نخورند مایشتر و بکر خوفه عذرا موافق است و عصاره
 آن بقدر اشامیدن و سنان طحل یک شرباب آب جو که در وقت آب و طحل سنان
 طحل بخند باشند و دم اخون سوده بر بنی باشند یا کشیده باشند شیره تخم حبس
 شرباب عناب مجرب است العله اننا شرباب طحل ذلکو که در حلق می کشد
 باید کرد از آن آب که در بنی عله می کشد اول آن آب را طرقة صاف باید
 کرد پس آنکه زلو جان خورد می کشد که محسوس نمی شود و در کلونی
 جسد بزرگ می شود علامت آنست که خون رقیق از کلونی بر می آید و غم و کز
 می آید و علاج دمان مقابل آفتاب بکشاید اگر ظاهر باشد با کشیدن یا
 با بنفشه کشد و اگر ظاهر نباشد بر که و خود را با اندک نمک غرغره کشد یا آب
 بنفشه یا زوسپاده دانه و خود را کوفته در ماسوره کشد و یا در ماسوره دمنند
 تا بکلونی فرو رود و پیچند یا جام رود و در حمام بسیار بنشیند و جامه
 پوشد تا غایت که کرب و اندوه شرباب انار و کبریا و کشر خشک میل خواهد کرد

و دمان خواهد آمد و اگر باره پنج در آن زمان در دمان گیرند بهتر باشد
اما آب آن پنج را فرو نبرد تا او بان پنج زود تر میل کنند و اگر بدست
گاه باشد که بخود پیرون آید اگر بعد از آنکه زلو پیرون آید و هم همان خون
بیاید به پوست انار و سماق و کلنار غرغره کند و کلنار و نشاسته دوم خون
سود را به ماسوره در حلق و منصفه نموده و در امراض الصدر و امراض
سینه و شش علامت کرمی سینه و شش و عظم نفس و کرمی در راه یافتن به
خنگ و نفس زدن بآن هوا علامت خنکی آن نفس و در راه یافتن به
کرم و مری یافتن به هوای خنک علامت خشکی آن در شش و از خشکی سینه و
شش که از سلفه بهزی پیرون باید علامت تری و خف و او را سینه و
شش و پیرون تری سلفه و کراچی سینه اگر سبک رطوبه پیرون آید دلیل
است که رطوبه که جمع شده نزدیک است و آن محل تر است و اگر سلفه صعب
چیزی جدا شود دلیل است که رطوبه دور تر است و در اقصی سینه و شش
است ذات الطیف ذات الریه و ذات الریه ورم باشد که در شش حادث
شود علامت است که بر هیچ بهلول نتواند خسید مگر بر پشت و سر خمار
دخا ره خامه رخا ره جب و ضیق نفس و تبی نیز و نفخ موی و در داز
سینه تابشت و بر آمدن رخا ره و جسمها و کراچی و غلط جفت و هفت
روز را بهداک کند و گاه باشد که ورم تحلیل باید و اگر انفت روز بگذرد
سل شود و گاه باشد که منتقل بذات الطیف یا برسام شود و این سالم
تر است ذات الطیف ورم را گویند که در شش که در داخل ضلعها بهلول

النت

است با ششها بهلول که آنرا غش متبطن میگویند یا در حجاب که فاصلت
میان آلات غذا و آلات تنفس و خواه در جانب چپ باشد و خواه در
جانب راست علامت تبی داریم و در دمان خیس در زیر استخوانها بهلول و
سلفه و نبض منشاری سبب یا خون و ف با شش علامت تمدد و مری
روی و بر انداختن خون اگر ورم بکشاید علاج رک با سلفه از جانب
مخالف باید کشود و تلکین طبیعت کفنه نرم و منقشه و تخم خطمی و کتاب
و بستان و کل نیلوف و اصل سوسن بخوشند و صاف کنند و بقند
شریت سازند و شراب انار بلعاب لحم بهی و اسفول عذرا کنگک جوید
مقشر و اسفناح و کشنده و کشنده به منقشه و آرد و جو و حل حطمی سبی و در صورت
می باشد علامت سخی خلیدن و ورم تری تب و سوزش و آنچه منتقل از راه
پیرون تا قبل بزرگی باشد و سرفه و نفخ و تو اثر علامت در که در دمان می کشند
علاج آن علاج دمای است در تری بدن زیاده سعی باید کرد بشیر لحم بخارن
بشراب به منقشه با شراب نیلوف و همدانه و عذرا کنگک جوید و ما شش مقشر
و اسفناح شراب آکوید بند اگر خشکی کلو غالب باشد اگر ماده رقیق شراب
خشان بدهند و اگر اسهال باشد شراب حب الاس بکشک جو اضافه کند
و نان را در آب بماند تا حل شود بشراب نیلوف یا قند بدهند و اگر صعب
مخ جوزه بکشک جو بدهند در جمیع اقسام ذات الطیف و ذات الریه سبب
دیگر بلغم باشد علامت نرمی تب و در دو کم بودن خشکی دمان و سبب و بطور
نبض علاج او علاج اقسام دیگر است و اگر ورم در حجاب باشد که به بالای

می

استخوانها به پوست آن نشسته میگویند و علامات آن نیست که بر بیل و بر
 پشت خواب نتواند کرد و هیچ جانبی که نتواند کرد و علامت آن حقیقت است
 و ماده را بقیع بیرون باید کشید قلع که بر شکل مجامع باشد و باقی علاج قسم کرد باید
 کرد اما باید ضماوت ننهند و اگر در موضع حجاب واقع شود که بر سینه را بر دراز می
 نصف کرده باشد آنرا ذات العوض میگویند اگر نزدیک مهر باشد است
 نزدیک استخوان سینه باشد ذات الصدر میگویند و علامات آنست که در میان
 کتف باشد و بر پشت خواب نتواند کرد و بر جانب چپ راست میل نتواند کرد
 و اگر سینه کند و نیم غشی باشد از غایت حلق و اضطراب و علامت آن ذات
 الطنب است و بعضی علامتها که بر بقیع و سبب درم دلالت می کند نفث است در ذات
 الطنب ذات الریه اگر سرخ است سبب خون است و اگر مایل زردی است صفرا
 و اگر سفید است و خون آلود و بلغم و اگر کبود است ماده ورم بود است و سالم
 نفث نیست که بسیار آید و بقیع یافته باشد و آن نه نیست که سفید و نرم و اجزاء
 آن برابر در رقیق و غلیظی سفید نباشد اگر روز اول نفث واقع شود روز
 چهارم بقیع یا بد در غنیمت بماند و اگر غنیمت بقیع یا بد در یازدهم بماند
 یا در چهاردهم بقیع یا بد یکی نفث و اگر نفث از چهارده بگذرد و اعراض سالم
 باشد مرض دراز باشد و اگر اعراض بد باشد بسلامت انجامد و اگر ماده ورم در
 چهارده روز تحلیل نیابد جمع شود و دو که کند و منجم شود و اگر در آن روز
 پاک نشود منجمی است و علامت آنست که اعراض از تب و در غنیمت یا بد
 علامات بقیع ماده ظاهر شود و خواب نتواند کرد و درم یا بد و شراب منجم

بسیار است
 در چهارده روز
 در چهارده روز
 در چهارده روز
 در چهارده روز

دیکدام

دیکدام کل نیل و فرسه عدد منفته گفت بوشند و بر مغز خیارشور با نرود درم صاف
 کنند و روغن بادام نیم درم اضافه کنند ضماد که در ابتدا ورم کنند موم روغن
 منفته بادام قهوه و طی سازند و بعد از آن کل خطمی و موم زرد و طم کتان قهوه و طی
 سازند باید که درین دو مرض غلبه بر کماط طبیعت متعاقبت نتواند کرد اگر
 عطش غالب باشد نهاده بقیع بدیند و شراب الکومنا سب است که از غایه حاره
 شرابها پنهان میخورد و مکر شراب نیل و فرسه و حلیم کندم را برای قوه توان
 دادن اسل بر پشت است که در شش حادث شود با و ف و نفث هر که دریم
 و زوق میان ریم و بلغم نیست که ریم و جوک بوی بد و در خاصه و قی که بر اثرش
 بخلاف بلغم که بوی بد نکند و در تنگ آب برود و این اسل متعاقب می باشد بعد
 از سه ساعه یا چهار ساعه که ذات الطنب مستقل سل شود و ذات الریه هر که
 تانزله که نیز بر شش ریزد و جراحه کند یا بفرق اتصال حادث شود و یا جراحه
 قدیمی علامت آنست که نفث کف ناک بوده باشد اگر سل نو حادث شود باشد
 کم باشد که نیک شود و اگر کند شود و دیر بماند ممکن نیست که نیک شود اما در
 معالجه بلطف باید کرد تا آسان بد و بگذرد و آنچه بجزیه کرده اند درین مرض
 هر چند خلاف قاعده است آنست که کشک جو شراب خشخاش و سنوف
 سرطان و گاه شراب گاو زبان و شیر خرو و شیر آدمی داغ کرده بقیع یا بوق
 سرطان و گوشت مرغ و برغاله و باجه و جب که در سعال می دهند و گفته اند
 که اینها نفعی اگر بسیار حوائج شود چهار این عمله بنجامه یا بد بقیع تازه بنای
 بسیار بخورد که کشک کشک است و در ذات الطنب کوفته شد

بدیند و اگر لایق قوی شود شیره تخم خرفه با شراب انار را بدیستوی بکافور
 بدیند خوب سریشم مای را در آب حل کند و بقتل شیرین کند بخرج کند و
 که شقیقنا و چشمها فرود و دغبار بر روی او ظاهر شود و بوی
 شکم لاغور کند شود و موی بختن کمر و واسهال حادث شود و غیبی
 بد بد موت ظاهر شود فصل دهم در امراض القلب علامات مزاج طبعی
 که از گرمی باشد گشاده بودن سینه است اگر از بزرگی بنا بدن و بزرگی
 سر نباشد و بسیار موی خاصه بر پشت و سینه و عظم نفوس و گشت و کی و طول
 امل و تنوع علامات سردی مزاج دل تنگی سینه و قله موی و بدی علامات
 تری نبض زود و منفعل شدن و زایل شدن و فصد بسیار حاصل شدن علامات
 خشکی دل ضد علامات تری دل است علامات گرمی عارضی دل که از اسهال مزاج
 گویند ماره دل و تشنگی و میل کردن دل به هوا خشک و راه با فتن بآن و
 سرخ نبض و تواتر و غم و اندوه علامات سرد مزاج سرد و منقبض و نفوذ راه
 بهوای گرم و بطور نبض و رحم و تنگ دل بودن علامات سرد مزاج
 خشک تر نرم بودن نبض بعد و منتقم شدن بعد از آن خشک دارو
 که متوی دل است دارو مار کرم مثل مشک عنبر عود در شیره سبیل و نقل
 بهمن در روح عقوبت دار چینی قرفه زعفران ابریشم زرد بنا و بادرد
 بوست اترج مادر کسویه تخم ریحان دارو مار کرم که قوه دل دهد کافور
 ضد این طباشیر کشنر سیب مرجان کل آنکه قریب با علامات است
 در واید با قوت لعل کا و زبان طلا انقاره فیروزه عقیق الحفقات

در واید با قوت لعل کا و زبان طلا انقاره فیروزه عقیق الحفقات

الحفقات

اختلاج دل را گویند و اختلاج که است غیر طبیعی که از دل صادر شود اگر
 که قوی و با فراط شود غشی شود و اگر زیاده شود موت است سبب
 امتداد عروق است از اخلاط علالت آن که انی بدن نیست و بر بر آمدن
 رکب طبع آن رکب با سلیق از جانب جب باید کشود و دفع کاو
 و قرص کافور و مروره باید خورد که طوم نباشد و تقویه دل کرد بمغز
 که مناسب مزاج دل باشد حالت دل گفته شد اگر گرمی و سردی و خشکی
 و تری سبب در کسود باشد که در رکب دل ریخته باشد علالت آن
 فکر فاسد و فرج و وحشه و خوف باشد و حالتی که قریب باشد با نخویا
 علاج آن علاج مایه لیاست سبب در کرم شدن خون است در بدن بکثر
 که باشد بفسد یا استخوان و غیر آن بیهی عذاب حاصل باید کرد چون
 زرده پیغه نیمه شربت نبات و نور بلج مرغ و گوشت کباب و حلیم کدوم
 و غیر آن و تقویه دل کرد سیسی در کرمش رکب معده می باشد که بخار آن
 بدل رسد و دل از آن بخار یا از نفی آن ایدر یا بد علامات و علاج
 اخلاط معدی در مداع معدی گفته شد سیسی در صفار قلب است
 که از بخار طبیعی متاثر می شود علامات عظم نبض و قوه است و علاج دل را
 قوه باید داد و به بویا خوش و غذای غلیظ باید خورد سیسی بدی مزاج
 دل می باشد که گرم یا سرد شده باشد و علالت هر یک از این دور که گفته
 علاج آن بد در دارو منفج که ضد مزاج باشد باید کرد و غذا و سایر تدبیرها
 مناسب باید کرد سیسی در کرم معده می باشد که دل از او که و بخار و فاسد

نفی

آن اندام می باید و مضطرب می شود در محل آن گفته شود و هر کس حقیقتان باغنی
 گاه گاه واقع شود بی سببی ظاهر بجا برسد که در مسهل که بدن و دل
 را از اخلاط پاک کند مفرح و متوی دل اصافه کند مثل زعفران و کل سر
 و در متویات دل مفرحی اضافه کنند که بدرفت شود و باقی مزجات را بدل
 رساند چون زعفران که خصوصیه تمام دارد بدل و مفرح سرد نیز اضافه کند
 شربت تبار سرد که متوی دل که مست چون شراب محض و شراب برین شراب
 نیلوفر و شراب انار بوق کا و زبان و لاق نیلوفر و کلاب و شمشیر و موم
 یا قویه سرد و غیر اینها و اگر گرمی با فراط نباشد باید که در مزجات سرد و خشک
 بکنند که دانه ویزی را درونشانند و البته با قور زعفران اضافه کنند تا
 اثر کا فور را بدل رساند و حفظ حاره سردی هم بکنند و دارو با موم
 بوی بکار دارد مثل کل و بید و نیلوفر و خیار و مورد و آب اینها و
 بادرنک را شق کرده و کا فور و صندل و سیب و نهی و فاشبانی و عسل
 انار و غوره و نافعیه و سفر حلیه طلا که بر کسینه نهند لعاب سفول که بکند
 کوفته باشند آرد و جواب برک کاسنی سفول و سوبق خطمی و کلاب
 طلا کند و خانه کلاب زنند و نزدیک آب روان شیرین منزل سازد و مفرح
 و کسایس ضروره است اما مزجات گرم چون شراب سیب و مشک و زعفران
 و تخم ریحان بوق کا و زبان و صوف کا و زبان بغایه است بلکه حقیقتان
 گرم را نیز نافع است و مزجات مافونی گرم و تریاق که بر وجود اشرش نفع و
 بی دانه و بادرنک و بوی و تخم ریحان و زعفران و غیره که گرم و خوش دایم بکار

دارند

بسیار نافع است
 در سردی و خشکی

دارند مثل قرفل و بادرنک و بوی و زکریا و کجانی و مشک و بوی و موم و زعفران
 غذا را گرم چون مرغ جوزه و ماکیان و طوطی و در لاج مطبوخه کنند و تریاق
 و قور و بر بار و قرفل و زعفران یا بقند بنزد و مغز بسته با عسل و مرغ
 و زعفران طلا که بر کسینه مالند و روغن زعفران و زکریا و روغن بانی کون
 و زنبق و اگر باین روغن مشک اضافه کنند او لی باشد و اما مزاج دل
 که خشک باشد یا تر باشد آن معالجه کنند از غذا و شربت و بوی که در دنیا
 و اگر سبب حقیقتان بخار سوخته باشد بعد از صبیق التفتل که سببی بخار فضا
 است معالجه کنند واجب است که در مرضها دل طبیعت دایم نرم باشد
 تا از بخار فصله فاسد اینها بد العشی بازماندن اعضاست از حر که
 و حسن سبب ضعف دل سبب ایدار است که بدن میسر جدا بکار در
 اول نوبت تنها که بخار آن ماده دفعه بدل میسر و دل ایدامی باید
 علامته آن ظاهر است و در مرض سکتیه فرق میان سکتیه و عشی گفته شد
 علاج آن علاج تب ماضی کشیدن حیوان یا اشامیدن زهر باشد
 یا بخار سوخته باشد از خارج بدن یا از بدن که از ایدار آن حکما میبول
 می رود و اعضا که روح از جس و حر که باز می ماند تا بسبب کم شدن روح
 است بسیبی استغراق که روح بخیل رفته باشد و قوه آن نباشد که در
 بدن منتشر شود یا بشیر که معده یا جوع باشد که دل از ایدار بخار خط
 معده حکمایه روح بول رود یا بدی مزاج دل باشد علاج تعدیل مزاج دل
 باید که در بدی مزاج دل و علامات و علاج گفته شد و خطمی را علاج آن

سزیدین

بدل

بیاک کردن معده و بدن باشد و علامه و علاج گفته شد و علاج بخار علاج آن
معلوم است و زهر و سم هر علاج آن معلوم است و در باب سموم گفته شود و در وقت
غشی آب سرد بر روی صاحب غشی باید باشند بفریب و بویایی خوش بکار آمد
دست و شور باج گوشت بشار بنامه نافه است مگر آنکه غشی از جوارحه با فوطه
باشد فصل یازدهم در امراض اندی مرض بسان که سینه مشهور یکی از امراض
ورم است اگر ورم کرم باشد در اول ران بنهند چون ضد و کلاب و آب
کشمش و شاف مامینا و امثال آن بعد از آن اندک ملطیف اضاف کنند مثل
لکیمید کردن بر سر شراب و آب کرم و اندک کل و آرد با قله سنجید و اگر یک
عنب الثعلب یا روغن کل و آرد با قله و حلیه و خطمی یا زرده پیضم مرغ و عسل
و مزاجه است و اکلید و با قله کوفته بر روغن کینجد و اگر ورم بلغمی باشد کرفس
ما بونه را کوفته و محمه ناک خلط کرده بر ورم نهند بجا الله اعلم بالصواب
داشتن بسان در خوردی که کتان نشود کل و سر که و آب ماز و و سحند
و بر کالنه و لب برک حبه خجری را بیکدیگر جمع کردن با هر یک را جدا جدا
بر بسان بنهند قله البین که بودن شیر عورتان یا بسبی است که غذا
کم خورون یا خون بسیار از بدن کفیف و نفاس و غیر رفته باشد یا خون در بدن
سیار باشد که طبیعه از بطن آن عاجز باشد علامت آن علامات بسیاری
خون است در بدن و آن گفته شده و شناختن غلبه صفرا که موجب قله خون باشد
بزرگ شدن خیر و تیزی و کم بودن شیر باشد و غلبه بلغم را سفیدی و غلیظی
شیر و سودا را بکبودی و غلیظی شیر باشد و اگر شیر باشد و خشک بیرون آید مزاج

بزرگ کردن
بزرگ کردن
بزرگ کردن

فلان

خشکت علاج کم خورون و استفراغ بسیار غذا صایح است که مولد خون باشد
و علاج غلبه خون فصد است و تعلیل غذا و خلط غالب را از صورت و بطن و کبد و
و سنان میشو و بر مولد شیر است و آب است و شور با کندم یا روغن کاه و غذای
که بدن را فرجه کند مولد شیر است و آب است را درین باب خاصیت عام است و شیر
فصد با عسل کسب مزاج مناسب است فصل دوازدهم در امراض المعده و علاج
کرمی معده که آنرا سوراخ کوبید تشنگی بسیار و قله شهوة و جوارحه سوخته و فاسد
شدن غذا را لطیف و هضم شدن غذا را غلیظ و سرد و خشک دمان و راهت
یافتن از آب سرد و علاج بهترین دوا دانه کاه است و شیر تیار ترش چون
لیمو و زردک و خوره و ریوانج و آب سرد و غذا را غلیظ ترش علاج مزاج کرم
خشک که با ماده صفرا باشد تشنگی دمان و عشیان و بیرون آمدن صفرا بی
و بر از بول و جوار بوی ناک بد بعد از غذا خوردن علاج معده را از صفرا
باک باید کرد بقی یا مبطوح هلیله یا بنفشه و ترندی و مغز خیارشور و بعد
از آن معده را با عسل یا با آردن شیر تیار ترش علامت کرم و تر با
رطوبه اعتدال شهوة طعام و عشیان و بسیاری آب دمان و بلغم دمان مل
بتموسه یعنی نمغذ و قی بلغم علاج قی و هلیله مربی و کلغند یا طباشیر و
جوارشها خشک نوش دارو و کاعل مناسب است علامات کرم
بی داده تشنگی با فراط و خشکی دمان و زبان و لاغری بدن و خشکی طبیعت
و کم بودن خون در بدن و در کسار پیر از خون فاسد و بیشتر است که صاحب
دقی باشد علاج در معالجه دق مشوقی گفته شد و علامت سرد خشک بی ماده

علامات مزاج سرد و علامات خشک بلاماده علیا صعب است غذاها کرم و تر نماید
 با اعتدال علامات مزاج سرد و تر علامات آن مرکب است از علامات مزاج سرد
 و علامات مزاج تر با سفیدی رنگ روی و سستی بدن و کاهلی و برآزنی
 علیا غذاها رود و اما کرم و خشک است چون جوارش غیری و فلا سمنو
 تر یاقات و فرود بطوس علامات مزاج کرم و تر بلاماده و این مزاج هر
 بسیار ندارد و مگر آنکه این مزاج بدقوی شود تغیر طعم دهن است بنمونه و
 رفتن از دهن و احساس کردن بخار است بسوی دماغ علیا آن شرابها
 سرد و خشک و غذاها سرد و خشک باید از سرچ و ترشها و گوشت مرغ
 شربتها و انواع آن علامات مزاج سرد بلاماده ضعف معده و دیگر گذشتن
 طعام از معده و مایل بودن طعام دهن ترشی و نرمی طبیعت و فرود
 معده و برآز و بسیاری شته طعم علیا جوارش کرم و مویات کرم چون
 جوارش غیری و جوارش عود و مصطکی و حلخند علیا غذاها کرم چون
 گوشت کبوتر و مرغان هوایی و گوشت مبرز برزیره و دارچینی و قزقل
 و قفل و نخسل و امثال آن علامات مزاج سرد و تر بلاماده بلغمی فله شته
 با شته کاذب و میل بچیزهای تر و عسبان و عدم تشنگی و تخی معده و جوار
 ترش و بیرون آمدن بلغم بی و رنگ روی بدن سفید و سستی و کاهلی
 و راحت یافتن از غذا و دارو و کرم و خشک علیا بدن را از بلغم پاک
 باید کرد و ببلغم و ایا رح خوراکیا یا رحات بر رک و فی بعد از آنکه ماده را
 خلخند علیا شراب اصول یا بزوری نفع داده باشند و بعد از آن

و کمره

معه را

و معده را ببلغم و کواشها کرم با اعتدال آورند علامات مزاج سرد و
 خشک بلاماده سودا بسیاری شته طعام با ضعف معده و منخ و فرود معده و
 سوزش معده و بیرون آمدن ماده سودا بی و ترشی دهن نباشد شاید
 که سبز طکان شده باشد علیا بدن و سبز را از سودا پاک باید کرد بعد
 از نفع ماده بشراب اصول یا جلباب از گاوزبان و کل سرخ و مادر کسویه
 و سبستان و کل نیلوفر و زریب منقی و بیج مادبان با کلکنه و حب افیمون
 با مطبوخ یا بچون نخاع دادن و معده را بمغذات یا قوتی با اعتدال آوردن
 علامات مزاج تر بلاماده نفوت از طعام تر و میل بدرا و غذاها خشک
 کردن و راحت یافتن از آن و آب دهن بسیار آمدن و نرمی طبیعت و دیر
 گذشتن طعام از معده علیا اطر لعل صغ و قرص در دو هلیله مربی و کلفه
 علامات مزاج سرد و خشک بلاماده تشنگی بسیار و خشکی دهن با فراط
 و لاغری بدن و راحت یافتن از غذا تر علیا معده تر باید کردن و غذاها
 و میوه تر چون گوشت مرغ جوزه و بره و ترغاله و اگره و کشنر و اسفانا
 و حیم کدوم و میوه نارمند وانه و خیار و زرد آلو و شفتالو و امثال آن و جمع
 المعده در معده سببی آن یا ببری مزاج معده است بی ماده علامات
 و معالجات مجموع گفته شده سببی در کتب معده است یا رخ تشنگین باید
 و کشیده شدن معده از در و دوتا آنجا آنها سینه و در وقت گذشتن طعام
 از معده درد پیدا شود یا ز پاده شود و گاه باشد که فواق ظاهر شود علیا
 از زنج یا سوس و عک را کرم کنند و بر معده دهند و بدن را از ماده نفع

دلخ

بدوا

ماده پاک کنند و جوارش زیره بخورند و عرق بادیان و کرفس مناسب است
 و خاییدن کند و زیره و ناناخواه سوده و عسل یا بقند و عذار بادا و انکه بخورند
 و عذار بخار بن خورند و دلدلک معده بروغن بابونه بنامش بکنند و اگر سردی در
 داشته باشد معالجه درم سبز کنند علامت آن که ضعف معده باشد که غذا هضم نیکو
 نشود و آنچه اگر دیا فاسد شود و علامات آن علامات ضعف باشد و گفته
 شود و بعضی باشند که چون غذا خورند و هضم نماند و در معده پیدا
 شود و سیسی آن سودا باشد که بر معده ریزد و در تسکین نیاید تا قی کند و علامت
 آن است که خلط سیاه ترش بقی برون آید و اگر در وقت خالی شدن معده
 پیدا شود و چون غذا خورد تسکین یابد سیسی آن صفرا باشد که در معده
 ریزد و علاج آن اصلاح جگر باید کرد و تقویت معده بشیر بنامش ترش قایض
 مثل شراب زردک و دودغ کا و شراب غوره و انار ترش و آتش سماق
 و جمیع میوه های سرد و خشک قایض چون سیب و انار و سیب و بی و زرد و
 زیتون و اگر در معده از ورم باشد علامت آن تب باشد و دریا قوت
 ورم بلمس معالجه ورم باید اولی بقصد باید و ملاحظه بت باید کرد و در ورم
 باید داد در باب ورم معده طلبید الخمة و فاد العذرا تخمه فاسد شدن غذا
 در معده علامت آنست که غذا ترش شود و کراتی معده و اروع ترش باشد و
 غشیان و گاه باشد که طبیعت نرم و اسهال شود علاج آن قی باید کرد و آب
 گرم و اگر قی نشود یا مستقر باشد و طبیعت قیض باشد فیلد مسهل بردارند
 و اگر احتیاج شود احقان کنند بنامی و بفته و بستان و اصل سوس

و مغز کایزه و برک جعز و شب و شکر سرخ و قره و زوت و اگر معده بی
 و احتقان پاک نشود و چون سفر جلی بخورند و چون معده پاک نشود و شکر
 انار بودند اگر تشنگی باشد و الا قرص عود و شراب غوره و مسیم و انیس
 بر ازان بحمام روند و خواب کنند و عذار لطیف خورند و روغن مصطکی
 بلادن بر معده مانند نقصان الشهوة و بطلان نقصان شهوة است که
 میل او بجزا کم باشد و بطلان است که میل بجزا هیچ نباشد بلکه از غذا
 منفرد سبب آن یا سوء مزاج مغرط باشد و آن گفته شد یا گرمی با وراط
 باشد که میل آب خنک باشد و بر و اگر سبب اخلاط بد باشد که در معده حاد
 شده باشد علامت آن غشیان و اضطراب نفس میل بدنه بیشتر باشد که
 بجدب و آن بیشتر در عقب تخمه می باشد و علاج آن تنفیه معده است از جمیع
 اخلاط سنار یکی و غایتون و حب النیل و فلفل که اخلاط را دفع کند اما
 اول قی کنند و بعد ازان تقویت معده کنند بحب مزاج و اگر سبب کم شدن خون
 باشد در بدن جانی نافه را و کسان که اسهال بسیار کنند یا خون بسیار از
 ایشان رفته باشد علاج در تحصیل خون صالح باید کوشید و تقویت دل و اگر
 سبب عدم ریختن سودا باشد در دمان معده و علامت آنست که چون چیزی
 ترش بخورند اشتها شود مثل دیوانه با آب غوره یا آب بجموع علاج آن
 علاج طحال است و اگر سبب ضعف جگر باشد که لطیف غذا را جذب نکند
 و در معده همانند علامت آنست که طبیعت نرم باشد و الوان مختلف بعضی
 غلیظ و بعضی دقیق علاج تقویت جگر باید کرد و اگر گرم معده باشد که نزدیک

سیسی

مسکلی که متوی هم هست کشتن خشک دانه کل از هر یک درم سنبل مشکلی کندر با دیان ردی
 نم از هر یک درم طباشیر یک بر از هر یکی چهار یک درم عذبه مثقال مشک یک درم جو
 مجموع را کوفته و نخته بکافور اضافه کرده خوردند غذا گوشت مرغ ماکیان و جوزه
 و گوشت بزغاله مطبوخه کنند بدارو کرم چون دار چینی و زیره و شکر خشک
 و ادویه سنبل بر خادی معاده نافه است فاسد شدن
 غذا در معده یا سبب آنست که غذا زیاد خوردند که ناسم از هضم او عاجز نشود
 یا کم خوردند که در معده بماند و یا غذا را که هر خوردند فاسد شود چون مایه
 یا زود مستحیل شود چون شیر در معده کرم یا سبب آن باشد که ترتیب عایه نکنند
 مثل غذا غلیظ بر بالار غذا لطیف خوردند یا وقت رعایه نکنند مثل آنکه یک غذا
 بهضم نشود غذا را دیگر نشود یا بر بالار غذا که هضم کنند غذا در معده در حاکم باشد
 و قرار بکند تا هضم نشود یا آب بسیار بر بالار غذا خوردند یا میوه تر بر بالار غذا
 خوردند چون خربزه دهند وانه و زرد آلو یا باد در معده بماند که غذا را مانع
 شود که بتک معده آید که پیشتر قوی در تک معده می باشد یا در معده ایستد
 که معده غذا را فراموش اندک گرفت یا از جگر صفرا یا از پیرز سودا بر معده بپزد و
 غذا را فاسد کند جناب اصحاب مراقب رواقی می شود و فرق میان آنکه صفرا
 از جگر بر معده می ریزد آنست که بعد از آن که در بسیار بر جوی باشد و بلغمی
 دمان و تشنگی و خشکی کلو و دمان باشد و اگر سودا بر پیرز باشد تشنگی بسیار
 باشد و ترشی دمان و بلغم معده و درم پیرز یا صلا تبه و علامه تیغ معده جشش
 قرار در معده باشد علاج بعضی ظاهر است و علاج بعضی کفره در معده

خوردند

توه هضم

مورد

سودا مراقب و تعدیل جگر باید کرد بمقویات سرد چون زرک و انار ترش
 امثال آن الحوائق فواق حوکه دمان معده است بدفع مودی سبب
 سرایه صعب است جناب مساوان را می باشد یا بخار تبها نیز یا خوردن چربا
 بسیار کرم چون زیره یا چربی غلیظ مثل بلغم حنظل یا چربی تر چون سوزار
 بخاری یا چربی ترش مثل سودا یا سبب خشکی بدن دمان معده باشد و
 آن بعد از تبها تر با اسهال یا سبب که بدن را لاف و خشک کرده باشد که خوب
 بشود و با شود و ایداردان معده شود اما علامتی سبب مادی از بلغم و صفرا و جودا
 بان باشد که بقی بیرون آید و علامتها بسیار دیگر ظاهر است و سببی دیگر درم
 جگر درم سبزی می باشد سببی مادی را بدن و معده را از راه مادی
 باید کرد بقی و مسهل آن خلط اما بلغمی یا باریج فقر ابعصاره استن یا بطریقه
 فوچه و نمک هندی و صفراوی را استوعج مسهل چون بنفشه و کبسان و تخم
 خطمی و کل بلغم و اصل کوس کل سرخ و آکوی و تر هندی بنفشه است
 آب انارین بنفشه و درین مسهل متوی دمان معده اضافه کنند چون
 کل و کشتن خشک بعد از آن معده را با غذا آلودند صفراوی را بنفشه
 ترش قابض و بلغمی را بکافور و قرص سودا کند رسد درم کل سرخ شکر درم
 سودا خام سک فر نقل سنبل طمن الاکل فر اسانی طباشیر درم کبابه دو
 درم مجموع را قرص سازند و سوداوی را بمقویات قرص که متوی معده بلغمی
 و سببی باشد و دمان معده را قوی کرد و اندر معوان مصطکی سنبل از
 هر یک چهار مثقال مساوان مثقال بر مثقال مجموع را بسل بچون سازند

شربت واکن یادکن و نیم اما حال بیمار را بحسب مزاج و قوه و ضعف ملاحظه نماید
 کرد مطبوخ بلغمی مزاج را نافع است آسنن پوست بدون بسته بود و در نهانی
 و حوت پوست خشک شدن مجموع را بخوبی شست و صاف کنند و بپاشند بعد از این
 توان کرد اگر ماده بسیار غلیظ باشد کمی عسل قوی کردن اثر عظیم دارد
 اما صفراوی و کرم مزاج را بهتر از کنگ جو در پوست خشک شستن و دانه
 کل و قدری طباشیر باشند بعد از طبع و شراب کل و شراب سیب خجی بکلا است
 شیر تخم خرفه بکلاب و شراب سیب و یک جو افیون و یک جو زعفران بدهند
 و اما کسی که خشکی باشد کنگ جو در روغن بادام و شراب پیوف و قوی افیون شیر
 خشک شدن دهند و اگر خشکی و تشنگی باشد معالجه ندارد و بهر حال روغن عسل
 شش بستنی کند بلغمی کبوتری و جوزه مرغ و عسل و کشمش خشک و مصطکی
 و فلفل دار چینی در زعفران بدهند و صفراوی را جوزه مرغ یا کوبت و شکر
 بهضم قوی باشد و کدوی تر و آلو شیر خشک و کشمش خشک و زعفران و قوی که خشکی
 باشد جوزه مرغ یا کشک جو و حلیم گندم و شیر خشک و کدوی تر و اگر طلا
 که بردان معده نمند بلغمی را در روغن بوس در روغن قططار و روغن کل بسنبل و مصطکی
 و زعفران و سما و سنبل و مصطکی و بفتنه و زعفران و بوسنبل یا زعفران اما صفت
 را بواژه کدو یا روغن بفتنه یا روغن کدو و مخلوط بر روغن کل یا کلاب و سنبل
 و روغن کل و کافور مریم موافق سینه شسته آب کشمش و تراشه کدو و روغن بفتنه
 بادام و کلاب و لعاب اسبغول یا روغن کل یا سنبل و کلاب باید که در محال
 این علم داروهای خوشن بوی خوش طعم که مزاج باشد اضافه کنند و کلمات صحت

نکته

تسکین فواق مادی دهد و عطسه نترساند تمام دارد و قوی نیز و حبس نفس و آواز
 بلند دادن و آب سرد که پنجره بر سر بیمار بریزند از تمام دارد و خاصه که
 آب بر روی او باشند و او را بپوشانند و در روغن و قوی و خوردن
 بهی خوشن بوی المنوع و الحی و الغشاق قوی میل معده است و اگر که بپوش
 دادن شش بجانب دهن و دفع شدن آن جزو غشاق میل معده است
 حرکه کردن بدفع شش بجانب دهن بی حرکه و دفع و تنوع میل معده است
 با حرکه بدفع شش از جانب دفع سبب آن خلط صفراوی یا سوداوی خوش
 جناب اصحاب اقبان را می شود یا بلغم و رطوبتی است که معده را است کرده
 یا بدی مزاج معده باشد بی ماده و بیشتر آن بدی مزاج کرم باشد یا خشک گردد
 جزو کرم که طبیعت از او مستغفر گردد یا تلخ باشد که طعام فاسد شود و طبیعت
 بدفع مشغول شود و با سسما و آنرا ایضا میگویند و آن بسیار بدست علاج
 اگر صفراوی و تلخ باشد قوی کند و چون معده بی باک شود و شراب انار برون
 ح غامه است و شربت که اشتها آورد و فایض باشد چون شراب غوره
 و لیمو و حماض و امثال آن سوف که در جمیع مقام نافع است سمان
 کشمش خشک دانه کل طباشیر سوده ترکیب کرده شربت عطر قابض
 صندل و کل سسج و برک مور و دو غیر لادن و دانه کل و رامک و سبک جدا
 جدا ترکیب بکلاب یا آب بی بر معده ضا و کنند و اگر طبیعت فیض باشد
 شراب ترندی شربت کنند و حقه نرم بکنند و اگر خلط فاسد در معده باشد
 بچون سرفه جلی مهمل معده را پاک کنند یا بچون خیار کسر اگر صفرا غالب باشد

دانه پی

نکته و باسنوف کرده بخورد
 و داروهای عطر قابض

نبض

فصل بیستم امراض الکبد علامات کرمی جگر تشنگی با فراط و زردی قارور
 و سوزش در جانب راست و خشکی لبها و دمان و قله شمشاد و تفر
 شدن مجوز و پنهان کرم علامات سردی جگر سبیدی لبها و زبان و قارور
 و قله تشنگی و جوع بسیار و فساد در کرم و روی و بدن علامات خشکی و
 تشنگی بسیار و قله بول و صلابه نفس و لاغری بدن علامات رطوبه جگر
 و روی و تری زبان و طعنه و سستی گوشت استخوانها سینه و علامات مزاج
 مرکب است جگر که گرم و خشک و کرم و تر و سرد و خشک و سرد و تر از
 علامات معلوم توان کرد و ضعف الکبد ضعف جگر پشتم از بدی مزاج
 باشد و گاه باشد بدی مزاج با ماده باشد که ورم یا بدیله در جگر نباشد
 و رنگ کمی که ضعف جگر داشته باشد زرد باشد یا سفید یا کبود و قهوه ای
 غالب باشد و اندک درد در جگر باشد در وقت نمودن غذا و ضعف
 جگر را بضعف افعال جگر توان شناخت اگر جاذبه جگر ضعیف باشد
 بول بسیار و نرم باشد اگر در بول بیج و رنگین باشد اگر با ضمه و ماسله
 ضعیف باشد بول سفید و بی بیج باشد و چون فصد کند خون باب
 مخلوط باشد آنچه با عناصر و ناممضوم باشد و بیج روی و فساد در کرم
 روی بدن و اگر دافعه ضعیف باشد قله بول و بر از روی رنگ باشد و
 قله شمشاد و سستی بدن با زردی و سپاسی رنگ روی مایل به سبیدی پس
 کم باشد نمیر کردن بدن و صفرا از خون علاج مزاج را با اعتدال باید
 آوردن بشرطها که در و عطر به باشد و موافق باشد بود مزاج و متویج

جزء

جگر و فایض باشد و مسامات و دوق جگر بکناید و نبض ماده بدر باین دارد
 که نمرود شود بعد از آنکه سو مزاج را معلوم کنند از علامات که گفته شد و از
 کرم که موافق و متویج جگر است زعفران و مویز و دارچینی و فلفل و ادویه
 شراب ریحانی و راوند دارو با سرد و معتدل دانه انار و زردک و برگ
 کاسنی و کل سرخ و انار منجوش از روکبات شراب دیناری و قهوه انار
 و عذره که متویج مویز و دانه انار کنند سرد الکبد سرد جگر پشتم از غذا عظیم
 شود خامه که شیرین باشد چون فرما و شراب شیرین و پخته فاسد مثل
 کل و کوانگشت و میوه قاقبض تر چون رز و راز از اخلاط غلیظه
 پشتم جگر در متویج جگر باشد از برای آنکه چون محب جگر میسر صاف
 میشود علامات بسیاری بر از و نرم و کراتی در جانب و لاغری و دیگر آنکه
 تب و در و نبض و بلندی در جگر محسوس نشود و رنگ روی تغییر نکند و نفوس
 اگر رسد در متویج جگر باشد کراتی نزدیک معده فهم شود و اگر در محب جگر
 باشد کراتی نزدیک استخوانها حس شود و علاج اگر رسد در متویج باشد
 دارو با مسهل منفتح بدینند چون ربونند باب برگ کاسنی یا شیرین کافور
 یا آب بادیان یا کرفس یا شراب اصولن سکسین ساده یا شراب زردی
 و اگر قبض یا پنهان کشاید مع حیا شراب روغن بادام اضافه کنند و از
 دیناری و سکسین بر آوند بغایه است و اگر رسد در محب جگر باشد
 دارو با که بول براند و در کما را بکشد بدینند چون شراب اصولن یا شراب
 بروری یا آب بادیان و قدری لک سر و اگر کرم و تشنگی غالب باشد پز

شبهه تخم کاسنی و تخم هندوانه و بلورنگ و تخم خیار بختد بدیند و قرض انبار
 بنمایست عذرا ز بریاج یا برگ کاسنی بروغن بادام یا نرگ کاسنی که ترش
 کند بادانه انار یا برگ خبازی و اگر ضعف باشد یا و هم ضعف باشد چو
 بدیند و نامکن باشد نان و گوشت که سفند بدیند و اگر باشد اسهال و راحه
 شود شراب بی بدیند و آب برگ کاسنی که دانه کل و زرک و تخم انار
 در نجاشه بنیده باشد و اجتناب باید کرد که درین مرض فوایض ندهند
 شراب بی که در وضع است و سه ماسا بر بقا را همین معالجه کنند و
 اگر فایض باشد و دانه که در جگر و حادث میشود و بی عذرا غلیظ است و یا ضعف
 و هم علامه آن دردی است که دردی و عدم کرافت علاج دارد و اگر کرم است
 قوی نموده و سفوفات و صما و کرم باید صفا و سنبل زرک و جاورس
 قرنفل و قدری مشک و عود مجموع را کوفته و بخته باب کرم صفا و کنند
 حمام و شراب صوف بنامش یا شامد سنبل و بادیان و اینگونه تخم
 کرفس شویب سفوف سازند و جع الکبد در دجگر سبب او بری مزاج
 جگر است که در نواحی غش جگر باشد یا ورم جگر باشد یا با علامات
 بری مزاج جگر گفته شد و علامات ورم نیز گفته شد علامات باد که
 در غشاء جگر باشد سبکی و انتقال کردن و حر که کردن به سودن و غیر
 سودن قهقه می شود علاج او سده گفته شد و بدی مزاج علامات
 گفته شد با معالجه و ورم گفته شود ورم الکبد فرق میان ورم جگر و
 میان عضلات است که ورم جگر هلاک باشد و ورم عضلات

طولانی اگر خون باشد تب و تشنگی و گرانی و ثقل و گرمی موضع جگر و عدم
 اشتها و ظهور ورم و همس و سرخی روی و زبان و سلفه خشک و فواق
 اگر ورم بزرگ باشد و اگر ورم در موقع جگر باشد قی تلخ و فیض طبعی
 و سردی دست و پای و فواق و ورم و اشتها و درد بیشتر باشد و اگر در
 جانب چپ باشد سلفه و صق لغش و جگر بول بیشتر باشد و گرانی و کین
 رتقه بجانب اسفل بیشتر باشد و احساس ورم بیشتر باشد و اگر صفرا
 باشد زردی زبان و براز و بیرون آمدن بزرها از جانب جگر و سوزش
 حده تب و قی تلخ و اگر ورم بلغمی باشد سفیدی رنگ رمان و روی و براز
 و سی روی و عضلات جگر و قله تشنگی و رتقه خون و احساس کردن بوم
 نرم و عدم درد و تب علاج اگر سبب خون باشد فصد با سلیق دست
 راست باید کرد و راجع بنهند از آرد جو یا صندل و کلسترخ و عصاره
 برگ فرفره و آب کشته اما مبالغه نکنند در راجع و بعد از آن منضی غلیظ
 کنند مثل حله و خطمی و الکلیل الملک و چون مرض منتهی شود محلول صرف بنهند
 اما باید که از ابتدا تا انتها قایض غلط کنند چون کل و صندل در ورم کرم
 و این قاعده را رعایت کنند و در ورم حدی از مهمل دادن اجتناب کنند
 که خطر عظیم دارد و در ورم معوی از ضرر دادن دور باشد و در اسهال
 مبالغه نکنند تا قوه تحلیل نبرد و قیض بد باشد در توسط در قیض و این
 گوشت در ابتدا را آب برگ کاسنی بیکسین بدیند و شراب بزوری اگر ورم
 حدی باشد و قرض انبار یا برگ بزرگ یا قرص کل یا شراب وینا و سکنجین

طولانی

بشره تخم خیار و بقند شیرین کند یا شراب بنویزد و در حاله زیاد شدن
مرض نمازبان است یا آب برگ کاسنی یا آب بادبان و تخم کرفس بدهند
هر چند با نمتا نزد یک شود درین آب بادبان و کرفس زیاد کند و در
زمان الحاط و دم آب بادبان یا دانه کل و زردک دهند تا قوی تر باشد
نزدیک سکنجین بدهند تا کنگ جو بقند یا شیره سیوس و قند یا گلاب
مطبوخه کردن بروغن بادام ترش کرده بر سر که مایه مراح صندل
و دانه کل و گلاب و سیوس و اندک سرکه پس از آن قدری فستقین یا زعفران
افزاد کند پس صندل را ترک کنند و باقی را صندل کنند پس از آن فستقین
و دانه کل و زعفران با آب و نقل و اگر اسهال باید خیار شراب بادبان
و کرفس و زردک و کاسنی و دروغن بادام بی نظیر است یا مطبوخه از سفوف
فستقی و کل مغش و تمر هندی و غاریقون و تخم خیار و کاسنی و فستقین
صاف کرده و بر کسین یا شیره خشت و ریوند او میلید و مقوی نماید
عده کار بر بند و اگر ادرار باید شیره خیار و یاد رنگ باب بادبان
و کرفس بدهند و اما ورم سبز را بلطافات معالجه کنند و نهج
و خللات که با قاقبض عطر باشد و در ابتدا قاقبض قوی تر کنند
و در انتها محلل و در شربه و صفاد او سنبیل و قوه و لک و اسارون
و زعفران و مسهل مثل ایام یا مطبوخه از منوکار ریزه و سفوف از
هر یک شش درم تخم خیار و کاسنی و زردک غاریقون و کاسنی
از هر یک دو درم فستقون و فستقین و اصل سیوس و حطی و حبه

از هر یک

از هر یک چهار درم مجموع را بجوشانند و بر مغز خیار سبز زده درم و قند است
درم صاف کنند و ریوند و غنی بادام از هر یک نیم درم و در ورم صفراوی در
خلکی زیاد کند و کوشند سور القنییه معنی آن بدی و غیره اعضا و آن است معنی
استقار است آن ضعف و بدی مزاج جگر است علامت سفیدی رنگ بدن
در وی مایل بر زردی و تبج ملکسا چشم و دست و پای در وی و باشد که جمیع
درم کند مثل خمیر و نفع و فراق در شکم و عدم بر تیب آمدن بر از گاه نرم و
گاه خشک و گاه رود و گاه دیر آید و بنور نشد اما علاج ضعیف علاج آن
علاج مثل استقار است الاستقار مرض است که سبب او ماده غریبی است که در
خلل جمیع اعضا در آمده یا موضع که غذا یا خلطها حاصل شود و چون معده و جگر در رود
و غیر اینها و بر آمدن اعضا یعنی تبج اعضا این موضع مدبر غذا و خلط و استقار
نوع است بدترین رقی باشد پس از آن لمی پس از آن طبیبی و رقی حادث میشود
از بسیاری آب پشتر در میان صفاق و ثرب و در حوک کردن و انتقال کردن
از بهلوی به بهلوی او از آب محسوس آید و صفاقه جرم جلد شکم ماری و
کنده شدن جلد شکم و حادث شدن آب درین محل یا بسبی آن باشد
که چون مرطبی آب جسد میل بجانب دیگر کرد یا بر سیل بخار که محقق
شد یا ترقی اتصال واقع شد میان این و آنکه آب جمع شده و مابین صفاق
و ثرب یا مجری که چنین در شکم از ناف غذا جگر جذب میکرد چون آن
مجری کشاده شود و زوره در مابین صفاق و ثرب آب جمع شود و سیل
عقل شدن آب است که قوه مخیر جگر عالج شده از جدا کردن آب از خون

۱۱۱

پرده است و رقی و صفاق

میشود

نیشخ یا سیل

و اعضا این خون را قبول نکند پس ضروری است این حال حادث نشود یا بسیار آب
اشامیدن یا که اختلاقی اعضا باشد که ورم با جری معاد و جمع شده باشد و دردی
نشده و استقامتی حادث نمی شود و از ضعف مضمه رکبا و اعضا بعد از
ضعف جگر و مضمه او ضعف مضمه و رطوبه بسیار در خون حاصل میشود
و با اعضا متصل و تشبیه میشود پس اعضا متجمعه میشود در غایه تری باشد
چون گوشت صاف نشود و چون مضمه جگر و مضمه اعضا ضعیف شود و ماسکه
و جذب اعضا قوی باشد استقامتی و شسته این استقامت ماسه در جگر باشد
از خارج بدن یا از داخل که سردی رکبا باشد یا مرض عارض شده باشد
باشد از خاک خوردن و استقامت طبیعی از مضمه از ضعف قوه یا غلیظی
ماده که قوه عاقل است از تحلیل ضروری ماده میشود و گاه باشد که از قوه
کرمی باشد که غذا را بخار سازد و پیش از آنکه به جگر یا به مضمه شود و استقامت
بی ضعف جگر نمی باشد و یا بمشمار که معده یا سپرز یا ماسه یا ریه یا کبد باشد
جگر کردن بر تشنگی و جوع بقدر امکان اگر ترنگ نان توان کردن اولی است
انکه از خشکای زان چینه تواند خورد و اجتناب کند از غذا غلیظ چون
هر سبه و طله و عذای زنج چون پاجه و از امتداد مایات کم خورد و تا غایه
که در آب و بدن مفر است اگر تشنگی غایب باشد بعد از مضمه غذا اندک
امتیاض تواند کرد و التزام ریاضتها صعب در تشنگی نیستن و در وقت
کردن در آفتاب یا در تنور کرم و نوزد یک دریا که آب شور باشد و
طن ساقن و در ریک کرم غلیظ بدن و روغنهای کرم ماییدن و سوزان

ن ۱۱

نظار

بحال زود و اصلاح جگر که شیدن و ادرا ببول و با اعتدال آوردن بدن
قبض طبیعت و حبس طبع بهر اسهال است شربه آب گاسنی بسکندن بزوری
و فرض این بار پس کرم اگر کرمی غایب شد و اگر کرمی نباشد آب بادبان یا آب
کرفس خلط کنند و شربه آب دیناری یا شربه آب اصول بسکندن بزوری و فرض
این بار پس این بار پس ده درم سرراهنند یا و اطباء و مقلد الجفا از هر یک
درم کل سنج سه درم طباشیر سه درم ریونند و در جینی کرم کرفس یک
از هر یک یک درم سنبل نیم درم یا فرض در دما عصاره عافت یا ترناق
فاروق هر روز مقابل بخورد و بدین در پست و یک روز خلاص باد و شربه
در مننه ترکی و بوی مادران حوز و دوحوض آب و غذا شربه خوردن از تمام دار
و چند مستقی از این خلاص یافتند و اگر شربه ببول شربه اضاف کنند نفع است
و شربه عربی و بول او موافق است و فرض از ریون نافع است از میوه انار
نافع است مسهل که درین مرض توان داد ریونند سکندن از نیم درم تا یک درم
مسحوق هلیله زرد و ریونند و سنبل از هر یک نیم درم مسهل صغریه
که سودا براند افیتون غاریون هلیله سیاه اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال
مسحوق غاریون ترید از هر یک نیم درم نمک هندی چهار یک درم باید که
باین دارو مقل از زرق و کثیره از هر یک چهار یک درم اضافه کنند و ریون
بادام بالند و اگر خلط بسیار باشد مسهل بمرات بدیند تا معده و جگر ضعیف
نشود و داروهای که ادرا کنند قوه و تخم کرفس و انسون و بادبان و تخم گاسنی
و تخم چار و تخم خربزه و فرض از ریون تخم گاسنی ده درم تخم مادر ریون

یا ورقه یک درم نلخی آن عاریتون درم و دو نلخت آن سرخ نیم خیار از هر
یک دو درم و نیم عصاره عاقبت یک درم و دو نلخت بالغ است آن است
که در جوهر خوب و لطیف باشد و فصله او کم باشد چون مرغ جوزه و در آن کوبند
یک کوبند و آنرا ترشش و بوی نه باغی یا مبطنه یا مبرز بدار و با کرم چون در
چینی و فلفل و مصطکی و رکسل و زعفران و کشمش خشک و صندل و سبزه
اشاره کاو و بوره و اندک کور و صاحب طعمی را بر تمام بدن و زنی را شکم و
طبی را بر اطراف تنگ و سر که در سبب ضعف از ضما و اول است بر شکم طبی
سبوس و جاورس و تنگ کرم کرده کما و کنند حمام کرم که عرق آورد و نافع
است و چشمه که آب کرم غسل کردن نافع است و در فراسان آن آب را
آب دارد و میگویند و آب شیر کرم شیرین غسل کردن ضرر بسیار دارد
فصل چهارم در امراض اسهال مرض که در روده واقع میشود و اسهال
و سببی آن یا خوردن چیزی باشد و آن چیز را داردی مسهل باشد که مسهل
قوه خلف که اسهال باشد و عمل میکند یا عذر از زیاده خورده باشد که باضمه
از مضم آن عاجز باشد یا عذر باشد که طبیعت از گرم آن متفر کرده باشد
نامفهوم مانده یا چیزی مزاج خورده باشد که طعام را بر پیش از مضم شدن از مضم
در روده بیرون آورد مثل آلو یا عذر نفع خورده باشد که طعام را مانده
شده از طافات تنگ معده و نامفهوم مانده و علامه هر یکی از این اسهال
است که سبب مقدم شده باشد و یا سبب از نقص عضو باشد یا دماغ باشد
که تزلزل و دایره عذر را فاسد سازد و طبیعت سبب فساد قبول نکند و دفع کند

با سال آن وجود نزله است و آفه دماغ و بعد از خواب بیشتر باشد
و نوبت محین باشد و یا از معده باشد و آن سبب ضعف باضمه باشد چون
طعام خورده معده کران شود و بعد از آن اسهال شود و سبک شود و آنچه
آید نامفهوم آید یا سبب ضعف باشد که معده باشد که طعام را چندان میخورد
ناراضه باضمه کار خود میکند پس طعام پیش از زمان مضم بیرون آید و بقدر آنکه
طعام در روده یا روده مانده باشد و یا سبب ضعف دافع معده باشد که قادر
نباشد بر دفع فصله اندک دفع در عقب یکدیگر یا سبب بسیاری رطوبه مری باشد
که در معده جمع شده باشد و مانع شود طعام را از مضم و عذر از روده بیرون آید
و از معده فرو رود و رطوبه آن رطوبه باشد مخلوط با عذر نامفهوم
گاه باشد که آن رطوبه با لزوج باشد و هر یک را بطعم و دان توان دان
اگر لزوج باشد بر سطح و دان تری باشد جفنده و اگر شور باشد و دان شور باشد
یا سبب آن ریش معده باشد علامه آن است که چون طعام در معده گردد
در ذایل شود و زرد آب و سبوسه یا بر مزاج مخلوط باشد و در زمان حادث
شود و بقی سبوسه با بن و ریزه بیرون آید و یا سبب جگر باشد و یا ساریقا
زرق میان آنکه سبب آفه معده باشد اسهال باشد و آفه جگر است که بحال
صحت باشد و باضمه مضم خود کرده باشد و بر طبیب دانا مشتبه نشود و آنکه
معمود و مکیو د بود و اسهال معده بسیار باشد و روز بیشتر باشد از شب
کبیدی شب بیشتر باشد از روز و بسیار باشد که دفع آید و مخلوط نباشد
به بر از بلکه بعد از بر از آید و سبب باشد و سبب ضعف باضمه کبیدی باشد که ضعف

کراهیه
مفهوم

با سال

یا باطل یا مشوش باشد اسهال که باشد کیلوس صرف باشد چون باضمه جگر در
 نفق نکرده باشد و اگر نفق کرده باشد اندک هم یافته باشد و جگر کوی
 رسیده باشد و در جگر دیر نماند یا ضعف ماسکه باشد و در جگر دیر نماند و اندک
 هم یافته باشد یا ضعف میمه جگر باشد که آب را از خون جدا نکرده باشد
 و طبیعه جذب آن نکند و آنچه آید غائی باشد مانند گوشت تازه که در آب
 شوبند یا ضعف جاذبه جگر باشد علامه آنست که آنچه با سهال آید بسیار باشد
 کیلوس صرف و سبب ضعف معده و جگر بسیار فراوان آن عضو باشد و گفته
 شده در اول مرض معده و جگر و یا ورم یا سده باشد در ماسارنقا با جگر
 که کیلوس را جذب نتواند علامه سده و ورم گفته شد و فرق بیان سده و ورم
 جگر و سده ماسارنقا و ورم آنست که در سده و ورم جگر کرانی نزدیک
 استخوانها بهلو باشد و بیشتر آنست که در سده ماسارنقا ثقل مضموم
 نشود و اگر ثقل فی الجمله باشد نزدیک معده باشد و حال جگر بهیچ باشد و سی
 در آنست که رک در جگر کشاده باشد بهیضه یا سقطه یا سنی شده باشد و علامه
 آن تقدم ضرب است یا حلقه تیر باشد اگال که از اعصاب جگر ریزد و مسامات
 جگر بکشاید و چون با سهال آید این را از دستظار یا کبدی و غائی نیز گویند
 علامه آن سستی و سوزش در جانب راست یا ماد فاسد باشد که طبیعه
 بدفع آن مشغول باشد علامه آنست که بعد از آمدن اسهال خفه شود یا در
 روبرو آن بود و بان بر از زرد آب یا جوکی باشد یا سبب صفرا باشد یا حلقه
 سوخته گاه باشد که گوشت بدن را بکند از دو قطعه قطعه گوشت با سهال آید

بالی

و گرمی باشد شراب باب کرم و لعاب حلیم بهی بدهند و خفته نرم کنند و در دهان
 که قوی را بنجامیه نافع است شور یا بدهند و گوشت او و خراطین خشک کرده
 و سرکین کول که استخوان خورده باشد خاصه که استخوان در سرکین او باشد و بر
 بالا خاشاک باشد علامه آن آنست که سفید باشد که هیچ رنگ بآن مخلوط
 نباشد انفع اشیا گفته اند در آب عسل یا در شراب بدهند و در او نان خشک
 بوی و نمک و فلفل بدهند و روده کرک خشک کرده انفع است از سرکین او و اگر
 استخوان در سرکین کرک یافت شود در غایب نفع است تا غایب که گفته اند که او چنان
 او نافع است خاصه که خوردن او و گفته اند که در پوست پلنگ یا کوزن یا
 بشتم کشش کرک او را گرفته باشد و از کرک کرکینه باشد یا ورنه نافع است
 اگر شام کورن را بوزند و در زمان در دیاشا مندی الحال در و نسکین
 باید و علاج قویج السواهی آنست که صاحب قویج را بغیر نماند تا بسیار بر جگر
 جستن مختلف و شکم او را سس کند نرم نرم و جو که سفید کند و ساقها او را قلم
 کرکینه نهند اگر باین رود یا بجای خود نماید بغیر نماند که یکسر سیاب یا دوسر
 زو بر و شکم او را بماند و قدمی چند برود تا سیماها برون آید و اگر در
 صعب بی طاعت پیدا شود او را سرنگون کنند تا سیاب از حلق او بیرون آید
 و علاج کرم در باب او گفته شود و علاج ورم روده را فصد است و فساد
 نرم کنند چون سفته و خظمی و خخل بنهند چون خظمی و اکلیل و بابونه و حلیم
 و نیم گتان و در رگنه آب نشاندند او را که از این داروهای جوشانیده باشند
 و خفته نرم بکنند که در بنجامی لعاب خیار شمر در و غن با دام باشد و آب الو

خوش

بجز دو شراب بنفشه بیاشامد و دو کرم که در روده پیدای شود جاری است
 دراز و بزرگ می باشد که تا یک گرم باشد و موضع آن در روده می باشد و در
 دوده خود مثل آنکه در سر که می باشد در روده می باشد و علامه خاریدن
 معده است و پیرون آمدن که معده ریزه بسم که معده باشد مانند تخم کدو و عسل او
 در روده او و قوتون می باشد چهارم گرم می باشد در روده او و باین روش
 اشتها می باشد پس آنکه او می کشد غذا و در کسکی حرکات منکر صادر شود
 چنانکه کوی که جبری می کند علامه منترک و در آب رفتن و دان و نری
 بسیار شب و خشکی لبها در روز و در پیشتر اوقات چنین می شود که
 چربی را می کشد و ساویدن و نداشتن بر یکدیگر و در خواب بر جسد و فریاد و
 الحاح و بدی خلق و گران سخن کردن و نگاه کردن بر مینه که غضب باشد و غلظت
 برانده و ولینت بر از علاج بدن را از بلغم پاک باید کرد و یا با جرم که نه بزرگ
 شخم حفظ و در در ابدار و تان به بیا میرساند خاصه با ساکار مثل کشتن خشک
 و پیرون آوردن بزم کردن طبیعه و دو دمنهار را بنفشه دفع باید کرد
 و حقه سه روز هم هر صبح قدری شیر کرم بیاشامد و بعد از سه روز چربی
 کور و تاجوع غالب شود بعد از آن قدری کباب را بخاوند تا کرمها
 نهند یک بیکر بجهت طلب گوشت و دمان خود را باز کنند و دارو نماند
 قدر شخم و برگ شغلا و آب برگ او طعم شخم و قویم و ترس و قطران و سیاه
 دانه بودند باغی و قوی و کبر و سحر و سحر و حاشا و مقل و انیمون و شخم
 حنظل و حب الیسل ازین دارو می دهند چون بکیرند و پیرون آید و اگر

طعم

بجواز

بعد از پیرون آمدن این کرمها اسهال واقع شود و طراست و کشتن خشک و سماق
 به بند دار و تان که کشنده است خفته و خورده و سر که خاصه سر که عسل بپور بالی زند
 نافه است و قاطع ماده و دوست ضما که قاتل ماده و دوست ترسی جرم
 حنظل بآب برگ شغلا و آلو بر کردن ناف بنهند اگر معده ضعیف باشد بآب
 بهی بپوشند فیتله که صغار را دفع کنند شخم حنظل نظرون شک فظون
 رمق انیمون بفساج حرس قسط و پوست سح توت از هر یک سه گرم بپوشند
 و صاف و بروغن زیت حقه کنند چنانکه در دود دراز را و کدو دانه دفع
 کنند حب الیسل یک گرم بر یک گرم فسل یک شغال ترسی یک گرم حب ساخته
 سحر و بر بند فصل با زردم ارفق المقعد مرض معده کشنده باشد پس آنکه جوی
 فضل باشد و مغلوب است و حساس دارد و مواد را قبول کند چون در اسفل
 واقع شود شقاق المقعد اگر سورتش و خشک باشد بسبب گرمی باشد و یا
 ورم باشد و ورم را بلس توان شناخت و صوبه درد و اگر نفخ خشک
 گذشته باشد موجب شقاق میشود و یا بواسیر باشد که شقی شده باشد و یا
 بسبب قوه طبیعه باشد که فضل خون را از آن رگها دفع کند علامه سیلان
 خون است با فراط علاج مداوای بواسیر باید کرد و ورم را تسکین باید
 داد و سلسه مثل شراب بنفشه لعاب دانه بهی پیچیده یا پیچیده مرغ یا پیچیده
 مریم متل باید نهاد و مریم سادج یا زرده پیچیده مرغ و متل از رقیق و موم
 روغن منقحه زرد آگوی تلخ با کوبان کشتن و متل از رقیق و موم
 سحر لطف کنند به پیله کرم و از آنجا سر دانه را بکند و از جرمها برش

بسیار است و در معده و در روده
 و در اسفل و در ابدار و تان
 و در روده و در اسفل و در ابدار و تان
 و در روده و در اسفل و در ابدار و تان
 و در روده و در اسفل و در ابدار و تان

و قایض و قبض طبیعت در غایب بدست است اما المقعد سستی مقعد
 آن نشین بسیار است بر سنگ یا رطوبه باشد که در عضله مقعد باشد
 آن مقدم میست و نرم و خشکی مقعد با ورم مقعد باشد علامه آن ظاهر
 است از درد و نتواند مقعد یا عضله بریده شده باشد پس فریب یا سقوط که
 دفعه بر مقعد رسیده باشد و آن علاج ندارد و ورم را در او کنند باز
 که نفع ناده بدیند یا تخمیان یا بد و مزاج را با عذال آهوند و مقعد را قوت دهند
 و بیشتر ورم از مایه سرد باشد فصول طرائث دانه کل خطمی پوست انار
 مورد قسط مرغ و جو خشک و در آن آب نشیند و بروغن قسط چوب کنند
 کرم باشد و اسفنداج و دانه کل و برگ مور و خشک کوفته و معول از رقیق
 و از خود گذر کوفته و پیچیده بر گنیا باشد بعضی یا تمام را از زج المقعد بیرون
 آمدن مقعد اگر سبب رها باشد مشکل جای توان برد و اگر عضله سست
 شده باشد قایض بخوشند و اول آنرا بروغن قسط یا روغن کل کرم
 کنند و در آب کرم نشاند و او را به پیچیده آهسته آنرا بجای برند و در آب
 داروی قایض نشاند و اگر داروی قایض سوده اول بر گنیا باشد بعد
 از آن در آن نشیند بهتر باشد و حکم بر پیچیده به بندند و اگر جای نرود
 و از دانه کلین مثل خطمی و تخم خطمی و متکین هر دو مثل پوست تخم گش
 و با بونه افشاده کنند و او را در گنیا نشاند بعد از آن بجای برند حکم
 المقعد خارجین مقعد خلط بورق باشد یا خلط تیز باد و در علاج اول در
 از آن خلط مسهل و حقنه پاک کنند و دوده را علاج کنند و حجامه عصب کنند

ملفقه

و دیگر که ترش مقعد را بشویند و او را ام المقعد ورم مقعد بیشتر مایه خون
 و صفرا می باشد و آن ظاهر است علاج فصد باید کرد و اول بروغن کل چوب
 کنند و زرده پیچیده مرغ و روغن بنفشه با دام و موم قیر و طی سازند و اگر در موضع
 باشد آب کشیز تر افشاده کنند یا مرهم خل در روغن کل حل کنند چون ورم
 از ابتدا بگذرد و قرار یابد مرهم دیا خلیون نیکو باشد و دارو را بر منجم
 چون خطمی و بخاری و با بونه و بنفشه بنهند و بیشتر از آنکه نفع یابد آنرا بکشند
 با که تا نوزاد میرود و البواسیر بواسیر بر انواع باشد و ثولوی می باشد بر شکل
 رخ خور و عینی می باشد پس کردن بر یک زعفران و ثولوی می باشد نرم و سبب
 خون می باشد و اگر بلغمی باشد مانند غاب باشد که در درون مای می باشد
 مانند برده که بر نوع باشد و این انواع در ظاهر مقعد می باشد که آنرا احکام
 می توان کرد و آنرا ناتی میگویند و در درون مقعد می باشد و آنرا غایر
 میگویند و این نوع بدتر باشد و بیشتر از سودا باشد یا خون سودا
 و ثولوی بود و اندر یک تر باشد و این انواع عیامی باشد که به خون
 ترشح نکند و مفتوح نهر می باشد که از آن خون و زرد آب می آید البته باید
 که از بواسیر خون ترشح کند و سیدان و خون آنرا به بندند مگر ورم ضعیف
 باشد و این نوع از اکل و سودا و سرطان و جذام و صحر سودایی و
 حمه و ذات الحجب و ذات الریه و سرسام ایمن باشد و اگر بر اثر وقت
 و عادت خون بسته شود و هم استسقا و سل باشد و اگر عاف نشود یا
 حیض فایده تمام دهد و رنگ حاجب بواسیر زرد باشد مایل بسری

حبابات چون زاکا و خون ساوشان و مرجان و کلنار و کزبر و
 پوست خوک و کوش و زنج غلبوت و اقا قبا و ماز و کوفه بر بوا سیر باشند تا
 گوشت برود و مندمل شود و انجبار شربت او بغایت نافع است در خون
 بسن هر عضو که باشد و اما مذملات دارو تا قایض است و گفته شد
 و اما مسکنات و جبریات که کشنده و آن مینات و مخدرات است
 از جبهه غذا غلیظ و کثیف و چربی که خون را بسوزد و دارو را
 کرم و کباب و قلیه احقر از کند و عذاز خوردند که زود هضم شود و خون لطیف
 حاصل کند بخود آب زرده پخته مرغ و امثال خربزه و هندوانه بغایت
 خوب است خربزه اول سال بهتر است که او را کرمه میکوبند از حیره
 زهر حق می باشد و زهر باطل از حیره حق سببی او درم کرم باشد در روده
 مستقیم یا خلط صفراوی یا بلغم شود یا آنکه بسیار نشسته باشد بر زمین
 محکم یا بر زمین بسیار نشسته باشد عادات جمله ظاهر است و زهر باطل
 است که ثقل خشک در روده مانده باشد و هر طفه تقاضا قیام شود
 در طوبه که بر سطح روده باشد می تراشد و گاه گاه ثقل اندک بیرون
 آید با سهال و اگر آنرا بقایض معالجه کنند چهار ملاک شود و فرق میان
 زهر حق و زهر باطل است که در زهر باطل کرانی در شکم و درد و بیخوابی
 باشد و معض باشد که دفع شود به بیرون آمدن چربی اگر قوی شود و خف
 شود و نهوه کم شود و بیشتر چرب باشد و خشک خورده شده باشد و باطل این
 حله توان شناخت که تخم چند از خربزه فرو برند اگر بیرون آید زهر حق

حبابات بدن را از ماده پاک باید کرد بعضی صافن و آن رک باشند و چون
 پای درک نابض و آن رک باشد در زیر زانو و حجامت میان هر دور رک
 و مسلسل سودا باید خورد و جگر و پسر را با عسل باید آورد و دایم طبیعه
 نرم باید داشت و دارو تا بر با سوراخ است مسقطان و مفتحات
 مرملات و حبابات و مسکنات در دمی باشند و این انواع ضار و زهر
 و بخور می باشد فاما آنکه مسقط باشد اولی است که آنرا به برند و تمام را
 قطع کنند البته یکی را بکند و بر قطع هر کند مسقطات چون دیک بر
 دیک و فارغون و مانند اینها و چون سیاه شود ازین دارو تا کوبند
 بپوشند و بر بوا سیر نهند تا در آن شکین باید بار مسقط را اعاده کنند تا آن
 دانه بوا سیر بپزند و با سیرین زهر بر بوا سیر نهند از خشک کند بر زمین
 در آب نشیند که در آن قابض باشد مانند عدس پوست انار و ماز و کلنار
 و دانه کل جوشانیده باشند و اگر در دیش خطمی و حصار و منفه را بپوشند
 و در آن آب نشیند و اگر پیش از قابض روغن کوسنجد بسیار باشد پس
 از آن مرهم استغذاج و مرهم از سنج بکار برند اما مفتحات بکار برند اگر خون
 ناید یا بسته شده باشد و چون رفتن احتیاج باشد و در موضع باشد متعاقب
 حجام رون و رک صافن و قابض بکشند پس از آن کوهان یا منفره شود آن کوه
 بار و روغن دانه زرد و آکوتیل یا شفا لوی تنه و متعل مجموع بهم خلط کنند یا جدا
 طلا کنند پس از آن منفره به نهند مثل زرق کبوتر و محوای و پیر زود زهر باطل
 و بخور مرهم و صافن بکشند گاه باشد که چون فصد کنند بوا سیر بکشند و اما

حبابات

است والا ذی بطل است و اسفول و مانند آن مین حکم دارد و علاج
اما علاج باطل بنسب طبیعت شود مثل شراب بنفشه با سراج عظمی و لعاب
سبی یا چون بنفشه باب کرم و شاید که احتیاج شود به لعاب خیار شیرین
با دام یا کیره و رب سوسن و گاه باشد که باب کرم کفایت نشود که
بیش از آن در جانشینند و اگر قوی تر باشد حفته بینه کنند که در آن
حفته مثل ازرق باشد غذا اسفید نه که در جانشیناری و اسفید باشد
و اما زهر حق آله سبب سرما باشد موم و روغن فستق را قوطی سازند
و بر مقدار مندر و حان و سحر و مقدار را بخورند کرم کرده کرم دارند
در آب کرم کشند و بر زمین کرم حمام بنشینند یا خشت را کرم کنند
و مندر بالا آن خشت منند و بر جانشینند و زیره را بنشر آب صاف بپزند
عجیب است و طلا نیز بکنند و اگر سبب حاره باشد و خلط کرم بوی خوش
و خطمی دانه کل را بجوشند و نطول کنند و شاف زهر بر دارند اگر در
باشد صفت آن زعفران کنند و مضمه ماری حصص هر یکی جای افون
هر شافها سازند مانند دانه سجد و مرهم مقل و قوطی باب کشند
نافع است اسفول و تخم ریحان و تخم مرو و بارتنگ بزراب ضدان با نرا
زردک بدهند و اگر عطش باشد شیره خرفه باین تخمها بدهند سوی تخم
و تخم ریحان غذا برنج و کشمش خشک و زردک فنی کنند یا جگیده بنور
کاو و اگر ضعف باشد طبع یا مرغ اضافه کنند و اگر سبب ورم باشد
کنند و روزی سه روز چربی بخورند و علاج ورم کنند و اگر از نشستن سراسر

بح

باشد بر زمین یا زمین محکم روغن کل و زرد و بنفشه مرغ شیر کرم بر معده
شند و بیشتر زهر را نکشد و کرمی لطیف و نطول شیر کرم نفع رساند و
حکمی و هر چه غذا بخورد و دهد باشد فصل شازدم ارفض الطحال و زهر
و الی قان الا صفر و الاسود و اجتماعا هر صفا سبز و زهره و در قان زرد
و سیاه و بر قان که زردی و با سیاهی هر دو بهم مخلوط می باشد که در روی
و بدن ظاهر میشود و سبب آن غذا که تولید صفرا و سودا کند یا کرمی که غذا
را صفراوی سازد یا سودای سازد و کزیدن حاره یا مار و زهره است
یا غایب کرمی هوا که خلط پیروز و صفرا می سازد که سردی هوا که مادها
در بدن منجمد می سازد و سودا می شود یا سده باشد میان محوی حکرو
زهره علامات سده است که زرد و بر قان زرد در بدن ظاهر شود و بعد
از چند وقت قوی تر شود و اگر سده در جوی که میان زهره و رود واقع
شود زرد و جس طبیعت شود و بر آن بر قان ظاهر شود و اگر سده میان
جوی که از جگر بهر زهره است واقع شود زرد و بر قان سیاه شود و بر آن
بدت اشتها کم شود و اگر میان سبز و معده واقع شود اول اشتها
کم نشود یا سا قوط و بر آن سبز بزرگ شود و بر قان ظاهر شود
گاه باشد که سبب ورم سبز باشد و ماده بر قان ظاهر شود و اگر
عفن شود تب شود علاج طراج را با اعتدال آورند تا این ماده حاصل
شود و اگر از زهره باشد مداوا کنند و سده را بکشایند یا جگیده
جگر ذکر شده و ماده موجود را از صفرا و سودا از بدن بیرون کنند بمکمل

عفن می شود

که مناسب آن خلط باشد و بنوعی و لوق کردن در حمام و در آب زن نشستن
 که مناسب که باشد آب برک کاسنی مجرد یا آب کرفس که سینه ساده یا بروری
 یا آب انارین یا سکنجبین مجرد یا شراب دیناری یا آب کنک جو شراب
 اصول بر رقان سیاه را مسهل است ریونند سکنجبین قوی تر غار لئون و
 رادند و نیم شانه مسهل موافق صفراوی را بغایت است آب شانه
 ده سیاه از مندی و ده عدد آکو و تخم خمار و تخم بادرنک و زرنک از هر
 یکی سه درم غار لئون یک مثقال در آن آب جوشند تا نیم بماند و بر بازده درم
 منو حار سر و نیم سیر مثقال ریونند و نیم درم روغن بادام صاف کنند نوع
 دیگر از برای دفع سودا طبع ایتمون فی هیلیم نوع دیگر ایتمون اسطوخودوس
 غار لئون و ارمنی شسته ریونند از هر یکی نیم درم روغن بادام صاف کنند
 و بعد خیال سر کنند و قوی فرمایند و آب ترب را سکنجبین و قدری نمک بدهند
 بر بالا طعام صحی حاصل را بخورند و آب آنرا بیا شامد و در آفتاب نشیند و لوق
 کند و شبه شود و گرم بسل زان این مطبوخ را بیا شامد بر ساسا و شان و دوندک
 و بودنه باغی را بخورند بلاق کند فی الحال از رقان زرد خلاص بماند
 مزور در مراح با مایه سر مراح ماسر که و کنک جو بقند و حس و سر که با مرغ حوزه
 بر اندانار و موز مناسب است و نیم لطلال نیم درم سبز و نیم سبز زیت
 از سودا باشد و اندک از صفرا و بلغم باشد و نادر است و بیشتر درم در رنگ
 سبز باشد چون مادم و امیل سفید دارد و مرق میان نیم درم آن با
 که در درم کرانی باشد و چون مسکنند در دکنند و در نیم درم کسین و فافر

باشد و سبک باشد سبز علامه ورم سبز است که کف دست و قدم با سوز
 داشته باشد و گوش و سرنی و ایم تنگ باشد و چون سبز کلان و تشنگ
 و شکم بزرگ و جگر ضعیف شود و رنگ سیاه باز رویه و کردن ناریک
 شود و سر در پیش افکند و بدن ضعیف شود و علاج در علاج ورم سبز تدریج
 قوی باید چون سبز را برادر و نای قوی تر کشد باید آب جگر و نیم درم
 و صلابه سبز است که هر روز صاحب سبز سه کف از بول جو و بنفشه شامد
 ده روز متعاقب سده سبز بکشد شراب بروری و شراب اصول و در ص
 شراب دینار و سکنجبین ساده یا آب بادیان و کرفس سکنجبین و نیم درم
 اصول و ترناق بزرگ خاص نیم سبز و اگر گرمی قوی باشد سه نیم غر و نیم
 تخم خیار سکنجبین نیم کاسنی گفته سبز بد است باید که تا ممکن باشد غذا کم
 خورند و غذا لطف خورند و آخر از غذا که سودا الیکر و چون عدس
 قدید و باد بخان و نه و لازم گیرند مایه کبان فرب و حوزه مرغ خاص مرغ
 حصی آب باران در کاسه خوب گزیام اشامید و عذار اساعتی در کاسه بگذارد
 و کندم شبنم نعوذ است کرده فصل هفتم امراض النبی و المعانی گرم کرده زردی
 بول و سوزش و قطن کرده و شبنم و تشنگی است علامات سردی کرده یخزدی
 بول و ضعف بشت و قله شوه است علامات لاغونی کرده لاغوی بدن است
 و ساق و شدن شوه جاع و ضعف بشت و نادر و نرمی علامات باد سبز
 عدم کرانی و سبک بر ناست و در ضیق در و از جای بجای علامات حالات
 مثانه صلابه گرمی مثانه سوزش است در مثانه زردی بول زیاد و از رنگ

عصا شنبلیله
 دار و زدن سبک سبک

که جگر و کرده و بدن احوال کرده باشد علامات سردی مثانه سفیدی بول
جنازه در رنگ بول گفته شد و در یافتن آن حال شامل و بطریقه شود و در
خشکی مثانه تقدم مرضا کرم خشکت و سبها که مثانه را خشک کرده باشد از
مرض و زیاده و اسهال و قله بول علامات رطوبه مثانه سلس بول است و
علی بن اویس یافعی بزرگ خشک الحشاء فرق میان سنگ مثانه و علقه
است که در سبک مثانه مانند آن مسل که جای فرو بردن و این درد را بالا
فرو می آید تا آن محل که قرار می یابد و درد در علقه قوی از بایان شکم با رانی
آید در ابتدا و از راست در می آید و در شکم برانگیزه می شود و در وقت
خدا معده در روده در سبک می باشد و درد در سنگ زیاده می شود
در وقت غذا و در قوی نه دفعه و افعه می شود و در مثانه بزرگ مانند کلان
می شود و درد در قوی نه در وقت نرم شدن طبیعت کم می شود و در سنگ
مثانه تفاوت نمی کند و در مثانه در اول رنگ در بول فهم می شود و درد
در پشت و در قوی نه نشان و معوط شهوه می باشد حشاء الحشاء و المثانه
سنگ کرده گران است در قطن درد در وقت که رود با پر شود از فضل
یا از باد بسبب مزاجه و سرخی رنگ در بول علامات سنگ مثانه خارید
هم قضیب و عانه و در و انش قضیب بعین چون بول تواند کرد
با نکشت که در مقعد کند ما عانه را بیفتد و در جنازه سنگ بالا رود و
رنگ خاکسری یا سفید باشد بسبب حادث شدن سنگ پیش بلغم
چغندر غلیظ باشد که در کرده یا مثانه و مکرور می کرده و مثانه در و

سفر کند و رقیق تحلیل رود و غلیظ بماند شود و آنچه در کرده باشد سرخ
باشد چون کرده سرخ است از گرمی کرده رنگ کب می کند و از غذا که کرده
می آید و سنگ مثانه میان زردی و کبودی باشد و در مثانه سنگ کرد
پیشتر واقع شود بسبب ضعف قوه پیران و جوانان قوه کرده ایشان بسیار
مواد را تحلیل دهد و هیچ اخلاط نتوانند داد علاج اولی است که اول قی
بسیار بکنند و اسهال بلغم کنند و غذا لطیف خورند و در ادرار بکشند در
بعضی اوقات دانند که اندک جمع شده بعد از آنکه معده و جگر از اخلاط
بالک شده باشد آنچه در کرده و مثانه مانده باشد با در آوردن دفع کنند تا بجز
نشود بعد از آن داروی که سنگ را ریزه سازد و بخورند و داروی که سنگ
را بکند و بجزرات گذرد و مانده رسند و داروی که سنگ را
بر اند حکم قطب بسان عود بسان روغن بسان نغایه قوی است
حشمت اسفول و قذر بون کم به گرمی است بر ساسان رما و عرق بون
عقرب قوی است رما و خوکوشن بکینه کوفته مانند عصاره و او و رما و
بوست پخته مرغ که در وقت کوفته مانند عصاره یا سنگ جوze پیران آید باشد
رما و کرب و سبک که در اسفنج یافت میشود و دوا که او را عطیه اند می کنند
که در اول که انکو ریزین می شود که اول صیف باشد تسک چهار ساله بگیرند
و بکشند خون که اول آید بریزند و آنچه در آغوش آید بریزند و باقی در را که کوط
باشد بگیرند و بر کرباس می آید از خشک کنند جانی بوشیده باشد از عصاره
ازین خون یک گنج بآب ترب یا آب کرفس بپزند عمل عجیب کنند و جگر اسودد

نور

صفی مناسب است اما داروی سنگ مثانه باید که قوی تر باشد از داروی کرده
 و دایم در آب گرم بنشیند و مرطوبت در جای خودش تار یک با سانی بیرون آید
 و ازین دارو مفرود خوردن یا نیز کبک کنند ^{الکلی} ^{المثانه} ریش کرده درش
 مثانه در بعضی علامات شریک اند فرقی بموضع درد توان کرد ^{عینه} بزر
 ای و اسمان پاک باید کرد و ماده را بجانب روده میل باید داد شفافات
 و حقیقه نرم و از جری ترشش شور شیرین اجتناب کنند و گوشت کم خورد
 و اگر ضروری شود بیک خوردند و از جرج کات بد اعتدال نماید خاصه از جرج
 و غیر صیاح آب جو ساده یا بقدر قدری بخورد و درم ^{الکلی} درم کرده سب
 خون و صفرا و اندک بسبب بلغم و سودایی کم باشد و صلب هم می باشد و این
 درم در تمام کرده اگر در نزدیک جگر است درم در کرده راست باشد و اگر نزدیک
 مثانه باشد و در جانب چپ در کرده چپ درم باشد و اگر در کرده نزدیک روده
 باشد قویچ مشبه شود و بر جانب که درم دارد و توان خفیدن اگر درم کم
 باشد تب را نرم باشد کای زیاد و کای کم شود و قشعر بره باشد یا سوزش
 و اگر درم قوی باشد فرید باغ رساند و دهن محسوط اگر در اول تب بول
 رقیق باشد و دماغ بسلامت و جگر و معده و آنچه در احشاست و عدم اسمان
 دلیل نیست که درم در کرده است و اگر رقیق بول باشد دلیل نیست که صلب شده
 یا درم چسبیده و درام ^{المثانه} درم در مثانه کم حادث شود و اگر درم حاد
 شود سبب صفرا باشد یا مخلوط بصفرا علامات آن گران و منته شدن
 و اگر بدن و خیلدن و ترک زدن و شکلی و شکلی دستها و با بیا بیدن

شده سکندن عسلی و الحامیه موافق است بینه نایه فکوش خاصه باب خاک مرطوب
 رز و بوی مادران ما شیره الجمر خشک کرده بدیند یا آب سداب که جویند
 باشد ما آب بخود خنک المشان از جای رفتن مثانه سیمی ضربه یا سقط باشد
 که بر پشت رسیده باشد اما آن سلس بول است یا بند شدن بول علی
 خصیه فکوش خشک را بسایند و بشرب ریحانی بدیند یا حبه فکوش را بوردند
 و باب نیم کرم بدیند و غالیه نیز موافق است مع المشان سبب آن ضعف نام است
 یا طعام نفخ خوردن عسل روغن قسط مار و روغن غار و روغن مزاب و روغن
 کرم برعانه او بماند و سداب و ارزن کرم کرده برعانه کما دکنند حق ابول
 سبب حده و بورق بول است یا غلبه صفرا و رگین بودن بول است یا
 قوه جوی بول که قویست اگر با بول جوک باشد یا عدم رطوبه که حده بول را بکشد
 آورد در جوی مقب و آن پیشتر و احسن خشکی بول مجری از بسیاری علاج
 می باشد و علامه آن عدم رنگ و بول است علاج آنست که در قوه گفته شد
 و جگای بدن شیر در خان بار و روغن منقش در سوراخ خصیه و لعاب خطمی و
 ما مشا روغن کل یا سفینه یا بادام مناسب است علامه ضعف مثانه گفته
 شد بول سبب ضعف مثانه می باشد از دفع ضعف و سبب بدی
 مزاج باشد پیشتر آن مزاج سرد باشد یا ضربه یا سقط یا حبس بول یا عدم
 باشد سیمی در کسده باشد در مجرای بول خلط یا نول یا قون غلیظ یا
 نول کسده شده باشد یا بشمار که باشد علاج سبب کنند و مدرات مانند
 کوفس و فوه و شب و تخم او و ترب و آب ترب موثر قوی است آب بخود

عاصمه

در کسده باشد در مجرای بول خلط یا نول یا قون غلیظ یا
 نول کسده شده باشد یا بشمار که باشد علاج سبب کنند و مدرات مانند
 کوفس و فوه و شب و تخم او و ترب و آب ترب موثر قوی است آب بخود

خاصه بخود سیاه و تخم سرد بار و خون تخم خیار بن و فوئزه و مثانه این
 و خشک کرده سردم بشرب ریحانی فی الحال بکشاید و درم ارطن
 نری سوخته بشرب ریحانی و حینه وان سمای و نمک هندی از هر یک چهار مثقال
 باب کرم بیاشامد و نمک سفید را شافه کخند کرد در مقعد سلس بول
 در آن سلس بول است که بول بی ارادت بیاید و بر نگاه داشتن قادر
 باشد و بول کردن در فراموش نیست که در خواب بول کند سبب آنست که چربی
 که درست بسیار خورده باشد مثل فوئزه و شراب یا مثانه سست بند باشد
 یا عضله مثانه بسبب بدی مزاج مثانه و باورم باشد یا ثقل خشک یا قوه از
 جای فوئزه باشد سبب ضربه یا سقط که مثانه را تنگ کرده باشد که بول بسیار
 در وجه نتواند شد بی اختیار بول بیاید و گاه باشد که قوه نشانی در خواب
 حقه بول اندازد یا بد قوه دفعه بول را در حقه آورد و دفع بول علاج اگر کسب
 کرمی مزاج باشد داروهای قابض سرد بعل آورند چون سماق و رب اود
 عوره و رب اود و کشتیر خشک و هلو و تخم کاه و تخم حبه و کافور و طبایع
 بشرب انار ترش یا دوع کاه و اگر سبب خشک باشد شکر کرم قابض چون
 سک و سعد و قسط و مرنگ و اسطوخودوس و کنیز و فلیه یا کشتیر خشک در
 مزاج کرم روغن کل طلا کنند و در مزاج سرد روغن قسط روغن بن
 و در سببهای دیگر علاج آن سبب کنند و اگر درم باشد علاج و درم کنند
 و اگر ثقل خشک باشد تبیین کنند و اگر فقره از جانی رفته بجای آورند و یا
 ریش خشکی و ابر را گویند و چون آب خور و فی الحال بول بیاید سبب کرم

کرده است که دایم آب صلب کند زاده از آب مثانه احوال بوزند کرد
 پس دایم صلب کرده دفع باشد و از سردی نرمی باشد علامه آن خونی است
 و عدم رنگ بول و سستی اما در است اگر این علامه در علاج باید
 شود و علاج رب ترش و میو ترش و داروهای سرد و قابض است
 در موقع سردی در علاج سلس البول گفته شد سه پهنه مرغ را در آن
 بکشد و روزی یک بار بخورد و شور با سازند نافه است و علاج آنکه از سردی
 کرده باشد بچوننا کرم خوردن و طلا کرم قابض چون دادن تخم
 بول حار باشد میان عمر البول و سلس البول سبب آن یا حار بول
 است که مملت ندهد که جمع شود با طبیعت دفع کند آنرا تمام سبب ضعف
 مثانه یا فرجه یا جوب مثانه باشد یا ورم که مثانه را تنگ کرده باشد و آنکه
 اندک دفع شود یا عدم حسن باشد که بر ضبط بول حاضر نباشد بخانه
 کسی سرسام داشته باشد واقع باشد علاج علاج حده بول باشد و
 تقویه مثانه و قرصه و جرب و ورم و اگر از سردی باشد مثانه را با عسل
 آورند فصل نهم در امراض اعضاء التناسل اعضاء تناسل خفستین
 و عروق که قریب با ورت و قضیب علامات کرمی این اعضاء بسیار
 میگل است بجماع و موی بسیار بر عانه و ران و کرمی منی علامه
 سردی آلات ضد این علامات علامه تری رقه منی و سرقه انزال
 علامه خشکی علیظ منی و بطول انزال است سبب آن خون
 و روح یا تنج بسیار که در قضیب می آید و موجب لغو میشود و از آن سبب

شود

در دهم

نمود باشد در کلمات مرود بطوس و چون فلاسفه و دوا المسک و
 متقال حواش بر و در آب جبر و دوا اسقینون و جوارش و مکی
 گوشت کوسفند رسیده بچو و بسیار و رشتا و باقی مدار چنی و حوین و نمک
 اسقینور و در خلیل و گوشت مرغ و هم سیم و برنج و بشیر و شکر و ماهی بریان
 و بیهضه مرغ بکنند و بسیار از برای سردمراجان اما گرم مراجان را جدا و کدوی
 و میوه تر چون انکور و کاه و گاه باشد که گرمی با فراط باشد و فیه و غیر
 خشک و امثال آن قوته کنند چون مزاج با معتدل ال بد گرم ارجان و سرد
 مراجان از چنانکه بسیار ترش باشد احرار باید از فلفل مرکب و خرد و
 شکر بچوشند و آب آنرا بیکرند قدری اضافه کنند قوه باه بدهد و حقه با
 آورد کلامیش و باه و کدوم کشک و کبوتر کیم و جبر و معات و نور بران
 و شعل و مغز تخم مار و حارک و جبر مجموع را در و یک سنگین کند و قدری آب
 که مده شود و در سور کنند و چون مده شود صاف کنند و قدری روغن
 کوسفند و بیه کرده سقینور و روغن نار دین اضافه کنند و حقه کنند
 کثره الشوه بسیاری شوه کردن اگر با آن قوه است و ضعف شود
 هو المطلوب و اگر اعضاء که منی حاصل میکند قوی باشد و دماغ ضعیف
 اگر جماع میکند عصب ضعیف میشود و از ترک جماع منی جمع میشود و بخار
 می آید و موجب صبح و سودا و امراض دیگر میشود و بر واجب است ترک
 جماع کردن و غذا و دوا که باه را قوه ترک باید کرد و دارو که منی را
 خشک کند عمل باید کرد کثره الشوه با عدم انزال یا دیر انزال شود و
 جماع

جماع و ضعف شوه و قله قدره بعضی را این عالم می باشد پس آنکه منی انسان مجذ
 شده شوه در حاکمی آید و نه آنکه در از غایه خشکی و انزال نشود و بسبب جودت
 منی و با این عالم در خواب انزال شود پس آنکه منی او گرم میشود در خواب
 جماع جمیع دارو با گرم که گفته شد و روغن با گرم حوزدن و طلا گرم کردن
 چون روغن فسطویه شیر سرکه ال اندال به آن باشد که ترک جماع کرده باشد
 بدان که منی بسیار شده باشد یا سبب گرمی و میتر شدن منی باشد و کشا و کی
 بوی منی علی عذرا سرد و تر و شراب معروج و جماع است کثره الشوه باطل
 بسیاری لغو شود که شوه نباشد بسیاری رطوبه است و حاره که از و نه حاصل
 میشود علی دارو نار سرد مثل کاه و برک خرقه و لسان اطل و کشیدمانند
 آن بر حصین و عانه طلا کنند و قطعه سرب بر پشت بندند و بعد بوط بسیار
 نوط باشد یا سستی معقد چون بجماع شغل کرد و نعل بی اختیار واقع شود
 طای پس از جماع فارغ نشود و از بر او دارو با فایض که گفته شد را در
 معقد بچوشند و در آب آن دارو مانسیند و بان دارو با فایض حقه
 کنند تا شد طراشیت و مورد و ماز و دیورت انار ترش و کلنار و بلوط
 و بیه علی است که معقول رجال میشوند بحسب تقاضا ماده منی بسیار که جمیع
 میشود و دل ضعیف و نفس ساو و اتش را کم است بعضی که ایشانرا این
 علم عادت می شود سبب است که بعد از آنکه یکی ایشانرا جماع می کند از لده
 جماع ایشانرا فدره می شود بر جماع کردن و بعضی را انزال میشود و آنکه جماع
 کنند و بعضی دانه فدره بر جماع می شود نه انوال و ایشانرا ازین جماع

جماع

میدهند لذت است علاج ایشانرا ادب بلیغ باید کرد و محبوس ساختن و وطن
کردن باین فعل شنیع و حکایتها که ایشانرا ازین فعل باز دارد و اگر
از خاریدن منع باشد آن خلط که موجب حله می شود و اکثر آن بلیغ شود با
بمسمل و حقنها دفع کنند خاصه حقنه که بر دهن منفه و عا بها باشد اگر بسبب
مزاج التوفی باشد و آنرا صور ذکر آن باشد بی علاج است
که ذکر را بزرگ کند و درشت دکر را بالند تا نیکو سرخ شود و دروغنا
کرم بالند پس از آن رفت بحسنانند و علقه و حراطین خشک کرد و طلا کنند
فصل بیستم در بیان علاج کرم در شکم
را که قدری مشک بتراب قابض و دره سازند قوی تر از آن مازوی خام
رد و در معاج اذ هر چه بتراب قابض کرده کسان بردارند داروهای کفرج
را کرم کند مشک زغوان در شراب ریجانی جوشند و خورده کتان بر آن غشته
کنند داروهای که لذت آورد کباب با حلیت باعل که را در دمان نگاه
دارند و بران آب دمان بنج آلوده ذکر را آلوده کنند فصل بیست و یکم در بیان
الرحم علامات رحم دلیل حد است مزاج گرمی رحم قله حیض و سرخ دلیل
خون است یا زرد یا سیاه یا بل یا بیاهی دلیل سودا است و بوی بد دلیل
عفونه است و آنکه بوی نرارد دلیل سردی رحم است و سند دلیل بلغم
و بسیاری موی و خشکی لبها و کسریه نبض و رنگین بودن بول دلیل گرمی
العصر ممسح شدن و دلشدن است سبب آن بدی مزاج رحم است
بأن که سرد باشد و علامت رفتن حیض و قله موی بر عانه و دراز بودن بیان

己

بر وزن کعبه

۳۰

حیض علاج رحم را از خلط بلغم پاک باید کردن با باراحت بر از آن بخواهد
 کرم چون دیوار المشک و مشرود مطوس و سحرینا و روغن نار کرم چون قسط
 و نرکس و یاسمین و بجز کرم باید کرد بدار و نار کرم چنانچه رسم زنان است
 ریح مسخن و جوارسرد و حی الفار سیبی و کراکه مزاج رحم بسیار کرم باشد
 علامه بسیاری موی بر عانه و قله حیض و کرمی آن علاج تبدیل مزاج باید
 کرد بشراب نیلوفر و خشکس و در فربهی بدن باید کوشیدن سیبی و کرفس
 رحم است علامه لاوی و قله حیض و علامه آن و خشکی فرج علاج بد مزاج
 رحم را بعد از آنکه میوه ترتر باید ساخت و روغن نغشته و روغن نیلوفر و روغن
 بادام دایم بر رحم طلا باید کرد سیبی و کرتی رحم است علامه آب
 رفتن دایم در فرج و چون فرزند طحان شود ببلوغ و از جمله رطوبت پیش از آنکه
 چنین بحال رسد علاج تنقیه رحم است از رطوبتها با باراحت و فرجه
 مشتمل و انزروت و شب و سماق و مرور و عوان و عود و بصل و روغن نار
 کرم محلل چون روغن بان و امثال و حقنه کردن بدار و نای کرم خشک
 قابض و اگر خلط در بدن و رحم باشد بدن را از آن خلط باید کرد و بلغم
 و صفرا و سودا و علامه هر یک گفته شد و علاج نیز گفته شد که مسهل بلغم
 و صفرا و سودا سیبی و کرا فراط فربهی مرد یا زن می باشد علامه آنست
 که بدن یا مرد یا زن می باشد علاج آنست که بدن یا زن یا با اعتدال و دردن
 بقله غذا و ریاضه و فصد و مداومت بهر اطفال صغیر و زیره سیبی و کرفس
 و فاس شدن منی مرد است یا سرد است یا بسیار کرم یا بسیار خشک

مقرر است

بسیار رقیق علامه هر یک از این چهار نوع گفته شد اگر زنی که منی او مخالف
 منی مرد باشد که بسبب مخالفت اصلاح منی مرد کند فرزند شود ^{اصلاح}
 مزاج باید کرد تا مزاج منی با اعتدال آید و اگر بدل او زن دیگر باشد که مزاج
 او ضد مزاج منی مرد باشد فرزند ^{دگر نیست} که درم رحم است گفته
 خواهد شد یا کوتاهی شود قضیب که بدان رحم رسد و منی بر ایشان در زدن
 رحم با دنان رحم میل بجانب کرده باشد ^{فایده} ببلغمش رسد که رحم
 کشیده شده بیک جانب با امتداد است که رحم میل کرده یا نه است
 که رحم میل کرده و این شیخ را خشکی و سختی کشش رحم توان دانست و امتداد
 را به پر آمدن رکس ^{اصلاح} اگر ماده باشد رک صاف کشاید از جانب بخاوی
 میل رحم اگر کشیده باشد بروغن آغوان تولد کاو و روغن بنفشه طلا و صفت
 کنند ^{بسی} دگر درازی قضیب مرد است که از دنان رحم میل بیک طرف
 میکند ^{اصلاح} ملاحظه کردن مرد است که بر قضیب را از دنان رحم نکند
 بی دگر رخ یا گوشت زیادتی باشد که رحم باشد ^{اصلاح} بحدید باشد
 یا بد و از تیز گوشت یا زنج را ناچار سازد و در هر دو تدبیر خطر است ^{بسی}
 دگر نیست که مرد را غم با و هم عارض شود یا منی زن و مرد در جدا شدن
 نباشد اگر یکی بیشتر جدا شود مثل اشئ شود و حکم که جماع ^{سلسل} الولاده
 آسان کرد ایندن و لد برین آمدن و پیردن آوردن منیم که بارک بختی
 گویند در حمام تا ناف در آب کرم نشیند و فرج را بر روغن جوب کند چهار
 مثقال پوست خیارشور را بسایند و در آب حل کنند و بیاشامند ^{اصلاح}

بر دنان

و لد پیردن

و لد پیردن آید و شک متناطب را در دست جب که دو پوست مار خور
 کردن اما بخور مار شاید که چنین را بپاک سازد و درم الرحم اما درم
 کرم در عرق گفته شد ^{بسی} ورم ما ضربیه یا سقطه با جماع بسیار یا قابله
 بنکو کرده باشد یا بند شدن خون حیض یا فاس یا ساری منی ^{اصلاح}
 ورم بلغمی کرانی رحم و تبه و درد آتسه و تبه دست دبای بهاد و سره بول
 آمدن و لاغری بدن و اگر قوی باشد شاید شکم بزرگ شود مثل منصفی
 صلیح چون ورم کرم باشد فصد کند و اسهال صفر اول با سلیق بکشاید
 پس از آن رک مافق بکشاید خاصه که سبب حبس منی باشد و سه روز غذا نخورد
 و آب کم خورد و اگر آب بخورد بهتر باشد و در خواب نرود و اول در آب کرم
 نشیند و روغن جل شیر کرم یا کل را در آب بخوشد و بعضی داروهای که بسیار
 فصل باشد و در آب نشیند و خشک شود تا مدام شود و بروغن زیت بر رحم
 ضا د کند پس از آن حطمی و خشک و لسان اطل و اکل و تخم کتان و دانه کل
 بخوشد و بر رحم ضا د کند و پس از آن قاض کم کند و بر محل قضا کند
 و اما ورم بلغمی را راع قوی ننهند و محل قوی سازند و اما ورم صلب را
 روغن نارنگ کم کنند چون روغن خیار و روغن تخم گیان و حطبه و زرد بیه
 مرغ و مرهم رسل و طول از حطمی و جیازی و حطبه و با لونه و صمغ و کل
 حطمی کوفته به سیم مرغابی کثره الطمث ساری آمدن حیض ^{بسی}
 بسیار خون است در بدن علامه آن سرخی رنگ روی و پر آمدن
 رکس و کرانی اعضا و از آمدن خون رنگ بغیر باید و ضعف شود

صاف

فصد با سبب است و بستن هر دوستان و محبه با تشنه دادن در دستان
 و خوردن قرص کل با شراب انار یا شراب محاض با شراب نوا که در شری
 که قابض باشد غذا مرغ جوزه بسماق یا زردک یا رب انار ترش و فرفه
 بک و کلنا و شب مای و ماز و فشاره کند و اقامه و حوض سیاهان
 و اکل ارمنی و صمغ عربی و کبریا و برک مورد و باب لسان الحمل و زرد بیه
 مرغ و بر دارند و در آن نکرار کنند تا خون منقطع شود و سببی در رقیق
 شدن خون است و بر شدن و یا رطوبه بر و غالب شود و ماخلط سودا
 و آن خون آمیخته شود و علامه هر یک از این است که بنه را چون آلوده
 کنند و خشک کنند و در روز احتیاط هر رنگ کنند که باشد از زرد و سفید
 و سیاه دلیل آن بود اگر خون رقیق بود و علاج آن غلبه حیض است
 اما فصد نکنند اما اگر غلبه بلغم یا سودا باشد بدین از آن خلط پاک کنند
 احتیاط احمد سبب آن قله خون است و سبب آن لاغری بدن و زردی
 رنگ و بیشتر جوع و تعب کننده باشد سببی در غلظت خون باشد از
 خشکی بدن ماخلط و در کون خلط شده باشد که خون را غلیظ کرده باشد
 علامه سستی بدن و سفید رنگ بودن و سبزی رگها و درید و مخلوط بودن
 بلغم به برار و خواب بسیار سببی در کسده باشد در دمان رگها و رجم و
 یا گرمی که خون را خشک کرده باشد علامه التاب و خشکی رجم و گرمی
 بهضم رجم سببی در خشکی باشد که خون را خشک کرده باشد علامه سفیدی
 و خشکی روی و تفاوت بنصف و خشکی رگها و باقی علامات سردی و سستی

از داخل بدن چون رطوبه غالب بر رحم و نواحی آن علامت آن در صعب
 است در عانه و پشت و قطر و متعدد و اگر از ورعنه دویم میسب و
 احساس کردن چیزی که در عانه و چیزی که شب می آید در فرج و اگر سبب
 رطوبه باشد مسهل بلغم بدیند و حخته بدارد و اگر گرم و دروغ زین که در
 در وصل کرده باشد بعد از آن رحم را بجای او باز آرند و فرجه که در آب و در
 فاضل که در و طباشیر و مار و حنوب اضافه کرده باشند و قدری سک و قی
 و را مک مرصاحب عله را هر دو بای او را به بالا بر کشیده باشد و نواحی
 فرج را باین دار و اما ضاد کنند و بویها خوش بوی او دارند و در او
 نماید برین علاج تا هم در محل خود قرار گیرد و معاود نه نکند و اگر سببی
 بدون آمدن رحم سبب خارج باشد علاج بدین دستور کنند اگر حالتی
 است که عارض میشود و زمانرا که شبیه کمانی بتغیر کردن رنگ روی
 و بند شدن حیض و سقوط شهوة و گاه باشد که شکم بزرگ شود و در که
 کردن چیزی در شکم مانند جو که جنین و حجم آن چیز مثل حجم جنین و آن
 درم است صلب که عارض می شود و رحم و فرج را با باد و غلیظ و فرق میان
 رجا و جمل نیست که رجا و صلب است و بر آنگن شکم دستی و سها و
 بایا و شبیه با مستغایر میشود و فرق از محکم و صلب شدن بطن است
 رجا و عدم علامات دیگر از استسقا علاج شراب اصول بر و غن بیل
 و ابارج لوغاد و ابارج جالینوس و فزا و مانند اینها تر باقی بود
 و در ارات حیض آنچه مذکور شده در ادرار حیض و مجورات و آنچه مذکور

کلید

تحلیل دهد از روغننا و ضاد و اما و کما و اما و اگر صلابه باشد علاج رحم باید
 کردن و گفته شود و اخلاق این مرض شبیه است بهر و غشی
 کثره منی می باشد که در دعای منی چه شده و فاسد شده و خار سخی او بدو و ما
 می آید و این حاله حادث می شود سبب و کثره منی خون حیض است که در
 رحم جمع میشود و در می ماند و فاسد می شود و سمیت پیدا می کند و خار می
 و این مرض بود و در معین میکرد و علامت آنست که چون آمدن این علامه نزدیک
 میرسد دهن مختلط میشود و باینها از کار میرود و در رنگ زرد می شود که چیزی
 از عانه به بالا میرود و بدل و در معین میرسد و او از منقطع میشود و چون بشود
 می آید حکایت می کنند که مدو که کشته و در صرع عمل مطلق زایل میشود و
 درین علامه زایل نمی شود مگر آنکه این علامه صعب باشد علاج اما در حال وقوع
 این علامه علاج غشی است مگر آنکه چیزی که بوی خوش داشته باشد نزدیک نازند
 و مثل کندش و بعضی و امثال از چیزها که بوی تیر داشته باشد و بدان
 رحم را بر و غننا بر کرم که در و مسک و عنبر حل کرده باشند مسح کنند و ساقها
 و بایهای او را بماند و معجز بر زیر زانو او بنهند و او از صعب بگویند
 و مویها را او را بکنند و اما در زمان که این علامه نباشد اگر جمع شدن ماده
 منی باشد او را بشوهر دهند که علاج بهتر نباشد و شربت لطیف مطف
 بهر دهند و غذا لطیف و ابارجات بزرگ و جها و معجز نباید بهر و اگر سبب
 جمع خون حیض است مدرات حیض بدیند و در احتباس حیض گفته شد
 است و بدی مزاج سرد باشد که رحم را عارض شود

و رطوبه و شبیه است
 و احساس کرد می شود

ازین

که هر غذا که بر رگ رسد بجا شود و در رگ شود و علاج ابارجات و جویات برین
 و غنما کرم و کما و کرم دارد که با و در رگ را تحلیل دهد و در رگ را کرم سازد
 و در رگ این علامت می شود از خلط کرم صفراوی مالورقی یا بلغم نوز
 یا از سودا یا از منی که تیر شده باشد علاج اخلاط را از بدن بیرون بیاورد
 آوردن بفسد و مسلمات که مناسب باشد و دانه رگ را بر او ناسرد
 و در غنما طلا باید کرد و غذا کنگ جو و عدس و مویا و خیار و بید و
 و در رگ آن خلط سوداوی است علاج دفع خلط باید کرد و بهر
 سودا و غذا موافق شقاق الرجم از موم و روغن بنفشه و عیاب است و فوطی
 سازند قروح الرجم سیب باره شدن رگ است اول در آب فم شیند و
 در رگ بردارند از کندر و انردوت و چون سیاه و شان و غیر آن و باین
 دارو ها حقه کنند و کل ارمنی در حقه زبادت کنند و اگر خراج باشد که کشاده
 باشد روغن کل و روغن بنفشه و هند حقه کنند تا جوک باشد و گردن
 باید پس از آن مرهم با سیب و روغن کل حقه کنند و اگر ماده میل نشاند
 کند کما که ادرار کند بشیر خجاش بدین مجموع مرکب بر آید و صمغ عربی
 و نسکسته و کثیره و رب سوسن شربت سه درم بشیر خجاش و اگر ماده
 میل بروده کرده باشد پوست انار و کل ارمنی و روغن کل و سفیده
 ددم اخوین و صمغ عربی و زرده پخته مرغ جوشانده باب ساق حقه کنند
 بعد از آنکه جوک را با المعسل پاک کرده باشند و اگر در رگ صعب باشد
 و اینون بشیر و خزان فرجه سازند یا قوه ساوفا نشود و در رگ

باک شود

و اما من الشرح و درم حصه است و درم شرج ماسن حصه و درم است و درم اگر
 در کس حصه است ظاهر است و اگر در پشه است شاختن آن مشکل است این درم
 از ماده کرم است که خون و صفراست علامه کرمی و سختی در دوتب باشد و کما
 باشد که ماده و درم میل کند و بسو دفعه شود یا در سینه زرد علاقه و درم
 نرم باشد و در دقلیل و اگر رگی باشد سبک باشد علاج در درم کرم فصد باید کرد
 و دفع صفرا کردن تبیین طبیعت و تغلیر غذا و مزاج را با غذا آوردن و در اول
 روغن کلی و قدری کسر که با رد جو یا با قلی ماسه که و طباب و عصاره کاسنی و کاهو
 و کشر قناد و جوب بنفشه و با قلا را بگویند باب نیم کرم صفا دهند پس از آن تحلیل
 دهند ماده را زیره را بگویند دانه بیرون کرده بگویند و صفا دهند مالونه و
 حطمی و تخم کتان کوفته صفا دهند و اما و درم بلغمی حلیه و با قلا را کوفته بر آب
 صفا دهند و جاکیدن روغن ربنی در سوراخ قصب و اما و درم صلب را سودا
 را از بدن بیرون باید کرد و بر دفا تر و بیه کا و ج ساق ایل و روغن کل
 یا روغن سوسن طلا باید کرد و اما و درم رگی را کما و درم کما و کنند
 سوسن کرم قروح اندک ریش که در قصب واقع شود اگر در سوراخ
 قصب است علاج آن علاج ریش نشانه است و بشیر زن که دختر نیز دهد
 بر روغن بنفشه در سوراخ قصب جاکیدن شاق مامفا غذا باید که شور
 و تیر و ترش نباشد چون رشته و حلیه کرم اما ریش که در بیرون قصب
 در رگ و اسفنج و کسر که در روغن کل و دانه انار کوفته مرهم سازند
 انفسق پرده است در زیر پوست شکم که آنرا کافی و در زیر لب بر دانه

است که آنرا با رطوبت می خوانند و در زیر آن برده ضرب است اگر با رطوبت
 باره شود بر سببی که باشد و آنچه در وقت است شب آید تا او جوی که باله چنین
 است کشاده شود یا میان این دو جوی برده که با رطوبت است باره شود
 با ضرب یا جاب که بوده است یا با غلیظ ازین فیهما شب آید آنرا قیدی
 گویند اگر رطوبه مایه مایه شب آید آنرا دره دره می خوانند و گاه باشد
 که بکسی در کمر و در عانه مانند و در کمر سفتین باید آنرا فنی می خوانند و اگر
 بالارنات این خرق واقع شود بجایه بد باشد سبب آنکه محل رود و فنی است
 و آن روده در آن سوراخ در خواهد آمد و اعراض ایلا و عس واقع خواهد شد
 و سبب شق شدن این محلها رطوبه خواهد بود که این پردا را است کرده
 باشد و حرکت صعب واقع شود کشته شود از جستن و نحوه بلند زدن
 یا سقط یا قی عسیف یا با دقوی ستم و پاره شود یا جاع با فراطر املا
 با حبس بول یا با دمازن بر بالا رود در وقت جاع علاج بدتر می باشد
 که ضرر کند امتلا است و گو که قوی و زیاد کردن بلند و مانند اینها
 و اگر جاع ضرورت شود باید که بر فیده بر بندد و غذا با دالکیز و آب بسیار
 بخورد و میوه تر حتی که حمام ضرر کند و در ابتدا مرض سس باید کرد که
 ملخ شود و اگر میسر نشود در هم آمدن شق آنرا بر فیده که منتهی است
 محکم کنند و دایم محافظت باید کرد و اگر ضرب یا روده بسبب رفته
 باشد آنرا بجای باید آورد و اگر آب یا باد باشد آنرا تحلیل دهد و باید
 که با دفعه کند یا دانه کشد تا دمان شق در هم آید مناسب اگر در

است

ابر

آب و باد که قوی باشد تریاق و مشرد و بطور مناسب است فصل میوه
 در الطوبه و بیاض الاقره صده را بیل شدن مهره شست به پیش یا پس سبب خرب یا
 سقط یا رطوبه که در میان فقره در آمد و تر بار است و فقره از جای خود بلند
 و بیاض افره که آنرا با و در میان فقره در آید و فقره از جای خود میل کند و آن
 ظاهر است و اگر فقره میل به پیش کند آنرا صده المقدم گویند و اگر میل بجانب
 پس کند آنرا صده الموعر گویند و اگر میل بجانب راست یا چپ کند آنرا التوا
 گویند و ساق صاحب صده باریک شود سی آنکه غذا کم میرسد علاج باز آوردن
 فقره است بجل او و اگر سبب رطوبه یا باد باشد رطوبه را بمسل دفع باید کرد
 و روغن کرم و کما دمار خلل وجه الظاهر در دینت از سردی می باشد
 علامه آنست که در حرکت کردن زیاد شود و در شب و زمستان و سردی محل
 در دو برداشتن حمل کران با ضعف کرده یا ورم یا گرمی موضعه و هر یک
 ازین سه با علامات توان دانست و گاه باشد رک بزرگست که بر
 بشت است از منی بسیار که جمع شود یا خون حیض یا نفاس که بسته شود
 آن رک بر شود و در در دینت پیدا شود علامه آن درازی زمان باشد
 بجای ناکردن و بند شدن حیض و نفاس و کران بشت ثعل که در روده بند
 شود بسبب می شود علامه آنست آن ثعل که دفع شود در دینت گین
 علاج اما باغی را با صفان کرم خون ساکنی و حلیه و شب و فطرین
 و کیم گمان و ترید و سفاح و شمع حنظل و فانید و عمل حفته باید کرد و
 حب بلغم و روغن کرم طلا باید کرد و غذا با که خون کرم حاصل شود

باید خورد چون گشت کوه سوز رسیده و کهنه تر بچه و صغیر و امثال آن و نیز آب
 بر روی باسکین غسل یا با الاصول بدهند و بخود بسیار بخورند و مبلون
 اضافه نکند و اگر از امتلاء رگ بزرگ باشد جمیع وادار حقیقتی
 اطال در جمیع دفعه شود و ورم و ضعف کرده را بعلیج که در مرض کرده گفته
 شده علیج کنند و اگر از تعب و کسالت باشد علیج در تدبیر از اطعمه گفته شده
 فصل بیست و دوم در امراض اعصاب و اعراضه مرضی که در طرف عضو پیدا شود
 یکی دوالی است و آن کشاد شدن رگها است که ماده سودا بسیار در غایت
 باشد یا بلغم خون مجرد و فرق میان ماده بزرگ و گرمی باشد و آن در غایت
 ظهور است و تدبیر که پیشتر فرموده شده باشد در غذا و اوافن دیگر دلیل خصوصیه
 ماده می شود علیج اگر سبب خون باشد فصد باید کرد از هر دو دست اگر در
 هر دو پای باشد و الا در جانب مخالف فصد باید کرد و در ماده سودا و بلغم
 بدتر از آن خلط پاک باید کرد بمسحات سودا و بلغم و جگر از منی یا باج
 جرب است در دفع سودا و مواد بلغمی موافق است اگر ماده باین تدبیر
 نتواند و ماده خود در عروق مجری شده باشد رگها کشاده را ساق باید کرد
 بر درازی پس از آن داروهای فاضل طلبا کرد متعاقب تا عضو قوه گیرد
 و ماده را قبول نکند و اعراضه فیصل بزرگ شدن قدم و ساق باشد
 جناب و مشابه بای فیل شود و آن ماده سودا است که در قدم ساق با و
 عروق رخته و کاه باشد که ریش نرسد و بی ریش نری باشد علیج
 فصد و استفرغ سودا باید کرد با بارجات و حب و مطبوخ انجمن کرد

پس فواض نسا و ناصلا بعد از گردن و اگر مشکم شده باشد علاج ندارد
 فصل بیست و سوم وجع المعده در هر بند کتار که در اعضا است و در پیدا
 شود آنرا وجع المفاصل در در که در محل از مفاصل اعضا پیدا شود مخصوص
 بنام خاص یکی آنکه اگر در در و در و در پیدا شود که آنرا بزرگی فیه و رگ کوچک
 میگویند و بسیار سی در دسه بند میگویند اگر در در و از آن محل شیب تر آید
 آنرا وجع الورک و اگر شیب تر آید شاید که بانگشت یا بهما برسد و از وجع
 النسانی گویند و اگر در در و در قدم پیدا شود خواه در انگشت یزین با و آن
 پیشتر فرموده می شود یا در کف یا با شسته بانگشت گاه و شاید که با و رگ
 آنرا نفوس میگویند و سبب مخصوص شدن این دو عضو با هم خاص از جمیع مفاصل
 است که این در در صعب می باشد و بسیار واقع می شود و در معالجه می باید
 اما و آن پیشتر از بلغم خام می شود و از نشستن بسیار بر زمین حکم و یا
 سواری کردن و کاه باشد که در در رحم که دیر در کش منقلع برق الن
 شود و علامه آنکه از بلغم خام باشد در دردی است بی فربان و کران و محل درد
 خشک باشد و اگر سبب خون باشد تیرک زدن باشد و گرم عضو و در مایل
 بر سرخی و اگر صفرا باشد در در صعب باشد و ضربان و کزیدن عضو و در مایل
 بر زردی و از سودا کم فراتر شود و اگر باشد در در کران و در من شکست
 در عضو و اگر بدی مزاج بدی ناعضو باشد سوختن عضو و تدبیر
 مرض پیدا شود و ورم و کرانی اعضا نباشد و اگر بدی مزاج سرد باشد
 خشک عضو و در در سبک و راحت بجز خشک و اما نفوس را بهین سپه

می باشد و علامات علاج اگر سبب بدی مزاج باشد بی ماده تعدیل گنایه است
اما در بدی مزاج کرم اندک اسهال باید کرد تا در عروق انس را دفع نمایند و
معدلات از کرم و سرد مکرر گفته شود در مرضی که گذشته و از شراب حبس
باید کرد تا چهار فصل بد و بگذرد اما محمد ذکر مار از وی خوشتر است که در کرمی
که شراب معتاد است اگر مفاصل کرم باشد شربت نیست که در تب گفته
خواهد شد خاصه مفاصل تب باشد و طبیعت را نرم دارد و بمنزل شراب
بنفشه و آلودا که فون و صفا باشد فصد باید کرد از جانب مخالف و اگر
در دو دست باشد عروق انس باید کشود و اگر در دست راست
باشد دست چپ را فصد باید کرد و اگر در دست چپ باشد
دست راست را باید کشود و اگر احتیاج شود بای جب را بکشاید و اگر با دهنم
باشد کلقتد بد مذ یا اصل سوس و درم کا و زمان یکمخال و درم
مویزدانه پرون کرده سنی عدد و انحر زرده عدد و پوست سج بادمانی سج
کرفس یکمخال بکوشند و صاف کنند و بنفشه شیرین کرده بد مذ یا شراب
اصول یا شراب بزوری سکجین عصفلی بد مذ و بعد از نفعی تمام جب
سورحان بد مذ غذا منع کنند از گوشت و اگر ضروری باشد و نوش
بد مذ و بلغمی را گوشت آهوی و گوشت مرغان برنده و در او ایل سسل
مجدد بد مذ و در مفاصل از بلغم صرف کم واقع شود مگر آنکه بلغم باشد
در غایه رقه و در در مفاصل که از خلط باشد قی نفع عظیم دارد و در غایه
را بکوشند و سکجین اضافه کرده برای قی صفا و تخم ترب با آب برک

رز

ترب یا آب ترب سکجین عصفلی و در مدرات کوشند که بسیار در مفاصل
کند بمصل و فصد دفع شود مگر با در مفاصل کرم بشیر کرم کاسنی و تخم
خیارین و برسیا و سان و قوه و بلغمی را سوف خطمانا و کما در نوش
و تخم سداب بر ناستا بد مذ سکجین باب سرد مرطوب و در قی
العار چون شایسته و صاف کرده بقصد بد مذ طلا مفاصل کرم را در
ابند از سورحان در آب کشنر حل کرده و جلاب و صندل و بلغمی در
بندی و شاف ما مثلاً اگر محتاج باشد اضافه کند و اگر در صعب باشد
و ما و بهایه کرم قدری افیون و زعفران اضافه کند ضام و حبس
خنجش و کل خطمی و بنفشه را بکوشند و اگر در غفران اندک اضافه
کرده بنم بر نفوس بنهند و چون از ابتدا بگذرد با بونه و اکلیل و حلبه
و تخم کمان اضافه کند و در آخر عرض محلل صرف بنهند چون مرکب و زعفران
و اکلیل و روغن افی بایه است و در عروق انس را و غنما کرم چون روغن
قطر و روغن بان و امثال آن طلا کند و بسیار بهالند و آب کرم که در
خواسان مشهور است باب دارد و نافع است در مفاصل کرم خشک را
کوفته طلا کند و در تسکین باید و اشتر عوره در آب حل کرده نافع است
و تریاق اربعه و فاروق مفاصل سرد را بایه است خاصه عروق انس
را ویش از آنکه بدن پاک شود آرماده حمام مفراست و بعد از دار
بحام روئد و سمک آب محل در در ابشوند جمله بنفشه در مرضی که
مخصوص بعضی بنفشه و چهار قسم است قسم اول در حیات و دوم

بکشند سکه چینی و کنگ جو و در آن آب حمام رنده سوسن بدن بماند گرمی
 آفتاب علامه اندوه است و سوزش در دماغ و چشم و خشکی روی و سر و بعضی
 و صغیر آن علاج روغن گل بهر که غلو ط کرده بر سر بماند و آب گرم بر
 سر بریزند و آب خشک بپاشند سی در آن تخفای جلد بدن است بخواب
 در هم کشیدن پوست است بسی غسل کردن در آب سرد یا آب قابض
 در بعضی چشمهای بسته علامه کثافت جلد است و حکم شدن و اندک عرق
 در جلد که لامسه نم کند و سر و بعضی در روی بول شاید که بول سفید باشد اگر
 فصل که در زیر مختل باشد به بول دفع شود علاج دلک است و در آیدن
 حمام و عرق کردن سی در شراب یا غذا یا داروی گرم باشد که خورد
 باشد علامه گرمی و جگر روی و چشم بول و تلخی دماغ و گرمی موضع حکم
 طبیعه را نرم باید و دلت ترهندی و آنرا و شربت بهار حنک و آب انار
 بغایت است و میوه ناز و سرد و غذا تا ترش سببی در کار کام و نرسد
 علامه زکام و نزل است علاج قصد است یا حمام است که اگر که فصد
 کرد و بعد از آن بچهار ماده بحام باید رفت و باقی علاج در باب زکام گفته شده
 سببی در امتداد معده باشد از طعام علی آن علاج امتداد است
 فصل دوم در تبنا خلطی تب خلطی اگر سبب یک خلط باشد آنرا تب سبط
 میگویند اگر سبب و خلط باشد یا پیشتر او را مرکب گویند و تب سبطها
 قسمی است باشد بحسب اخلاط که چهار است یکی خون است و دیگری از خون
 میسر آید می باشد و این بهترین اقسام است متنافض می باشد که زبان را

لحم

غش و از غش است
 غش و غش
 غش و غش
 غش و غش

بحارم در آمده آنرا مفتت گویند و مجموع رادق گویند اما بتها که یا از دو
جنس بعین باشد چون دق که باقی خلطی یا غیر آن باشد در یک جمع شود
یا از دو جنس قریب چون صفاوی باقی بلغمی جمع شود یا از یک جنس جمع شود
چون غب اللانزم که باغب دایر جمع شود یا از دو نوع و اصل جمع شود چون
دو غب دایر بهم جمع شوند که هر روزی نوبت کند شروع در بیان کردن
تنها کنیم بر سبیل تفصیل جمعی یومی شناخته می شود و بسیار گفته شد علامت
تب یومی قوی باشد چون شکستن اعصاب و کرانی و اضطراب و سختی تنها و اگر
باشد بسیار ضعیف باشد و شعر بره شود و بعضی تنها یومی هفته یکشد
علیای تب یومی گفته شد فصل سیم در تب که بسبب خون باشد و آن
دو نوع باشد اگر خون گرم شده باشد و عفون نباشد آنرا سوخس گویند علامت
سرخ چشم و روی و کرانی اعضا و امتداد رگها و بشیرینی طعم در دهان و حمه
بول و گرمی بدن و تشنگی زیاد و از جمعی یومی باشد علیای فصد باید کرد تا
غایه که قریب بغنی رسد و شرابها بر ترش شدن آب لیمو و حامض شراب
و شراب ترندی غذا کنگ جو و ماش معشروب که و عدس بزرگ یا غوره یا
ترندی ترش کند آنرا ترش میگویند و اگر مناسب است و ترک گوشت کردن و اگر
ضعف باشد یا ویم ضعیف و طبیعت را نرم باید داشت و اگر خون عفون شده باشد
آنرا حمی مطبقه میگویند علامت علامات سوختن است با عطش و
سرخه و صفت نفس و تب و اندوه و تغییر طعم دهان و رنگ زبان و تشنگی
و نفس علیای علاج سوخس و در تب که دم زیاد سعی باید کرد

یا افضی

تب

با فراص کا فور و طلا بر جگر چون مندل و کلک سنج و آرد جو بکباب و آب
کشنه بارک خرفه با کا فور و فصل بدم حمی صفاوی و بنی صفاوی لارم
علامات آنست که تب دایم باشد و تشنگی و درد سر و اندوه و اضطراب
و زردی زبان و تلخی دهان و شعر بره در اقدار تب و اگر محرق باشد بر بعض
و تنو از سخن کردن و دروشنایی و تشنگی شدن زبان و سپاهی زبان بود از
رزد بودن و یک روز تب باشد و یک روز دیگر باشد و سر نه نفس و منو
قاروره و پیشتر آن باشد که در هفتم مفارقت کند بوق و اگر غب
خالص باشد و اگر غب غیر خالص باشد تا نصف سال باشد خاصه که غیر خالص
نایب باشد علامت اگر علامات زیادتی خون باشد فصد کنند و چون اندکی
بگیرند و بمهلت بکشد و شراب نیلو قر اسحاق باشد یا مانع دگر و بشیرین
خوفه و بادرنک و خیار و شراب بنفشه و نیلو قر یا آب آلود در وقت تبین
و اسفول یا شراب لیمو و شراب سیب از برای تقویت دل و بدینرا
از صفرا پاک کنند بمرندی و آلود بشیر خشت یا آب انارین ترش
سکچین یا آب هندوانه بغایه است و اگر حراره در غایه شده باشد کا فور
اضافه کنند شربت کنند و اگر عثمان باشد شراب لیمو یا حامض و نوع
موافق تر مندی جارسیر غاب سی عدو نیلو قرین کل اگر اسهال
باشد شراب قاقیق مثل لیمو یا غوره یا زردک یا انار ترش یا شراب سی
و طبیعت را نرم باید داشت به فستله مسهل یا کفنه نرم و اگر عثمان قوی
باشد بشیرتها قاقیق دفع نشود و طباشیر و سماق و کشمش خشک و در

را بگویند و بنشر آب سبب بدهند مسهل آب انارین بنشر خشت و قدری
 بلبله زرد و بنشر آب گل مکر سکه چرب است مغز خیار شش بنشر آب بنفشه
 و روغن بادام اما اولی است که نهج بدهند و مسهل دادن پیش از نهج در
 غلبه ملاحظه آن کنند که بزرگ کنند در روز بحران و روز نهار دارد و داد
 مسهل دوم و دوازدهم و ششتر دوم است در ششم خطر بزرگ است اگر
 در ششم مسهل دهند و طبیعت آن کنند گشته است غذا در اول آب
 دو روز یا سه روز اگر غذا بخورند اولی است مگر آنکه ضعف باشد و خون
 بنهایت رسد یا نزدیک باشد بنهایت جوزه مرغ اضافه کنند و در وقت
 تب تسکین یابد و اشتها قوی شود و مزاج الرمان مارالو مار مار با کرم
 ما سفلیاج بدهند اما درین مرض کنگ در آب ح جو شاند و بدهند بنایت
 لیمو یا سکجین بآن داد و نان را در آب جگ مالند اما محال خورد و بنشر آب
 لیمو و سکجین گردد اگر در دگر باشد آب کشند و اسهول و کلاب و کافور
 طلا کنند و میوس و برک بید و کل خطمی و تلف سر که بای شود که اگر فکلی
 دمان بسیار باشد آلو بر زبان او دهند اما اسهول نشویند و برک کاسنی
 یا برک فوف یا کلاب و صندل و آرد جو کل سرخ و اندک کافور یا باب
 خیار یا سرکه بر جگر طلا کنند و در ابتدا در نهج فی فرایند سکجین یا آب
 کرم و چون از چهارده بگذرد و بنشر تخم کاسنی سکجین یا فند و کلاب
 یا بنشر آب آلو و آب هندوانه بغایه نافع است و لوق آورد و زمان
 را تا پاک سازند تا زباده عرق کنند و مجلس آب زنند و میوه خوشبوی

افرا

بیر

هندوانه و تخم کاسنی و غاریون و سوسن و زرد از هر یک دو درم سفیاج
 و فطر رن و کسا و پوست هلیله کابلی و زرد از هر یک یک درم مجموع را بپزند
 و بر بالار مغز چهار سر دو درم و شیر خشک دو سیر یا قند دو سیر صاف کنند یا
 ریوند و زرد از هر یک نیم مثقال مقل ازرق و کثیره دایک و نیم ما با باره برید
 غاریون یا حنظل حب سارند با عرق چهار سر یا غاریون بدو درم و دالم
 طبعه را نرم دارند بر بوند سکنجین و فستقها مهمل یا حننه نرم که سفیاج
 مغز کازیره و فطر رن در از حننه باشند و در ادراک کوشند یا سکنجین
 باب سوسن یا ع فوزه بپزند سکنجین افزا کرده بپاشند و در روز
 اول و دوم یا بیشتر آب بخورد بقند یا کشک جو بقند یا عسل و اگر ماده خام
 و سبب غلیظ باشد در غذا قلقل با باد یا ن یا مصطکی افزا و کتد و بر شیر
 ردی یا سکنجین محضی شور یا مرغ بمصطکی و دارچینی و آب لیمو و قند و
 معده را بر دهن مصطکی یا کل یا بی جرب دارند و اگر ماده بلغم داخل
 باشد که او را موطنه گویند معالج همین است فصل ششم در بیان بیماری
 سودای الی سودا و بی بی که از ماده سودا باشد اگر ماده بیرون رسد با
 آنرا ربع باین دو درم میگویند و اگر ماده سودا داخل رسد از آنرا ربع
 میگویند اگر ربع بایت باشد دو روز تب نباشد و در و رسم تب گیرد
 علامه آنست که زبان نوبت نوبت تب بیست چهار ساعه باشد و شکستن
 ایضا و تریج در ابتدا در ضعیف باشد و چون نه یابد یا بداده مرغ کمتر شود و
 تب از تب صفراوی کمتر باشد و نداده از تب بلغمی کمتر باشد و لوق شاف
 کند

کند اگر ماده سودا سوخته باشد زمان تب از بیست و چهار بیشتر باشد و بول
 غلیظ و بنفشه عظیم باشد اگر ماده صفرا سوخته باشد زمان تب کمتر باشد و تنگی
 و گرمی تب زیاده باشد و تدبیر سابق و وقت و سن و بلد و مزاج و ربع که در
 بستان عارض شود زمان نوبت کمتر باشد از ربع که در خویف عارض
 شود و بیشتر در ربع غرور در سیر باشد و در حال یکر جگر نیز تغییر باشد و اگر
 ربع عارض شود مقامل و صرع و شخ و حله و بتر نا و جرب زایل شود و طبع
 اگر خون غلبه باشد فصد کنند خاصه که سودا خون سوخته باشد آب جوشاده یا
 بقند بدهند یا شربت نیلوفر یا جلاب سرد یا گرم یا سکنجین در بعضی وقتها
 که گرمی زیاده باشد شربت حامض یا شربت نیلوفر شربت سیب شربت
 کاه و زیان بغایه است تخم ریحان افزا شربت کتد بریاف فاروق
 بعد از نصف نوبت بغایه است بعد از آن مهمل سبک بدهند اگر صفرا سوخته
 باشد در مهمل شاهره و هلیله زرده و سمنو یا مکنند و اگر بلغم سوخته
 باشد ترید و سفیاج و غاریون و سیم حنظل کنند مطبوع افیمون و قیون
 بدهند افیمون بیشتر کافور است ایام رخ لوفا و نارنج است باید که
 در اسهال اعاده کنند که ماده سودا غلیظ می باشد سبک مهمل یا دو
 مهمل بیشتر است که دفع نباشد و سوف مهمل بغایه است بار ابلجین و در
 ادراک صاحب ربع سعی باید کرد و بشیر تخم چهار بن و فوزه و تخم کاسنی
 دیم روز روز نوبت غذا بخورد و اگر نوبت در آن روز باشد و
 اشتها غالب کشک جو بقند یا شربت نیلوفر مرغ جوزه و ماکیان و زرد و کوه

بیشتر جوان بود آب سازند و دانه انار و مویز فنی کنند و بشد که تاد و از دانه
 بکشد اگر تا دهم سبز و جگر باشد و بر در کند و بخور با مستقا شود و حر
 و سدر و سیب و پسته نیز خایه نشخصی بود که هر با نرود روز نوبت می آید و علاج
 این علاج ربع است فصل ششم در بیان دق و دق دق دق دق پشته است که مرض
 دیگر بد و انتقال می کند مثلاً بتی که واقع شد و در بر ماند بدن را خشک کرده
 و قابل سافت گرمی در و تصرف کرد و حکم شد دق شد علامه است که
 بنفش بار یک و صلب و سرخ و متواتر باشد و چون غذا بخورد قوه یابد و اگر
 زیاده شود و بنفش غلیظ و در ابتدا لمس بسیار گرم نباشد و چون طحال اس
 لمس کند گرمی خشک ظاهر شود و رخ ره سرخ باشد خاصه رخ ره جبهه
 موضع سریان گرم تر باشد و چون دق محدود بول و کد از شش سبب بنفش
 در غایه باریکی و سرعت و تواتر و صلب شود و شقیقتاً فرو نشیند و از ششم
 جوک خشک روان شود و غرق و فنا از همه اعضا ظاهر شود و در قاروره
 روغن ظاهر شود و بینی باریک و مویها دراز و شش بسیار غلبه کند و ناخنها
 خشک و موی بدن ریختن گیرد و اسهال پیدا کند پس ملاک شود علاج
 همین گفته اند که علاج دق در ابتدا سهل است اما شناختن صعب است
 اگر بابت دق بتی دیگر باشد اول آن بت را علاج باید کرد و بعد از آن
 دق را معالجه کند باید که در آفتاب شب شیره غرقه بقیه با سکنجبین بپزند
 اگر سلفه نباشد و یک جو کا فور در انجا حل کنند و چون آفتاب طلوع کند
 خشک جو بقیه بپزند و بعد از دو ساعه در آن زن که در آن آب که در و با
 درنگ

در یک و چهار و هفت و خورشید باشد و بنفشه نیلوفرو در آن آب ناکرد
 یک ساعه قرار گیرد و چون از آب زن بیرون آید تمام بدن او را غرق روغن
 کند و یا روغن بنفشه کند و در بینی و گوش حلق کنند و ساقه محفوظ دارند بعد
 از آن غذا بگوشت بزغالنه یا مرغ فربه یا کره یا گندم یا کشک جو بدین بشیر
 یا مانی بریان کرده بدین یا زرد پخته مرغ نیم شت باید که نمک کم کنند
 چون هضم نزدیک رسد شراب مخمر و آب بعد از دو ساعه که مرغ بافته باشد
 با شش ساعه بدین و ص کافور و ص لوز از نشاکسته و روغن بادام باب کدو
 و خیار و شیر خشک و شیره غرقه اگر قدری کافور اضافه کنند قوی تر باشد
 بعد از آن بر فراش کشان نرم که بر بنه باشد نزدیک آب روان و دل اوزا
 خوش دارند و هرگاه که بوی سرد و سرد قوه دل دهد چون بنفشه و نیلوفرو و امود
 در مجلی اویدارند و غلب و غرقه و خیار و هندوانه خاصه بقیه و انگور تازه و
 زرد آلو بدین و از هرگاه که گرم و خشک او را برهنه دهند و از نعیم و نم و نم
 و کرسنگی احمر کنند و هر حله که تواند او را خواب فرمایند فصل ششم در
 بیان حیا و کیه نه که مرکب میشود بسیار است اما بعضی از آنها مرکب مخصوص
 با سیم شده اگر دو نوبت با هم بگیرد و با هم مخارقت کند آنرا مشار که میگویند
 و اگر بتی دیگر پیش از آنکه بتی که بیشتر گرفته مخارقت کند عارض شود آنرا
 مدخله گویند و اگر یکی مخارقت نماید و بتی دیگر بگیرد آنرا مبادله گویند
 خط العقب بتی را گویند که مرکب باشند از بتی صغری و بتی بلغمی و
 هر روز نایب باشد و خواه هر دو لازم یا یکی لازم و یکی دایر و اگر صغری

وی بیتی بلندی خواهد هر روز نابینا شد غالب باشد علامات آن ظاهر شود اگر
 بلغم غالب باشد علامات ظاهر شود گاه باشد که ماده هر دو مساوی باشد و
 چنین تب یکروزه آتی باشد چون در آن روز دوتب باشد علاج آن مساوی
 باشد در گرمی و تری و اصل در علاج این اخراج ماده است اگر دغیب نام
 حج شود هر روز یک غلبه نوبت کند و اگر در پنج م کب شود و در روز
 نوبت کند و در روز آسایش کند و اگر دوسه م کب شود و در روز نوبت
 باشد و سه روز آسایش باقی بماند مگر با بدین قیاس کنند و در
 فی الجوان بحران بعد از ابتدا ذکر کردن مناسب نمود چون ملاحظه بحران در
 امراض پیشتر در بهمانه واقع میشود بحران در لغز یونان فصل در خطاب
 میگویند و جایست که بحران از انقباض تغییر عظیم که در مرض واقع شود دفعه که مودی
 بقوی باشد یا بموت مرض را تشبیه بخفگی کرده اند که قصد شد بدین کرده باشد
 بحرب کردن و طبیعت را سلطان که حمایت میکند شریک از دشمن بحران
 را بر وزن که میان مرض و سلطان جنگ سلطان شود که درین روز سلطان
 غالب شود یا یاغی و گاه باشد که هیچ جانب غلبه نمیکند موقوف شود بر وزن دیگر
 یا جانب غلبه کند و یاغی بگیرد و یا حامی بدن عاج شود و مهمور اگر سلطان
 غالب آید و دشمن بگیرد و آنرا بحران حید نام گویند و اگر موقوف شود
 بر وزن دیگر آنرا بحران ناقص گویند و اگر یاغی غلبه کند آنرا بحران ناقص گویند
 و الا بحران ناقص و اگر باطراف بدن را اند آنرا بحران اشتعالی گویند و مرض
 که بحران نام کرد باشد یا بحران خواهد کرد و باید که حرکتی ماده نکند

ردی نام

مفسر

بمسهل و نه بغیر مهمل سببی آنکه فعل طبیعت اولی و تاخر است از فعل صنایع و
 بحران نام بدن با کمی شود و تصرف کردن شوشن بدن میشود اگر مخالف فعل
 طبیعت باشد و اگر موافق باشد افراط شود و موجب ضعف شود و اگر بحران ناقص
 باشد طبیعت را مدد کند بحر که موافق حرکت بحران باشد و عاف بحران است
 و تمام ترس از آن اسهال پس از آن قی پس از آن که در این لوق پس از آن
 اشتعال ماده بحران و بعضی اعضا را بحران خاص می باشد مثل آنکه است بحران
 مرض سینه باشد و مخاط و هر که کوشش بحران مرض دماغ و خلف که شوشن و طبیعت
 منجم دادن و همیا ساقض ماده از برای دفع و تفریح تجاری و مسام و تغلیظ
 ماده رقیق و تر قوی ماده غلیظ و تقطیع ماده ریز مشول است تا بر وزن بحران
 ماده را بحران که مناسب دفع آن باشد دفع کند بر تنگ شدن نفس و غلب
 نفس و درد مان معده و ساقط شدن بنف و تار یکی چشم دلیل است
 که بحران بقی خواهد بود و آواز کوشش و گرم شدن سر و سرخ شدن دلیل
 است خاصه که در جام قاروره رنگین باشد و پیش بود و اگر آن شکم دند
 سر استخوانها سینه جانب بایان و نه شکم در در پشت دلیل اسهال است
 خاصه که مرض صفراوی باشد و بول سفید و مرض حاد و احتیاط سلامه و کرانی
 مشابه و غلط و بسیاری او عدم علامات میل ماده بحران دیگر دلیل بحران
 ادراری است بحران محمود است که بعد از دفع ماده و در ریز بحران باشد
 و دفع شدن ماده بحران مناسب و باسانی و بعد از آن صف باشد و اگر بحران
 پیش از دفع ماده و بی مرض باشد دلیل بدست علامات محمود است

مدد بحران است

روی چشم و خارجین بینی دلیل
 رعان است و تنوع انقباض و انقباض
 جلد و سرخ شدن

را آن مرض بسیار شاق نباشد و قوه باقی مانده و طبیعت و سبکی بدن
 در کرمی تمام بدن مساوی باشد و قوه نفیض و قوه جذب در بدن
 یافتن بعلیه دلیل عافیه عاجل است علامات مخالف این است اگر قوه ضعف
 است دلیل موت است و اگر قوه قوی است مرض دراز کشد و بسیار باشد که با
 علامات بآن جمیع واقعه شود و اعتماد بر عافیت و قوه است دلیل بر وقوف
 بجرآن در ایام معهوده است و آنچه درین باب میگویند آن مدفن دار
 است که ماه را طبعی زاید شدن نور در رطوبات عالم تاثیر دارد و در
 وقت اجتماع ماه با قیاب که ماه نور میگرد و در طره دور روز و نصف وقت
 روز تقریباً اجتماع است باقی می ماند از ماه که تمام روز است پست و شش
 روز و نصف تقریباً بس بخران در پست و هفت روز واقع میشود و نصف
 آن سیزده روز و ربع دور باشد و نصف آن شش روز و نیم و است یکی روز
 باشد و نصف آن سه روز و ربع و نیمه است یکی روز باشد پس روز با آن
 این روزها باشد جارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم برین ترتیب در هر
 روز بخراست از روز انداز باشد و انداز است که انار حوکه طبیعت ظاهر
 می شود بدفع ماده مرض اما در مرض عیب روز انداز و بخران روز و ربع
 باشد نه روز آسایش در روز انداز نمی باشد روز بخران روز جارم
 مندر است ششم و هفتم و اگر در روز سیم انداز باشد آن بر سبیل تحلیل
 طبیعت باشد و قهر کردن بر ماده و اگر نیم باشد تاخیر کردن طبیعت باشد
 بر نیمه ماده اما اگر روز بخران کمتر از نصف روز باشد آن روز وصل
 می کند

و رم که از خون باشد مدد و سرخی رنگ و منته شدن عضو و ضربان اگر
 عضو ذی حقیق شرابان باشد آنرا بسر کین کبوتر و ماشره بلا دریا یا کبوتر دیگر
 بکشایند یا بنیش زنند و تا ماده تحلیل رود یا رقیق شود و تحلیل رود و
 غلیظ بماند و صلب شود یا ماده فاسد شود و عضو را بکشد و علامات
 صفراوی سرخ ناصع باشد و مدد و کزیدن و مسور شدن و تحلیل و بکشد
 مگر آنکه صفرا غلیظ باشد علی اگر در رم در محل باشد که عضو را پس از آن
 خود در آن محل ریخته باشد چون بس کوشش که بار اندازد مانع است و زیر
 بعل که بار اندازد دل است و کشش آن که بار اندازد جگر است هر چند ماده کرم
 باشد باید که رادع ننهد که ماده را باز بگرداند و در عضو ریسر و کزید و حبس
 بدار شود باید که اول مرخصیات بنهند که صفرا نرم سازد و قابل آن شود
 که ماده قبول تواند کرد مثل روغن کوسنجد و مسکه گاه باشد که آب کرم گاه
 کند و اگر تحلیل نیاید و جمع شود آنرا باید شکافت و اگر ماده این موضعیها
 از بدن ریخته باشد رادع باید نهاد که در ورا تسکین مثل قوطی در روغن
 کل و آب کشنرم کرم طلا کند اگر در دصعب باشد اندک کافور و زعفران
 اضافه کنند پس ران منفع و محلل بر ادع اضافه کنند چون حلیه و زبر کشان
 و با بونه و خطمی و اخلیل کما و کنند و نطون باب اینها و ضماد و نقل
 اینها و اگر در بدن خلط غالب باشد مسهل بدیند و فصد کنند چون
 در رم باختر رسد ملین محلل صرف بنهند و اگر تویم شود که مگر بعد از
 نشود و مرغی صرف بنهند و رم باختر رخو که است با سانی در بخار

می کند

رود و اما سلق ماده او غلیظ باشد بدتر از بلغم پاک باید کرد و بجهت مطبوخ بلغم
 و چربی نباید خورد که بلغم تولید کند و در ابتدا که برادر بنماید که سار
 سرد نباشد و در خشکی باشد چون اسهال که در سر که ترشش که در آن سرد
 باشند یا آب بزرگ نموده و گرم طلا کنند و پاک مورد اندک نمک اضافی کنند
 بعد از آن تخم میهند چون سرکین گاو و یا مرهم یا سلیتون و درم سودا و
 که سرطان صلب باشد یا صلابه و سرطان قرصه باشد یا شد یا شد باشد
 علاج بدتر از سودا پاک کنند بجهت فستون و چربی تا ملین طلا کنند چون
 بطوریه ماکیان و در دهن گاو و دوسم هم که صلابه را زود تحلیل دهد
 بیک هفته یا بیشتر خود دل را از کرب کف دریا زرد و اندامش مقل از رنگ
 موم زرد و در دهن زیت کهنه سازند و بید و فواج هر دو در
 داخل صوفی قرار باشد که ماده در بخار بسته باشد و مزاج و درم گرم عظم که
 سوزش بسیار داشته باشد علامه است که اگر بغیر از اسهال کنند که
 ماده در رو که آید و در زیر انگشت دیگر در آید و رنگ محل آن ورم سفید یا
 زرد یا سبز باشد اگر ماده فاسد باشد علاج بدتر از پاک باید کرد از اطفال
 و تنویه بدن باید کرد به پیرینه مناسب با در و در نراضع کنند و منصفه
 باید کنند شوخایده یا موم و زیت و کند و زعفران و خطمی و پاکتان
 مرهم سازند و چون نرم شود بدار و با منقح سازند از این اولی است
 ضام کردن پنج نرگس مغر است و الا با همین بنگافند در بایان و درم
 چون ورم از هر یک پاک شود آب مسهل آنرا بشوید بعد از آن جراحه

علاج

علاج کند و اما میل دل از جنس فواج است بدتر است که در عروق
 باشد نیز از هر که در حمام رفتن در امتداد واقع شود و در اول علاج و درم
 گرم باید کرد پس از آن بغیر و منقح با منقح و مسهل و منقح با منقح و گرم
 خاییده و با منقح و در دهن سوسن اگر منقح و الا بدو یا با منقح باشد
 اما بزره چون ورمهای باشد از خون چون شری و صفراوی چون غده
 و نار فارسی و جره و سوداوی چون حب سوداوی و نول و بلغمی چون
 شری بلغمی و مای می باشد چون غلظات و رنجی می باشد چون غلظت
 الشری بغاری دلم گویند که نرگس است بهمن با خاریدن و اندوه
 می باشد و دفعه پیدا می شود و وسیله آن بخار تر است که از خون حاصل
 میشود و بیشتر و سرخ باشد و با سوزش و آنچه بلغمی باشد در شب زیاد شود
 علاج قصد باید و اسهال صفرا و در بلغمی اسهال بلغم باید کرد و اگر تب باشد
 تب باشد و گوشت خور کند و عدس که نافع است و غذا نازک باشد و
 کشتن بسیار اضافی غذا کند البته بتر است که از صفرا و پیر لطف
 حادث شود اگر ماده بد باشد بزره زیاد شود و اگر ماده فاسد باشد بزره
 بن و بزرگ شود اما اگر ماده غلیظ باشد در زیر جلد مانند و در
 تحلیل باید و سوزش که باشد علاج بدتر از صفرا پاک کنند و فصد کنند
 اگر خون غالب باشد و مزاج را با اعتدال آورند بزره و شربت بارش
 خاصه بزرگ و نار ترش و عدس و پوست انار و آرد جو و لسان الحمل
 کوفته ضام کنند و اگر بزره خور شود قرص انار خوردن شراب قابض

کند و تر بد و افیمون در محصل اضاف کند الجره با طعم نار فارسی هر تریه
 که فصول فاسد کند اگله میگویند و آبله و سوزنده باشد و خشک ریش
 شود از آن نار فارسی گویند و بحر است که جلد را سیاه سازد و درو
 تری نباشد علاج ضروری است فصد و دفع صفرا کردن بمصل صفا
 گاه باشد که نبیند راه را برون باید کرد خامه در حره طلا که کند باید
 که بسیار سرد نباشد بطبع ناماده محبت شود و میل باز رون نکند و قابض
 و قابض قوی نباشد و در تحلیل بر قوی نباشد انار ترش را بشکافند و در
 سر که بخوشند تا مدام شود و در کتان بنهند انتفاخات مانند
 آبکما است که آب جوشان و از آتش بر جلد حادث شده باشد بر جوشش
 مایه یا خون رقیق که مصفا شده و در زیر جلد آمده علاج بدتر از
 خلط پاک باید کرد و اگر خون غالب باشد یا فاسد فصد یا بد بس از آن حکم
 و معده را با عدال آورد و چون ظاهر شود و بزرگ شود مرهم سفید بنهند
 جلدی و حصیه بدترین او حصیه سیاه باشد پس از آن اسفنج پس از آن
 سبز پس از آن زرد پس از آن سرخ پس از آن سرخ و سالم ترین سفید زرک
 کم عدد باشد که روز ظاهر شده باشد بی اندوه و تب تیر قوی و آبله و حصیه
 که بعد از تب باشد میباشند که اول آبله و حصیه پیدا شود و دلیل نیست و
 بعد از آن تب شود و آواز و نفس زدن بطریق صحه علامه نیک است و اگر
 نفس متعاقب شود یا قوه ساقط شود دلیل نیست که در حجاب در هم شده
 که نفس قوی شود و کرب معب و ظاهر بدن خشک و سبز رنگ یا سیاه دلیل

الغالبه

سفید

در

موت است و آبله و حصیه بیشتر در بهار و در بلاد گرم و تری و کوه و کان و جوارزا
 حصیه صفراوی می باشد علاج باید که در فصد کردن تعجیل نماید و فصد
 پستی قایم مقام رعافت و تبیین طبیعت کنند بتر مزی غیر خشک و آب انار
 و نار و ز جرم شراب ترش بدهند چون شربت خوره و محاض و زرک
 اگر پیری از آنکه و حصیه ظاهر نشده باشد و شراب غلیظ و خنجر و نغایه است
 و اگر حراره و کرب و اندوه غالب باشد و زردی یا سرخی و خشکی دانه در بدن
 علاج شیره خرفه و کافور بدهند غذا مروره عدس کدو و اگر حصیه و آبله
 ویر برون آید بادیان و تخم کرفس و انجیر را بجوشند و بپزند شیرین کرده
 بدهند اطلکه و اگر برب خشک و نرمی باشد آنچه خشک است بپزد آن
 صفرا سونیه باشد که سودا شده مخلوط بخون و آنچه تر است از بطن نور است
 مخلوط بخون جرب شیره باشد و حکم شیره نباشد علاج ماده را از بدن برون
 باید کردن بجمون خیار شیرین یا مطبوخ صفرا یا مطبوخ افیمون اگر خشکی
 و شاهزاده بغمه است و حمام متعاقب باید رفت و گوشت کم باید خورد
 گوگرد و سیاه گشته شده و کندش و کندل و زنگار و نوشادر یکی از اینها
 باینهم آن مردار رسیده و سفیده و نمک اندرانی و مقابل همه دانه انار ترش
 روغن گل و روغن بنفشه و طلاء آب و آب کشیز و سرکه انار و کند چنان از
 حمام بیرون آید بآلده سه روز هر روز ده بار از ده سر
 سیرک چین یا شامد الیستام سرخی منکر یا پان سیاهی در رو
 فاضل بنقش و کرانی آواز و عرق بد بوی و بسیار طریقه و سب

tarikhema.org

tarikhema.org

ریش شود و ز آب روان شود سیبی نموده آن خون بکشد موافق است
 که سیبی گرمی حکم با گرمی اعضا حاصل شده و سپرز فاسد شده علاج اگر خون
 غالب باشد فصد کنند و وادجین را بکشایند و بدن را پاک کرد با یابون
 و حب افیمون و صوف المسهل یا اطمینان کشک جو بقیه یا شراب نیلوفر یا
 جلاب بوق کاوربان و غذا گوشت ترغاله و میس جوان خود آب بکنند و فی
 سبب کند و حمام بسیار و دروغن کرد و بنفشه بر اعضا مالند و ریاضه که
 بوق آورد و چون حکم و صعب شود فصد کنند و دار و نهند که علاج بسیار
 و با و اخر از کرم و با فاسد شدن پوست و عفون شدن و سبب آن ارضی
 باشد و سماوی می باشد سیبها از فی آب است که متغیر شده در خانه و مزهها
 و آب انگ و هر وقت که شب بسیار باشد و درم که در او تابستان و دروغن
 می باشد علامت و با است و باد جنوب و صبا در کالوان بسیار باشد علامه و با است
 و علامات باران که بار و و کدوره هوا در زمستان علامه فاسد شدن پوست
 و بهار که باران کم بار و سرد باشد و باد جنوب بسیار رود و هوا پاک و
 باشد علامه و با است هرگاه که حشرات بسیار شود مثل صغیر و لطف بگریز
 و موش اتغال خود پیرون آید و حیران شده باشد علامه و با است علاج
 اجنه از مایه که از و با بدن را از اخطا پاک باید کرد و شراب و موی و تر و نور یا
 نباید خورد و هر خشک نباید خوردن مثل صفا ساجی و بهر نارش و خوردن
 ممکن است کافور و صندل و مشک و عنبر و سبک و التری و ورق انار
 اما علاج بهتر است که زود از این دیار فرار نماید قسم حاکم در شکن اعضا

دانه

و فوق اتغال و خلیج و ضرب و سقط و صدمه و بهم باز کوفتن سحاح و
 سحاح علاج مجمع است که فصد کنند از جانب مخالف تا او موضع درم نکند
 چنان خون غالب نباشد مگر آنکه خون رفته باشد از موضع و طبیعت نرم باید کرد
 بحفنه و قشما و شاید که مسهل احتیاج نباشد و اگر مسهل دهند بوند بلعاب
 خیارشبر مناسب است و اعصار اوقه باید داد آب غیب الثعلب و قند یا
 جلاب بوق کاوربان و زرده پخته مرغ نیمشت و این دار و مارا بکار
 برند دانه کل که با الکلیل برابر سنبلی مصطکی کند و زعفران جو را سرد نم
 هر یک آب سان الطل قمرها سازند هر روز یک قرص بخورند اگر تشنگی و سوزش
 نباشد هیچ و شکن را عدد س دانه کل و مورد بکوبند و ضماد کنند با روغن
 کل ضماد کنند اما ضرب و سقط اگر بار در دانه کل باشد بسیار نیم گرم
 دار و ناکه در سح کوفته باشد با کل ارمی و سبک و زعفران و کل نیم گرم
 کما کنند و اگر گرمی ظاهر شود فصد و دانه کل و بنفشه خشک جو موش و زعفران
 و اندک کافور بجلاب و روغن کل بهند و روف به بزند و اما خلیج اگر
 احتیاج باشد بکشیدن و باز آورند حضور اسرق تمام تا ورم نکند از صوبه
 در دو شکن استخوان عین حکم دارد و زنج بدین چون پاچه درج
 و شکنیه پوست بر خانه بریان کرده جلم ششم در مضمنا
 دار و ناکه موی را نگاه دارد بر حاله او آب برک و دانه مورد و مصلیه و امه
 و روغن مصطکی و پرسیاوشان و موشه شاخای کتان بعد از آنکه بکشایند
 روز بروز روغن در دانه کرده باشند عمل نمایند خاکستر زنج در وقت ناز

یک جزو پوره دوه و بر و غن اس اضافه کنند بویت به بد و بر و غن ریت
 موی را سیاه سازد و خضاب خوب است دوا که موی را بر و یاند سبز و سوخته
 شام سوخته بر و غن کجند طلا کنند لادن نیکو است خاک سبوی در آن بریت
 موی که دیر می بالدد و بر و یاند خاک سیاه دانه ریت خاصه می آید
 را و اگر در مدتی اعذاب باشد بدن را بد و آنکه مناسب خط باشد باک کنند
 دار الطیبه و دار السلب خلط که فاسد کرده بشود موی برنگ جلد آن
 توان ساخت اگر خون باشد سبب خون باشد آن جلد را سحر شود و بلغم سفید
 موی باشد و صفراوی زرد و خشک و زرد و سبب دایمی بود و صلب خشک باید که اول
 حرقه در ریت آن مریض را با مالند اگر در سرش شد قابل علاج است
 بنامند و ورق میان دار السلب و دار الطیبه است که در دار الطیبه بویت با موی
 بنشیند و چنانچه در مریض باشد و در دار السلب موی بخورد و در دار الطیبه اگر یک
 خون باشد فصد کنند و خلط که سبب باشد از صفرا و بلغم و سودا برون کنند
 پس از آن داروی کفره کنند و موی را بنهند تا آن ماده که نزدیک جلد است
 برون رود و افراط حوده موی جوده موی سببی گرمی و خشکی مزاج است
 یا نقبه که موی بیرون می آید در سرم پیچیده دوا که موی را سبز و نرم
 جمیع لعابها چون غلظی و اسهول و جب بی مزاج و حلیم کند موی دوا که موی
 را جو سازد و روزه نمک است دوا که موی را باریک سازد و پوره را لطیف
 سازند و اگر موی را بر کنند و پوره را بر بختانند موی باریک بیرون آید و اگر
 که موی را از ریت و دود بدن امیون و به سر که و شوکران بعد

از آنکه

از آنکه بر کنند طلا کنند شوق الشوق و شوق شدن و گاه شدن
 موی را لعابها که در طبقات گفته شد موافق است و اگر ماده سیاه باشد اسهال
 سودا و بلغم شور باید کرد و چنانکه موی را در از کد جمع دارد و از رنج مناسب
 است و کربن مناسب جو خوشتر سی درم ابله به درم در آب بخوشند تا قوه آن
 باب اگر پس از آن بجه آن روغن تخم بادلم و سر درم لادن و برک
 خطمی و برک کجند و برک کدوده در اضاف کرده بخوشند تا روغن بماند و مالند
 الشیب منقید شدن موی طبیعی باشد و آن سببی فاسد شدن طلا
 که موی می شود و این رای جالسوس امارای اسطاطا لیت که در تحلیل
 به بلغم می شود و غیر طبیعی است که خشکی بر مزاج غلبه میکند چنانچه از بی ای در
 خشک و سفیدی میشود و ابروای موی در سیاه از اطفال کبر و صغیر
 بلبله مری هر روز یک هلیله خورد و موی با شرب و جماع بسیار رفتن
 باب شیرین مفر است و قی کردن باب ترب با لم ترب و شکجین و اسهال
 بلغم کردن و موی را بقطر آن آلوده کردن و چهار ساله نگاه داشتن پس از آن
 بنجام روند و روغن منط و روغن سیاه دانند و روغن فردل بخایه است
 خضاب و ورق نیل خوب است باز و ابرو روغن زیت بر کنند و در کوزه در
 سوزنند ما بوزد و روغن کسر زرد و درم یک انداختی بکدرم جمیع
 بهم کوفته خضاب کنند صله است که موی تنس کسر برزد و صله آن
 غلبه خشکی است که موی غذا نمی یابد یا فوشتن در باغ است که غذا نمی یابد یا
 گند شدن دکان رنگ است مسامات که ماده موی تحلیل می شود و مانده

اطریفل

شدن مسامات بند شده و این خاصه است به پیش سر و آب به سبب خشکی باشد
 علاج ندارد اگر مسامات بند شده باشد حمام با فیه است الکف و التشنج
 و در جلد نمود کرده اگر سرخ است غش میگوید و اگر سیاه است برش میگوید
 و اگر خون در جلد تنگ شده کلف و صاحب غش لبها و خشک و شنی شده باشد
 البته در مخاط مبادرت نماید بیشتر از آنکه خون در جای میرد و غلیظ شود و علاج
 نباید علی فصد و اسهال سودا باید کرد و مزاج را باید بر اعتدال آورد و
 دارو جالی طلا کردن جوهر مس و با فلز و پوست پخته در آب و سرکه و
 نشاسته و تخم هندوانه و خربزه و تخم ترب و بادام تلخ منقوع با جمیع بوته
 روی باشند که باب خربزه خمیر کرده باشند بر روی و سیاق و سیاق
 و سیاق است که بهی در سطح جلد باشد و بر سر در جلد و گوشت و استخوان کرده باشد
 و بر سر سیاه از پوست جدا شود سبب فصد و فصد است که فدا از این
 رنگ می سازد و ماده سی و بر سر سفید بلم است و بهی و بر سر سیاه سودا
 علی دفع و سودا باید کرد و تمهید قوی چون ایارح و غادیا و بعد از آن
 اعتدال اعضا گوشت و بر سر سیاه را آرد و که جدا قوی داشته باشد
 طلا باید کرد و تسایش کرد و باز طلا کرد و تسایش را بیل شود و تسایش
 و تسایش از سر آفتاب و سر مس و سر مس و سر مس و سر مس و سر مس و سر مس
 کنند که نفع سبب فصد شدن خط یا قوی است و تا غیر کردن غسل خور
 و غلیظ مد این علم است اگر سبب خط باشد به نزاله از آن خط یعنی و مسهل را
 باید کرد

باید کرد

باید کرد و اگر سبب برق باشد کشته زرد و آلود آب کردن و آب آنرا خوردن
 مناسب است و سود و بر یک سوسن در یک مورد خاصه بر وجه آن و نو تیا و زرد بود
 و مرنگ بکباب و کافور طلا کنند اگر گرم باشد و الا کافور مرنگ کنند و مسک و گل و
 بر یک سبب همین حکم دارد و الفی شش از تری حاصل شود که در اندک
 گرمی باشد و غلیظ غش موجب سقوط غش شود و در رنگ زرد که علی سغیه بدن
 کند و وایم خود را آب گرم شستن یا آب شور بعد از آن با بخرن شستن و غیر
 لباس کردن و سر را با آب قوی خوردن قائل شستن است رک حفظ و حفظ
 و اسون و زرد و زرد و قن کار بزه جدا جدا بماند با جمیع و اگر ضروری نبود
 سباب بماند اما در و فرست التوریا که بون گویند از نایب رفیق
 نیر یا از سودا حاصل شود علی مزاج را اصلاح باید آوردن اگر بسیار
 باشد خاص السرح روغن کندم و روغن بادام تلخ طلا کنند و اگر بسیار
 شود و دم جذام است حال بدن در مزاج و لاغری لاغری با فواط سبب
 آن قله خون است یا اگر امه خون بر طبیعه که خون را غذا سازد مثل خون
 که تیر شود از این سبب است که بعضی را خوان لکها ایشان بر خون باشند
 بر جاع قادر باشد بیشتر با ضعف قوی باشد که در غذا تفریح کند تا جاذبه
 یا در باضمه منفر باشد یا خون بسیار باشد که باضمه عاج باشد از مضمون
 او با سبز خون را بخورد میکشد تا گرم معده باشد که غذا را می خورد و باعضای
 رسد مگر اندک مار که تانگ شده باشد و اعضا با اعضا نشد چون کان که
 خاک بخورد یا کلبل بسیار باشد چون امی بغب و دم و مضا گرم صعب

اگر سبب خلط تر باشد بدن را بمسح آن خلط پاک کنند و مزاج را برین
 و غذا که مناسب باشد با اعتدال آورند و اگر ضعف یا ضمه و جاذبه باشد در آن
 بعد از خواب با لذت خاصه بروغن گل و اگر رفت بر تمام نمید مناسب است
 و آبش مرغ و حر که سکون با اعتدال و آب غلغله و شراب نو و غذا که غذا
 بسیار بد مثل هر سه و خود آب و کباب و گوشت بطریقه و غایت تمام غذا
 خوردن و اگر رسیده تو می شود در عقب غذا سکین بیاشامد یا سکین
 سردی دوا که بدن را فربه کند و معتدل المزاج را نافع است خوردن
 در شیر کاه و جوش پند تا نرم شود جو و کدوم و برنج و ماش و بجز نشاء
 شود و مقابل آن شیر اضافه کنند و مغز بسته و مغز فندق و مغز تخم ناز و
 مغز بادام و مغز جلغوره و مغز تخم بونه از هر یکی چهار درم و در روغن
 مار و فلفل و بنه مقابل مجموع اضافه کنند هر روز شش سر بخورد یا حلیم کند یا حلوا
 و بخورد و در فربه شود در یک هفته مکن زود زایل شود و فربه با فراط
 ضرر آن گرانی بدن است و تو می باره شدن رگ و در مغز زدن فصول شود
 و فربه طبیعی سرد مزاج باشد و فرزند کم شود و در بر کسکی نباشد و
 بر تشنگی علاج غذا کم خورد و حمام و ریاضه و صبر بر کسکی و خواب کردن
 بر زمین سخت و غذا تا ترش و عذس و نان خشک و نان جو و حمام درشت
 و قی و طبیعه نرم داشتن و در مدرات کوشیدن جلد هضم
 در زهرها و دور بودن از آن زهر معدنی و نباتی و حیوانی می باشد آنچه معدنی
 است چون سیاه و سفید اج و سنگ کج و سرک و شش که نیم انوار و تراب

فربه

الساکن

الساکن میخوانند و زهر آهن و زاج و زهر بلور و صابون و اما آنچه نباتی
 است یعنی کباب چون پش و شیر کباب و سقونیا و بدادر و فلفل و خالو البیاض
 و پوست ترنج و افون و ح و جور مثل اما آنچه حیوانی است کبابی و زهر
 افنی و زهر بنگ و سردنب کوزن و عرق حیوانات چون فوس و حمار
 خون که میخوردند باشد و ضرر فربه می کنند نوع می باشد یکی یکی آنکه خون می
 سوزد و اندوه می آورد دیگر آنکه خون و روح را میخورد می سازد و می
 میراند دیگر آنکه مسامات را میگیرد و جری نفس می شود و دیگر آنکه
 اعضا را قطعه قطعه می سازد و روح و خون را فاسد و غنی می سازد
 زهر کبک زهر خورده باشد زود می کشد بآب کرم و روغن کج
 خور و غن زیت با تخم الحار را بخورند بار و غن کوشند و آن مقدار که
 ممکن باشد بخورد و اگر بقی زهر بیرون نآید اما فرآن کم شود و وطن نیم
 که پیش از آنکه زهر تصرف کند بخورد البته زهر را بقی بیرون آورد و اگر
 معلوم شود که کدام چیز خورده از زهر با علاج آن چیز بکشد علاج مشترک
 مفعات یا قونی و غیر یا قونی و تریاق کثیر و وطن مجبوم و تریاق اربعه و این
 سری قید را بوست کرده و پاک کرده اند و ده و آنچه در جوف است
 بهتر است و اما است از بلی فرزند زهر است از کردن از حیوانات و دفع
 کا خطم با آب حماری بروغن زیت مالند ضرر رسانند
 زهر خور و مکر و اگر مکر و مکر کنند

باسم که در زیت و مبع در و جوشانیده باشد برک صوبه تازه را بوفته
 را با لعل سر و تب و با ورق مجکشت با ذوق و تر لایه حریف هر یک از اینها
 را بریت و هر کس با اینها طلا کند موام فراخ شود و نزدیک نماید از آن
 موام زانوی خوب انار و سیخ شکر و اصل سوسن و سب کو سفند و کا و و حب
 انار و سکنجید و دو دکنند نگاه داشتن همین حکم دارد و نیز عالی المریک
 را بکشد حافی اندیب کرک و مک را بکشد که با دام تلخ رو باه را بکشد
 کند که دم را دو دکنند کردن که دم بکشد اگر فروب را در سوراخ
 نهند کیان آنجا جمع شوند بیه خاریت بر جوب مانند سکه کیان آنجا
 جمع شوند از دو دو کوک و دیگر بترند از آن سیم از دو و جوب مارو
 و سیاه دانه یا مورد خشک و کوک و یا سوسن کین کا و یا برک سر و تب بکشد
 دفع کردن آن عرس از بوی سذاب بکشد و دفعه موش مرگ موش
 موش را بکشد پنج کرب موش را بکشد که سازد و اگر موش بر پا بویست کند
 یا دین او را به برتر یا صی کند و بر پیمان شتم به بندند موشان دیگر بکشد
 دفعه مکس از ریح را در شیر حل کنند یک را بکشد دو دکنند یک را بکشد بکشد
 دفعه موری از مغناطیس بکشد و زهر کا و در رفت و حلیت و قطر
 آن بر در بخار ایشان نهند و دیگر بیرون نمانند دفعه زهر لیس
 و بوی کوک و زهر بکشد دفعه کردن از آن
 را بخورد و بداد در خانه نگاه

طلد که قطع مال کند صفت آن مار و شمشیر
 شتم جرم کوفته و پیچته بر نهوا کا و لیسر شند و چند لایه طلا کنند

ای داد و صلا می جو داری حل آمده از عدم به پرواز

سید محمد بن طه

در تقویت قلب و دماغ
شحم غریبه که گشته کاردان صندل سفید بپاشند در روغن کنجد و در روغن
ساق بیدار شده که با بوی شحم غریبه در روغن کنجد و در روغن
یک شعله مرطوب که بوی شحم غریبه در روغن کنجد و در روغن
از این یک شعله غریبه نیم شعله ورق لعل که با بوی شحم غریبه
آب سبب قند سفید پاشد بقوام آغشته که از سر شعله
دارد و در روغن صلا می غریبه بپاشد و در روغن شحم غریبه
یکبار عرق کاه که با بوی شحم غریبه در روغن کنجد و در روغن
جدید در روغن

Loose material follows

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
 وَ عَلَى اٰلِهِ طَابَتْ لَظْفُوفُهَا
 الْمَوْصُوفُ وَالرَّغُولُ لَا تَدَّ
 وَ حَتْفُهُمْ فِي قُرْبِ شَرِّهِمْ
 مِمَّنْ وَ حَتْفُهُمْ فِي قُرْبِ شَرِّهِمْ
 يَا زَيْنَ الْعَبْدِ الْقَيُّوْمِ
 وَ هُوَ الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 أَهْلًا حَسْبُ غُرْمُكَ
 وَ عَلَى أَنْ لَمْ يَكُنْ
 صَفْعُ رُكْبَتَيْهِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ
 كَيْفَ نَمُوتُ وَ كَيْفَ نَحْيَا

۱۲۵۰

فصل در بیان تاریخ و احوال

در بیان تاریخ و احوال

در بیان تاریخ و احوال

در بیان تاریخ و احوال

در بیان تاریخ و احوال

در بیان تاریخ و احوال



END OF REEL
PLEASE REWIND

